هو

قد صحّ هذا السفر من حيث الورق

مجموعه کتب وقفی مرحوم مجدالعلی مهردادبوستانی
به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

مفتاح لسان عرب

از

حسین انصاری

مصباح السلطنه

۴۹۲٫۷۸۳۴۶

۲۶۱۹۴

۸۸۵۴ الف

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ثبت موقت ۱۸۵۲۰
تاریخ

فا م ۷۸۳ ۴۹۲
م ۸۸۵ الف
۱۳۲۳



سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب مفتاح لسان العرب

مولف محمد حسین بن مسعود انصاری

موضوع زبان عرب - مکالمه زبان عربی و فارسی

سال چاپ ۱۳۲۲ محل چاپ

کاتب عبدالحسین بن محمد تقی الشریف الاصفهانی

طول ۲۰ عرض ۱۵٫۵ شماره صفحه ها ۱۰۴

شماره عمومی ۲۹۰۴۹ کتابخانه / بخش

وقفی / خریداری مجدالعلی مهرداد بوستانی تاریخ

مصور ☐ درسی ☑ گراوری ☐ افست ☐

ملاحظات

هو
قد صحّ هذا السفر من حيث الورق

مجموعه کتب وقفی مرحوم مجدالعلی مهردادیوسناقی
به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

مفتاح لسان عرب

از

حسین انصاری

مصباح السلطنه

٤٩٢٫٧٨١٣٤٦

٢٦١٩٤

٨٨٥٣ الف

فهرست شد
مجلد خو ٨٧

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ثبت موقت ١٨٥٢٠
تاریخ ٧١

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و ثنای الهی و درود حضرت رسالت پناهی و آل اطهار او صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
بر ارباب خبرت و بصیرت پوشیده نیست که کتاب مفتاح لسان العرب تألیف مرحوم مغفور خلد
آشیان حاج میرزا حسین خان مصباح السلطنه طاب ثراه والد ماجد نگارنده محمد علی انصاری
ملقب بنصرة السلطان برای آموزگاری زبان عرب بهترین اسباب و مطبوع طبع اصحاب
علوم و عموم اولی الالباب است و در حقیقت لفظی با معنی و اسمی با مسمی است و کتاب اول در
معموره مبنی در سنه یکهزار و سیصد و دوازده بعد از فوت آن مرحوم بدست این بنده بطبع رسید
و متداول بین عموم ارباب فضل و ادب گردیده و متعلمان را در آموختن این زبان شریف
بدون کلفت و مشقت بزمان قلیل بسر منزل مقصود رسانیده در این زمان شرافت توأمان
که بیمن اقبال مصون از زوال وارث تاج و تخت کیان خلاصه دور زمان پدر تاجداران ایران
اعلیحضرت اقدس ظل الله معارف پناه السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان
ابن الخاقان بن الخاقان (مظفر الدین شاه قاجار) ارواحنا فداه بواسطه
تأسیس مکاتب ملیه و مدارس مظفریه در دار الخلافه طهران و سایر بلاد محروسه ایران و حسن
کفایت و درایت حضرت مستطاب اشرف اقدس والا آقای عین الدوله صدر اعظم دام
اقباله العالی ابواب علم و ادب گشوده و نورسان مملکت در نهایت شوق و شعف بتحصیل دانش
و بینش کوشیده و میکوشند طالبان مفتاح لسان العرب بسیار و آن نسخه قریب الانحصار گشت بنده

نگارنده نظر بخدمتگذاری که هماره بدایره معارف داشته چنان صواب دیدم که مجلد دوم این
این کتاب مستطاب را که تاکنون در زاویه خمول و گمنامی بوده و مغمور و مستور مانده ضمیمه جلد
اول نمایم و باندک تصرفی در عبارات آن که بذوق متعلمان امروزه
انسب بوده باشد در یک مجلد مجدداً بحلیه طبع بیارایم
و اسباب سهولت کار متعلمان را فراهم آورم
امید است که خدمت ناقابل این بنده
بدایره معارف مقبول ارباب
بصیرت و دانش گردد
و بدعای خیر یاد
و شادم فرمایند

DJALA



دیباچه

بسمه تعالی شأنه العزیز و به نستعین

الحمد لمن له الحمد کما هو اهله و مستحقه و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و اله الطاهرین اما بعد
از آنجائیکه منظور نظر مرحمت اثر و مکنون خاطر معدلت پرور اعلیحضرت قدر قدرت کیوان مرتبت
اقدس مقدس شاهنشاه جمجاه دل آگاه اسلامیان پناه غیاث الاسلام و المسلمین فرمانفرمای
ما، و طین اشرف السلاطین و اعظم الخواقین ظل الله فی الارضین صاحبقران بیقرین جمشید
خورشید ضمیر مالک رقاب صغیر و کبیر بخشنده افسر و تاج و ستاننده باج و خراج شهریار جهانبان
افتخار (ناصر الدین شاه قاجار) ارواحنا فداه همواره افتتاح ابواب ترقیات لایقه و
ایجاد صنایع بدایع فایقه برای منافع تامه رعیت که ودایع حضرت احدیتند بوده و میباشد
لهذا بر ذمه هر یک از چاکران و جان نثاران آندرگاه فلک اشتباه و خادمان آن آستان
ابد بنیان بحکم الناس علی دین ملوکهم فرض و لازم است که ذره از مدلول خدمتگذاری
ملت که بهترین وسیله ایفای مراسم جان نثاریست نسبت بدولت فروگذار ننمایند و این
اراده اصابت عاده را تحت و خوب دانسته تخطی و تجاوز از آن را غیر مصوب دانند بر ضمیر
منیر سعادت تخمیر ارباب فضل و دانش و اصحاب علم و بینش صورت این مدعی واضح و روشن
و لایح و مبرهن است که اقدامات و اهتمامات در خدمات آحاد افراد عباد موجب خوشنودی
الهی و قرب بحضرت رسالت پناهی و جلب خاطر عاطر مهر مظاهر حضرت تاجداریست لذا این
خاکسار بیمقدار محمد حسین بن مسعود انصاری که از راه فضل و عنایت حضرت شهریاری بلقب

نبیل مصباح السلطنه مفتخر و مباهی آمده بعون حضرت باری و توجهات کامله حضرت گیتی مداری
در هر بلد و دیاری که بوده همیشه این اندیشه را داشته و درین خیال سعادت مال بوده که قدم
درین دایره وسیع الفضا گذارد و خدمتی بملت بیضا نماید بقدر وسع طاقت در تسوید و انتشار
بعضی کتب مفیده و رسایل نافعه پسندیده قیام و اقدام نمود لکن چندی بمقتضای عدم مساعدت
بخت سخت ازین فیوضات عظمی و مواهب کبری محروم مانده هاتف غیبی و سروش لاریبی
این نکته بگوش هوشم خواند (گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را) و چندی حالت فترت و
بطالت و رخوت و عطالت استدامت داشت الحمد لله و المنه در این زمان سعادت نشان که از
پرتو وجود مسعود مبارک بندگان ذی شأن اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت شهریاری ارواحنا
فداه دایره علوم معارف در کل ممالک محروسه ایران صانها الله عن الحدثان زائداً ما کان
در ترقی بوده و تمامی همت والا نهمت مبارک بندگان حضرت مستطاب اشرف ارفع اقدس
والا شاهنشاه زاده آزاده حضرت ولیعهد روحی فداه مصروف در ترویج معارف و فنون
که اولین وسیله خلاصی و رستگاری دولت و ملت است از تیه جهالت بوده بتأسیس
چندین باب مکاتب ابتدائیه و عالیه بجهت تعلیم و تدریس ابناء وطن بازار معارف و علوم را
زینتی تازه و رونقی بی اندازه داده اند لهذا اسباب ترغیب و تشویق این خانه زاد دولت
ابد مدت شده توفیقم یار و رفیق و سعادتم مددکار و شفیق گردیده اقبال اقبال کرد و سعادت
شامل احوال این متفرق الخیال گردید که همت قاصرانه خود را بمقاصد حسنه مصروف و بنیات
مستحسنه معطوف دارد مختصر رساله و مقاله عربی العباره جهت ابناء ملت که خانزادان دولت
ابد مدت قاهره باهره اند ایجاد و بطرز تازه مطرز دارد که تحصیل علوم عربیه جهت اطفال
بدون اشکال میسر شود بدیهی است که این قاعده حالیه با این همه حشو و زوائد مقالیه که معلمین
و مدرسین برای مبتدی و نوآموز بر رمز و رموز بیان مینمایند اطفال و مبتدیان بطیء الذهن را

[illegible]

آن قوه مستنبطه و مشاعر مدرکه نیست که توانند مطالب را ضبط و ملکه نمایند اعلال صیغ و افعال نزد موجب
غلق و اختلال حال اطفال بل شیوخ کهن سال بالمآل میشود چنانکه خود برای العین مشاهده
نمودیم که پس از صرف ایام کثیره و تلف اعوام و غیره که گاه و بیگاه در مدارس بوسادس تکمیل
و تحصیل افتادیم پس از آنکه خود را فارغ التحصیل دانستیم دانستیم که هیچ ندانستیم و از عهده تقریر
شعری یا تحریر چند سطری بنوعیکه باید و طرزیکه شاید بر نیامدیم تا چه رسد بعلم شریف عربیت
که اس اساس اسلامیت و شرف انسانیت است لهذا لازم دانست برای مبتدی و نوآموز
رساله بطور بدیع و طرز جدید ایجاد و اختراع نماید که سابقین آنقسم تألیف و تصنیف نموده باشند
و باندک اشاره اطفال خوردسال از عهده تحصیل و محاوره زبان عرب برآیند و این را کتاب اول
قرار داده که متعلمین بدون دانستن فعل و فاعل و مفعول مقتدر بر تکلم بزبان عربی شوند و
کتاب ثانی آنرا بطرز خوشی که حاوی کتاب اول با قواعد لازمه نحو و آنچه جهت دانستن نحو و صرف
لازم است تسوید نمود که انشاء الله چنانچه کتاب اول مطبوع طبایع سلیمه و موافق میل صاحبان
سلیقه مستقیمه گردید کتاب ثانی را نیز بحلیه طبع درآورند که تحصیلی را که باکمال اشکال در مدت طول
نمیتوانستند نمود در نهایت تسهیل در مدت قلیل تکمیل نموده گذشته از دانستن قواعد نحو بر تکلم
زبان عربی که فی الواقع برای مسلمین ام الالسنه و از الزم لوازم و در اغلب بلاد معمول به است
قادر شوند بمفاد (لیس للانسان الا ما سعی) لازمه سعی را در این باب مقرون بصواب
میدانیم (تا در میانه خواسته کردگار چیست) و معلمین باید آنچه درس میدهند با قرائت
صحیح تعلیم نمایند زیراکه گذشته از اینکه قرائت صحیح در نماز واجب است اگر بدون قرائت تکلم نمایند
نه اعراب کلمات ایشان را میفهمند و نه ایشان مکالمه اعراب را ملتفت میشوند و باید دانست
که در اغلب جاها حتی در حجاز مغفرت طراز اعراب قاف را مثل کاف فارسی تلفظ مینمایند
و در مصر و اغلب جاها قاف را مثل همزه تلفظ میکنند که بعوض (قُل)
میگویند (اُل) و اینها بمعاشرت و ممارست مکشوف خواهد گردید
ومنه التأیید انه خیر ناصر و معین

درس اوّل

عربی	فارسی	عربی	فارسی
اَبٌ	پدر	اُمٌّ	مادر
اَخٌ	برادر	اُخْتٌ	خواهر
اُسْتادٌ (مُعَلِّمٌ)	خواجه اخوند	مُحِبٌّ (صَدِیقٌ)	دوست
جارٌ	همسایه	قَلَمٌ	خامه
وَرَقٌ (قِرْطاس)	کاغذ	قَلَمُ رِصاصٍ	مداد
حِبْر	مرکّب	دوات	دوات
ی	من	كَ	تو
اُمّی	مادر من	اُخْتُكَ	خواهر تو
اَبی	پدر من	اُسْتادُكَ	آخوند تو
اَخی	برادر من	مُحِبُّكَ	دوست تو
هُ	او	نا	ما
اُمُّهُ	مادر او	اُمُّنا	مادر ما
صَدیقُهُ	دوست او	اُخْتُنا	خواهر ما
قَلَمُهُ	قلم او	جارُنا	همسایه ما
کُمْ	شما	هُمْ	ایشان
وَرَقُکُمْ	کاغذ شما	اُخْتُهُمْ	خواهر ایشان
حِبْرُکُمْ	مرکّب شما	اُمُّهُمْ	مادر ایشان
دَواتُکُمْ	دوات شما	صَدیقُهُمْ	دوست ایشان
کَلِمَةٌ (لَفْظٌ)	کلمه لفظ	مِبْراتٌ (چاقو)	قلمتراش

عربی	فارسی	عربی	فارسی
سِکّین	کارد	عَمّ	عمو
عَمّة	عمه	خال	دائی
خالَة	خاله	بُستان (جنّة حديقة)	باغ
جُنَينَة	باغچه	بَيت (دار)	خانه
غرفة (حُجرة) قُبّة	اطاق	جُبْن	پنیر
رائِب (رَوب)	ماست	زَهَر	گل (زهره وجاهت)
وَرْد	گل سرخ	اَينَ	کجا
هُنا	اینجا	في	در
اَينَ خالَتي	خاله‌ام کجاست	اَينَ اَبي	کجاست پدر من
اَينَ خالُكَ	دائیت کجاست	خالي هُنا	دائیم اینجاست
اَينَ اُستاذُنا	کجاست استاد ما	اُستاذُنا فِي البَيتِ	استاد ما در خانه است
اَينَ عَمُّكَ	عموی تو کجاست	عَمّي فِي البَيتِ	عموی من در خانه است
اَينَ السِّكّين	کارد کجاست	السِّكّينُ فِي الحُجرَة	کارد در اطاق است
اَينَ مُعَلِّمُكَ	معلمت کجاست	مُعَلِّمي فِي البُستان	معلم من در باغ است
اَينَ دَواتُكَ	دواتت کجاست	دَواتي فِي الغُرفَة	دوات من در اطاق است
عِندَ	(پیش) نزد	عِندي	پیش من
عِندَكَ	پیش تو	عِندَنا	پیش ما
عِندَكُم	پیش شما	عِندَهُم	پیش ایشان
عِندَهُ	پیش او		
اَينَ سِكّينُكُم	کارد شما کجاست	سِكّيني عِندَ اَخي	کارد من پیش برادر من است
اَينَ دَواتُكُم	دوات شما کجاست	دَواتي عِندَ اُستاذي	دوات من پیش استاد من است

عربی	فارسی	عربی	فارسی
اَينَ اُمُّكَ	مادرت کجاست	اُمّي عِندَ اَبي	مادرم پیش پدرم است
اَينَ جارُنا	همسایه ما کجاست	جارُنا فِي الجُنَينَة	همسایه شما در باغچه است
مِندِيل	دستمال	حِذاء	کفش
جُورَب	جوراب	(قُفّازَين) کُفُوف	دستکش‌ها (کف‌دستها)
مُشْط	شانه	ساعَة	ساعت
(مِقَصّ) مِقراض	قیچی	فاكِهَة	میوه
فَواكِه	میوه‌ها	(اِبن) وَلَد	پسر
خادِم	نوکر	خُدّام	نوکرها
شاي	چای	قَهوَة	قهوه
سُكَّر قَند	شکر و قند	مِلعَقَة	قاشق
مَلاعِق	قاشقها	مِرآة	آینه
موسی (مطوی) عوکیته قلمتراش (تیغ)	کُرسی		صندلی (صندلی)
مَكان	جا	اَمكِنَة	جاها
اَصدِقاء	دوستان	جیران	همسایگان
عَدُوّ	دشمن	اَعداء	دشمنان
صَوت	صدا (آواز)	اَصوات	آوازها
فوطَة	حولی حوله	اَحسَن	بهتر
اِبريق	آفتابه	اَباريق	آفتابه‌ها
قَميص	پیراهن	اَقمِصَة (قُمصان)	پیراهن‌ها
كِتاب	کتاب	كُتُب	کتابها
مِن	از	هَل (أ)	آیا

نَعَم (ای، دا)	بلی آری
لَیْسَ	نیست
اَبی اَحسَنُ مِن ابیك	پدر من بهتر از پدر تواست
اُمّی اَحسَنُ مِن خالَتِكَ	مادر من بهتر از خاله تست
موسی اَحسَنُ مِن موسِكَ	تیغ من بهتر از تیغ تست
جیرانُنا اَحسَنُ مِن جیرانِكُم	همسایگان ما بهتر از همسایگان شما هستند
قَلَمُهُ اَحسَنُ مِن قَلَمی	قلم او بهتر از قلم من است
خُدّامُكُم اَحسَنُ مِن خُدّامِنا	نوکرهای شما بهتر از نوکرهای ما هستند
هَل عِندَكَ مِندیل	آیا دستمال نزد تو هست
هَل عِندَ اَخیكَ جوراب	آیا برادرت جوراب دارد
هَل عِندی ساعَة	آیا نزد من ساعت دارم
هَل عِندَ عَمَّتِكَ مِقَصّ	آیا عمه ات قیچی دارد
آ (هَل) عِندَ خادِمِكُم شای	آیا نوکر شما چای دارد
اَلَیسَ عِندَ خادِمِكَ شای	آیا پیش نوکر تو چای نیست
لَیسَ عِندَ خادِمی شای	پیش نوکر من چای نیست
هَل عِندَ جارِكَ كُرسی	آیا همسایه تو صندلی دارد
لَیسَ عِندَهُ كُرسی	کرسی پیش او نیست
هَل اِبنُكَ اَحسَنُ مِن اَخی	آیا پسر تو بهتر از برادر من است
لَیسَ اِبنی اَحسَنُ مِن اَخیكَ	پسر من بهتر از برادر تو نیست
آ (هَل) اُستادُكَ عَدُوُّكَ	آیا استاد تو دشمن تست
لَیسَ اُستادی عَدُوّی	استاد من دشمن من نیست
هَل عِندَ خادِمِنا قَهوَه	آیا نوکر ما قهوه دارد

لَیسَ عِندَهُ قَهوَه	او قهوه ندارد
اَلَیسَ عِندَ اَخی موس	آیا برادرم چاقو ندارد
اَلَیسَ لی خواجَه	آیا من آخوند ندارم
هَل بُستانُكُم اَحسَنُ مِن بُستانِنا	آیا باغ شما بهتر از باغ ما است
نَعَم بُستانُكُم اَحسَنُ مِن بُستانِنا	بلی باغ شما بهتر از باغ ما است
اَلَیسَ بُستانُنا اَحسَنُ مِنهُ	آیا باغ ما بهتر از آن نیست
لا لَیسَ بُستانُكُم اَحسَنُ مِنهُ	خیر باغ شما بهتر از آن نیست
اَینَ بُستانُكُم	باغ شما کجا است
بُستانُنا عِندَ بَیتِ اَخیكُم	باغ ما پهلوی (پیش) خانه برادر شما است
اَلَیسَ بَیتُ اَخیكُم عِندَ بَیتِ اُختی	آیا خانه برادر شما پیش خانه خواهر من نیست
نَعَم بَیتُ اَخینا عِندَ بَیتِ اُختِكُم	بلی خانه برادر ما نزد خانه خواهر شما است
هَل اُستادُكُم اَحسَنُ مِن اُستادِنا	آیا استاد شما بهتر از استاد ما است
نَعَم اُستادُنا اَحسَنُ مِن اُستادِكُم	بلی استاد ما بهتر از استاد شما است
قُفّازَینی اَحسَنُ مِن قُفّازَینِكَ	دستکشهای من بهتر از دستکشهای تو است
لَیسَ قُفّازَینُكَ اَحسَنُ مِن قُفّازَینی	دستکشهای تو بهتر از دستکشهای من نیست
هَل كَفّی اَحسَنُ مِن كُفوفِكَ	آیا دستکش تو بهتر از دستکش من است
نَعَم كُفوفی اَحسَنُ مِن كُفوفِكَ	بلی دستکش من بهتر از دستکش تو است
اَلَیسَ بَیتُنا اَحسَنُ مِن بَیتِكُم	آیا خانه ما بهتر از خانه شما نیست
لا لَیسَ بَیتُنا اَحسَنُ مِن بَیتِكُم	خیر خانه شما بهتر از خانه ما نیست
حِذائی اَحسَنُ مِن حِذاءِ ابنِ اَخیكَ	کفش من بهتر از کفش پسر برادر تست
مِرآة اُختی اَحسَنُ مِن مِرآتِكَ	آئینه خواهر من بهتر از آئینه تست

لَیسَ مِرآةُ اُختِكَ اَحسَنُ مِن مِرآتی — آینه خواهر تو بهتر از آینه من نیست

اِبنِ اَخی اَکبَرُ مِن اِبنِ خالِكَ — پسر برادر من بزرگتر از پسر دائی تست

تنبیه

بجهت یاد گرفتن و ملکه کردن جمل آتیه را باید متعلمین از زبان فارسی بزبان عربی ترجمه نمایند و بعد متعلم رجوع بمفتاح که در کتاب جداگانه است کرده اگر غلطی داشته باشد تصحیح نماید.

تعلیم اول

کجا است آفتابه دوست من — آفتابه دوست تو پیش من نیست — آیا پیش نوکر تست دستمال من — دستمال تو پیش نوکر من نیست آیا تیغ برادر تو پیش همسایه من است — تیغ برادر من پیش همسایه شما نیست آیا خانه ما بهتر از خانه شما نیست — خانه شما بهتر از خانه ما نیست آیا نوکرهای شما بهتر از نوکرهای پسر برادر من میباشند — نوکرهای ما بهتر از نوکرهای پسر برادر شما نیستند — آیا استاد ما بهتر از استاد شما نیست — استاد شما بهتر از استاد ما نیست — آیا پیراهن تو بهتر از پیراهن من است — بلی پیراهن من بهتر از پیراهن تو است — آیا کفش من بهتر از کفش پسردائی تو نیست — کفش تو بهتر از کفش پسردائی من نیست کجا است باغ پسر عموی تو — باغ پسر عموی من پیش باغ همسایگان شما میباشد آیا باغ پسردائی تو نزد خانه استاد ما است — باغ پسردائی من پیش (پهلوی) خانه استاد شما است — آیا جوراب من بهتر از جوراب تو نیست — آیا جوراب تو بهتر از جوراب من است — بلی جوراب من و کفش من بهتر از جوراب تو و کفش تست

درس دوم

مَعَ	مَن	هُم	هُوَ	اَنتُم	اَنتَ	نَحنُ	اَنَا
با	کی	ایشان	او	شما	تو	ما	من

اَعلَمُ	عالِمٌ	اَصغَرُ	صَغیرٌ	اَکبَرُ	کَبیرٌ
داناتر	دانا	کوچکتر	کوچک	بزرگتر	بزرگ

نَعَم هُوَ اَکبَرُ مِنهُ — بلی او بزرگتر است از او

نَعَم اِبنُ اَخیكَ اَکبَرُ مِنهُ — بلی پسر برادر تو بزرگتر از اوست

لَیسَ هُوَ اَکبَرُ مِن اِبنِ خالِكَ — او بزرگتر از پسردائی تو نیست

اِبنُ اَخی اَصغَرُ مِن اِبنِ عَمِّكَ — پسر برادر من کوچکتر از پسر عموی تو است

نَعَم هُوَ اَصغَرُ مِن اِبنِ عَمّی — بلی او کوچکتر از پسر عموی من است

مَن هُوَ — کیست

اَنَا خادِمُکُم — من نوکر شما هستم — je suis votre esclave

مَن اَنتَ — تو کیستی

اَنَا اِبنُ عَمِّكَ حَسَن — من پسر عموی تو حسن هستم

مَن مَعَكَ — کیست با تو

اِبنُ خالی مَعی — پسردائی من با من است

مَن اَنتُم — کیستید شما

نَحنُ جیرانُکُم — ما همسایگان شما میباشیم

مَن مَعَکُم — کیست با شما

اَصدِقائُکُم مَعَنا — دوستان شما با ما هستند

قُلتَ	قُلتُ	قالَ	کانُوا	کُنّا	کُنتَ	کُنتُ	کانَ
گفتی	گفتم	گفت	بودند	بودیم	بودی	بودم	بود

جاؤُوا	جِئنا	جِئتَ	جِئتُ	جاءَ	قالُوا	قُلنا
آمدند	آمدیم	آمدی	آمدم	آمد	گفتند	گفتیم

مَن هُم — کیستند ایشان

هُم جیرانُ خالی — ایشان همسایگان دائی من هستند

عربی	فارسی
هم خدامُ ابن عمّی	ایشان نوکرهای پسر عموی من هستند
من این جاءوا	از کجا آمدند
جاءوا من بیتهم	از خانه‌شان آمدند
من کان معهم	که بود با ایشان
کان معهم اصدقاء ابینا	دوستان پدر ما با ایشان بودند
این کُنتَ	کجا بودی
کُنتُ فی بستانِ عمّکَ	در باغ عمویت بودم
من کان معک فی البستان	کی بود همراه تو در باغ
کان معی فی البستانِ خالُکَ	دائیت همراه من در باغ بود
کان اصدقائی معی	دوستان من همراه من بودند

ما (ماذا)	ما شیئ		بلْ	هذا	اشیاء	الی	لِمَ (لِش)
چه	چه چیز	نه	چیز نه (خیر)	بلکه	این	چیزها	تا به، چرا چرا

ماقال خالُکَ	دائیت چه گفت	ماقال شیئاً	چیزی نگفت
من این جاء خالی	دائی من از کجا آمد	جاء من بیته	از خانه‌اش آمد
من این جئتَ	از کجا آمدی	جئتُ من عند ابی	از پیش پدرم آمدم
ماذا قال من ابن عمّه	چه چیز گفت از پسر عمویش		
قال هو صدیقی	گفت او دوست من است		
لا ما هو صدیقه بل عدوّه	خیر او دوست او نیست بلکه دشمن او است		

راحَ	رُحتُ	رُحتَ	رُحنا	راحوا	لِ	لی
رفت	رفتم	رفتی	رفتیم ما	رفتند	برای (ب)	برای من

لکَ	له	لنا	لکم	لهم	لِابی	لِاخی
برای تو	برای او	برای ما	برای شما	برای ایشان	برای پدرم	برای برادرم

عربی	فارسی
من قال لک هذا	کی به تو گفت این را
قال لی هذا ابن عمّکَ	این را به من پسر عموی تو گفت
انتَ ماذا قلتَ له	تو چه گفتی با او
انا ما قلتُ له شیئاً	من با او چیزی نگفتم
این راح ابی	پدرم کجا رفت
ابی راح الی البیتِ	پدرم رفت بخانه
من کان معه	کی همراه او بود
کان معه خُدامه و اصدقائه	بودند با او نوکرهایش و دوستانش
این راحوا	کجا رفتند
راحوا الی البیت	بخانه رفتند
لا ما راحوا الی البیتِ بل راحوا الی الجنینة	خیر بخانه نرفتند بلکه بباغچه رفتند
هل کان معهم جیراننا	آیا همسایگان ما با ایشان بودند
لا ما کان معهم جیرانکم بل جیراننا	خیر نبود با ایشان همسایگان شما بلکه همسایگان ما بودند
من جاء عندکَ	کی آمد پیش تو
جاء عندی ابی وخالی	آمد پیش من پدرم و دائیم
هل جاء عندکَ ابن عمّکَ	آیا پسر عمویت آمد پیش تو
لا ما جاء عندی ابن عمّی	خیر نیامد پیش من پسر عمویم
من جاء عند استادکَ	کی آمد پیش استاد تو
جاء عند استادی ابی	آمد پیش استاد من پدرم
ماذا قال استادُکَ له	چه گفت استاد تو با او
ما قال استادی له شیئاً	استاد من با او چیزی نگفت

هَل اَنتَ رُحتَ عِندَ اَصدِقائیْ	آیا تو رفتی پیش دوستان من
اَنَا ما رُحتُ عِندَ اَصدِقائِکُم	من نرفتم نزد دوستان شما
لِمَ ما رُحتَ عِندَ هُم	چرا نرفتی نزد ایشان

(تعلیم دوم)

آیا کتاب داری — بلی کتاب بزرگ (دارم) پیش من است. آیا کتاب تو بزرگتر از کتاب من است — بلی کتاب من بزرگتر از کتاب تو است — آیا کتاب برادر من بزرگتر از کتاب پسر عموی تو نیست — خیر کتاب برادر تو کوچکتر از کتاب پسر عموی من است — آیا معلّم شما داناتر از معلّم ما است بلی (معلّم) استاد ما داناتر از معلّم شما است — کی بتو گفت این را. گفت بمن پدر من استاد شما داناتر از استاد پسر عموی شما است — کجا بودی تو و پسر عمویت — من و پسر عمویم پیش همسایگان شما بودیم — کی بود پیش همسایگان شما — پسر دائی ما و پسر عموی ما پیش همسایگان ما بودند — آیا تو بزرگتر از پسر دائیت هستی — بلی من بزرگتر از پسر دائیم هستم — آیا نوکر من پرزورتر از نوکر تو نیست — خیر نوکر ما پرزورتر از نوکر شما نیست آیا دوستان ما بهتر از دوستان شما نیستند — خیر دوستان شما بهتر از دوستان ما نیستند — کجا بودی و از کجا آمدی — بودم پیش پدرم در باغ و آمدم از پیش او آیا همسایگان شما آمدند پیش پدر ما — بلی همسایگان ما آمدند پیش پدر من — چه چیز گفتند با او — من نبودم پیش ایشان من رفتم از پیش ایشان کجاست جای نوکر تو — جای نوکر من اینجا است — کجا است جاهای نوکران شما جاهای نوکران ما اینجا پهلوی (پیش) خانه همسایگان شما میباشند

تعلیم سیم

کجا رفت پسر عموی کوچک تو رفت بباغ بزرگ پیش دوستانش — کی رفت با او

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی ۲۹۰۴۹۶ ۱۸۵۲۰ م

بباغ — پسر دائی بزرگ ما رفت با او — آیا پسر دائی تو بزرگتر از تست خیر او کوچکتر از من و بزرگتر از برادر کوچک من است کی گفت بتو این را من گفت این را پسر عموی بزرگ تو آیا پسر عموی بزرگ تو داناتر از تست بلی او داناتر از من و داناتر از برادر بزرگ من است آفتابه بزرگ کجا است آفتابه بزرگ پیش نوکرهای شما بود آیا نوکرهای من گفتند بشما این را — بلی نوکرهای شما گفتند بمن این را آیا همسایگان شما آمدند از باغ — خیر نیامدند از باغ — آیا همسایگان شما میباشند پیش برادر شما بلی همسایگان ما پیش برادر ما هستند — چه گفتند همسایگان شما — من نبودم پیش ایشان — آیا دائی تو گفت بتو چیزی — چیزی بمن نگفت دائی من — آیا دائی تو بزرگتر از عموی تو نیست — خیر بلکه دائی من کوچکتر از عموی من است — آیا دائی تو دشمن تو بود — خیر دائی من دشمن من نبود بلکه او دوست من بود

(درس سوم)

نَقولُ	یَقولُ	تَکونونَ	یَکونونَ	تَکونُ	اَکونُ	تَکونُ	یَکونُ
میگوئی تو	میگوید	میباشید	میباشند	میباشیم	میباشم	میباشی	میباشد
نَجیئُ	اَجیئُ	نَجیئُ	یَجیئُ	تَقولونَ	یَقولونَ	نَقولُ	اَقولُ
میائیم ما	میآیم	میائی تو	میآید	میگوئید شما	میگویند	میگوئیم ما	میگویم من
اَیّ	سَیّدِ	یا	غَدْ	اَلیَومَ	مَتی	تَجیئونَ	یَجیئونَ
چه (کدام)	آقا	ای	فردا	امروز	کی	میائید شما	میآیند

ماذا تَقولُ یا اَخی	چه میگوئی ای برادر من
اَقولُ اَجیئُ عِندَکُم	میگویم میآیم پیش شما
مَتی تَجیئُ عِندی	کی میائی پیش من

عربی	فارسی
اَجِیئُ عِنْدَكَ اَلْیَوْمَ	امروز میآیم نزد شما
هَلْ یَکُونُ مَعَكَ اُسْتَادُكَ	آیا استاد تو همراه تو میباشد (خواهد بود)
لا یا سَیِّدِی مایَجِیئُ اُسْتَادِی مَعِی	خیر آقای من استاد من همراه من نمیاید
مَنْ یَجِیئُ مَعَكَ	کی با تو میآید
یَجِیئُ مَعِی جَارِی وَصَدِیقِی	همراه من همسایه من و دوست من میاید
لِشْ (لِمَ) مایَجِیئُ ابْنُ عَمِّكَ مَعَكَ	چرا پسر عموی تو با تو نمیآید
یا سَیِّدِی هُوَ ما قَالَ لِی شَیْئًا	ای آقای من او بمن چیزی نگفت
یَقُولُونَ هُوَ فِی بَیْتِکُمْ	میگویند او در خانه شما است
مَنْ یَقُولُ لَکُمْ هٰذَا	کی میگوید این را بشما
یَقُولُ هٰذَا ابْنُ جَارِکُمْ	این را پسر همسایه شما میگوید

اَرَادَ	اَرَدْتُ	اَرَدْتَ	اَرَدْنَا	اَرَادُوا
خواست	خواستم	خواستی	خواستیم	خواستند
قَرَءَ	قَرَأْتُ	قَرَئْتَ	قَرَئْنَا	قَرَئُوا
خواند	خواندم	خواندی	خواندیم	خواندند

عربی	فارسی
مَنْ کَانَ عِنْدَكَ یا وَلَدِی	کی بود نزد تو ای پسر من
کَانَ عِنْدِی ابْنُ عَمِّکُمْ	پسر عموی شما نزد من بود
اَیُّ خَبَرٍ کَانَ عِنْدَهُ	چه خبر داشت
ما اَرَادَ اَنْ یَقُولَ لِی شَیْئًا	نخواست چیزی بمن بگوید
لِمَ ما اَرَادَ اَنْ یَقُولَ لَكَ	چرا نخواست بتو بگوید
قَالَ لِی ما اَرَدْتُ اَنْ اَقُولَ لَكَ	بمن گفت نخواستم بتو بگویم
یا وَلَدُ ماذا اَرَادَ مُحِبُّكَ مِنْكَ	ای پسر چه خواست دوست تو از تو

عربی	فارسی
یا اُسْتَادِی هُوَ ما اَرَادَ مِنِّی شَیْئًا	ای استاد من او از من نخواست چیزی

یُرِیدُ	تُرِیدُ	اُرِیدُ	نُرِیدُ	یُرِیدُونَ	تُرِیدُونَ
میخواهد	میخواهی	میخواهم	میخواهیم	میخواهند	میخواهید
یَقْرَءُ	تَقْرَءُ	اَقْرَءُ	نَقْرَءُ	یَقْرَئُونَ	تَقْرَئُونَ
میخواند	میخوانی	میخوانم	میخوانیم	میخوانند	میخوانید

عربی	فارسی
اِبْنِی لِمَ ما تَقْرَءُ دَرْسَكَ	پسر من چرا درست را نمیخوانی
اَقْرَءُ دَرْسِی یا اُسْتَادِی	درسم را میخوانم ای استاد من
لِشْ (لِمَ) هُوَ لا یَقْرَءُ دَرْسَهُ	چرا او درسش را نمیخواند
اَنَا قُلْتُ لَهُ هُوَ ما یُرِیدُ یَقْرَءُ	من باو گفتم او نمیخواهد بخواند
لِشْ (لِمَ) لا یُرِیدُ یَقْرَءُ دَرْسَهُ	چرا نمیخواهد درسش را بخواند
اِبْنُ عَمِّكَ ماذا یُرِیدُ مِنْكَ	پسر عمویت چه میخواهد از تو
هُوَ یُرِیدُ مِنِّی دَوَاتِی	او از من دوات مرا میخواهد
هَلْ دَوَاتُهُ عِنْدَكَ	آیا دوات او نزد تو است
لا یا سَیِّدِی دَوَاتُهُ کَانَ فِی الْحُجْرَةِ	خیر آقای من دوات او در اطاق بود
لِمَ لا تَقْرَءُ دَرْسَكَ	چرا درست را نمیخوانی
کِتَابِی ما عِنْدِی	کتابم پیشم نیست
اَیْنَ کِتَابُكَ	کجا است کتابت
کَانَ کِتَابِی فِی الْحُجْرَةِ فَوْقَ الْکُرْسِی	کتاب من در اطاق بالای صندلی بود

یَدْرِی	تَدْرِی	اَدْرِی	نَدْرِی	یَدْرُونَ	تَدْرُونَ
میداند	میدانی	میدانم	میدانیم	میدانند	میدانید
طِفْلٌ	اَطْفَالٌ	وَلَدٌ	اَوْلَادٌ	شُغْلٌ	اَشْغَالٌ
بچه (کودک)	بچها (کودکان)	پسر	پسران	کار	کارها

عربی	فارسی
سوق — اسواق	بازار — بازارها
سِکّه (زُقاق) — سِکَك (اَزِقّه)	کوچه — کوچها
یا اَولادی هَل اَنتم تَدرون دَرسَکُم	ای پسران من آیا شما میدانید درستانرا
نعم یا سیّدنا نحن نَدری دَرسَنا	بلی ای آقای ما میدانیم درسمان را
مَن لایَدری دَرسَه مِنکُم	از شما کی درسش را نمیداند
حَسَن وَمُحمّد واُختُهُ مایَدرون دَرسَهُم	حسن و محمّد و خواهرش نمیدانند درسشان را
اَینَ تُرِیدُ تَروحُ	کجا میخواهی بروی
اُرِیدُ اَروحَ اِلیَ السّوق	میخواهم بروم بازار
هَل عِندَكَ شُغلٌ بِالسّوق	آیا کاری داری در بازار
نَعَم یا سَیّدی عِندی اَشغالٌ بِالسّوق	بلی آقای من خیلی کار دارم در بازار
اَنا اَجیءُ مَعَكَ	من میایم همراه تو
مَتیٰ اَنتَ تَجیءُ مَعی	کی تو میائی همراه من
اَلآن (اَلسّاعَة) اَلحین — غَیر — الی	حالا — دیگر — به (تا)
اَحَد — طَریق — حَدید — تَعالَ	کس — راه — آهن — بیا
اَلسّاعَة اَجیءُ مَعَكَ	آلان میایم همراه تو
هَل یَکونُ مَعَكَ غَیرُكَ	آیا غیر از تو با تو میباشد
لا مایَکونُ مَعی غَیرُكَ اَحَدٌ	خیر غیر از تو با من کسی نیست
لَم یَجیءُ مَعی اِبنُكَ وخادِمُكَ	بلی میاید همراه من پسر تو و نوکر تو

عربی	فارسی
مِن اَیِّ طَریقٍ تَروح	از کدام راه میروی
اُرِیدُ اَروحَ مِن طَریقِ سِکّةِ الحَدید	میخواهم از طریق راه آهن بروم
هَل قَرَأتَ کِتابَكَ	آیا کتابت را خواندی
نَعَم یا سَیّدی قَرَأتُ کِتابی	بلی آقای من کتابم را خواندم
اَیَّ کِتابِكَ قَرَأتَ	کدام کتابت را خواندی
قَرَأتُ کِتابَ دَرسی	کتاب درسم را خواندم
فی اَیِّ مَکانٍ کانَ کِتابُكَ	در کدام مکان بود کتاب تو
کانَ کِتابی فی الغُرفَةِ عِندَ کِتابِکُم	کتاب من در اطاق پهلوی کتاب شما بود

تعلیم چهارم

چه میگوید عموی تو ای پسر من — عموی من میگوید کی میباشد پیش شما — ای پسر من کسی پیش من نیست — آیا برادر من و استاد من و پسر عموی من نیستند پیش شما — خیر ایشان پیش من نیستند پیش من احدی نیست — کی در اطاق است — میگوید عموی تو در اطاق است — تو کی میائی خانه ما — امروز من میایم پیش شما — آیا با تو دوست تو و پسر عموی تو و پسر دائی تو میایند — ایشان با من نمیایند چرا با تو نمی آیند — ای آقای من ایشان چیزی بمن نگفتند — تو کی میائی پیش ما — امروز من میایم نزد شما — چه چیز میخواهی از من — من نمیخواهم از شما چیزی — چه خواست عموی تو از من — ای عموی من چه میخواهی از برادر من — من نخواستم از او چیزی — چه میگوید پسر عموی تو — او چیزی نمیگوید درسش را میخواند — چه کتاب (کدام کتاب را) میخواند — کتاب حکایت را میخواند — کجا بود کتاب او — کتابش در اطاق بود — آیا میدانید پیش کی بود چاقوی او — چاقوی او پیش عمویش بود — کی درست را میخوانی ای پسر — امروز درسم را

میخوانم ای آخوند — نوکران شما کجا رفتند — نوکران من رفتند بباغ بزرگ — چه کار داشتند درباغ — کاری نداشتند درباغ — چه چیز میگوئید در حق برادر من — میگوئید او درسش را بهتر از تو میخواند

تعلیم پنجم

ای آخوند چه چیز بخوانم — بخوانید درستان را ای پسران من — درسمان را خواندیم ای استاد ما — آیا شما میدانید درس خودتان را — بلی ای آقای ها درسمان را خواندیم و ما میدانیم — ای آقای ما آیا درسمان را پیش شما نخواندیم — بلی ای پسران من خواندید درستان را پیش من — کجا میخواهی بروی ای پسر — میخواهم بروم خانه پسر عموی تو — آیا تو پیش او کار داری — بلی ای آقای من کار دارم — کی ببازار میروی — میخواهم امروز ببازار بروم — من میایم با تو — الان من میخواهم بروم — الان من میایم — آیا همراه تو غیر از تو هست — خیر احدی همراه من نیست غیر از تو — ازکدام راه میروی — از راه آهن میرویم بیا برویم — الان میایم — درکدام اطاق هستی — من در اطاق پیش برادر تو هستم — آیا شما کاری دارید — خیر ما کار نداریم — پسر عموی تو چه میخواهد از تو — از من قلم من و دوات مرا میخواهد — کجا میباشد قلم او و دوات او — دوات او و قلم او در اطاق پیش کتاب ما میباشد

درس چهارم

جاءَ	جاءَ بِ	یَجیءُ	یَجیءُ بِ
آمد	آورد	میاید	میاورد
اَجیءُ	اَجیءُ بِ	جِئتُ	جِئتُ بِ
میایم	میاورم	آمدم	آوردم

جاءوا	جاءوا بِ	جِئنا	جِئنا بِ	تَجیءُ	تَجیءُ بِ
آمدند	آوردند	آمدیم	آوردیم	میائی	میاوری
نَجیءُ	نَجیءُ بِ	یَجیئونَ	یَجیئونَ بِ	جِئْ	جِئْ بِ
میائیم	میاوریم	میایند	میاورند	بیا	بیاور
قُلْ	اِصْبِرْ	اِقْرَءْ	رُحْ	ماء	اَوْ
بگو	صبرکن	بخوان	برو	آب	یا

عربی	فارسی
تعالَ یا وَلَدُ جِئْ بالماءِ	بیا ای پسر آب بیاور
الساعة اجیءُ بهِ لکُم	حالا می آورم برای شما
جِئْ بِکتابِكَ	کتابت را بیاور
لِشْ (لِمَ) ما تَجیءُ بِکتابِكَ	چرا کتابت را نمی آوری
ایَّ کتابٍ تُریدُ اجیءُ بهِ لَكَ	کدام کتابت را میخواهی بیاورم برایت
رُحْ جِئْ بِکتابِ دَرْسِكَ	برو کتاب درست را بیاور
مَنْ یَجیءُ بالسکّینِ لکُم	کی کارد را برای شما می آورد
خُدّامُنا یَجیئونَ بالسکّینِ	نوکران ما کارد را میاورند
متی یَجیئونَ لکُم بالسکّینِ	کی برای شما کارد را میاورند
الیومَ اوِ الغدَ یَجیئونَ بهِ	امروز یا فردا او را برای من میاورند
مَنْ جاءَ بِهذا لكَ	کی این را برای تو آورد
عَمّكَ جاءَ بِهذا لی	عموی تو این را برای من آورد
رُحْ قُلْ لِلحَسَنِ یَجیءُ بِدَرْسِهِ	برو بحسن بگو درسش را بیاورد
یا سیّدی جِئتُ بِدَرْسی	ای آقای من درسم را آوردم
اِقْرَءْ دَرْسَكَ	بخوان درست را

أَكَلَ	أَكَلْتُ	أَكَلْتَ	أَكَلْنَا	أَكَلُوا	شَرِبَ
خورد	خوردم	خوردی	خوردیم	خوردند	نوشیدند
شَرِبْتُ	شَرِبْتَ	شَرِبْنَا	شَرِبُوا	كُلْ	اِشْرَبْ
آشامیدم	نوشیدی	نوشیدیم	آشامیدند	بخور	بنوش
يَأْكُلُ	تَأْكُلُ	ءَاكُلُ	نَأْكُلُ	يَأْكُلُونَ	تَأْكُلُونَ
میخورد	میخوری	میخورم	میخوریم	میخورند	میخورید
يَشْرَبُ	تَشْرَبُ	أَشْرَبُ	نَشْرَبُ	يَشْرَبُونَ	تَشْرَبُونَ
مینوشد	مینوشی	میآشامم	مینوشیم	مینوشند	میآشامید
خُبز	زبد (دهن)	لحم	رائب (روب)	حليب	لبن
نان	روغن	گوشت	ماست	شیر	

يا وَلَدُ جِئْ بِالخُبزِ — ای پسر نان بیاور

يا وَلَدُ لِمَ لا تَجِئُ بِالخُبزِ — ای پسر چرا نان نمی‌آوری

الحين (الساعة) اَجِيئُ بِهِ لَكَ — حالا برایت می‌آورم

جِئْ بِالخُبزِ مَعَ الرّائب — نان با ماست بیاور

يا سيّدی تُريدُ تأكُل — ای آقای من میخواهی بخوری

نعم اُريدُ ءاكُل — بلی میخواهم بخورم

السّاعة اَكَلْتَ الخُبزَ مَعَ اللّحم — الآن نان با گوشت خوردی

جِئْ بِالماءِ اَوِ اللّبنِ اُريدُ اَشرَب — آب بیاور یا شیر میخواهم بنوشم

لَيسَ عِندی لَبَنٌ السّاعة اَجيئُ بِالماءِ — شیر نیست پیش من الآن آب میاورم

مَن شَرِبَ اللّبن — کی شیر را نوشیده (خورده)

خُدّامُكُم شَرِبُوا اللّبن — نوکرهای شما شیر را خوردند (نوشیدند)

لِمَ (ليش) شَرِبُوا — چرا (نوشیدند) خوردند

ماذا اَكَلُوا خُدّامی — چه خوردند نوکرهای من

اَكَلُوا الخُبزَ مَعَ اللّحمِ والرّائب — نان با گوشت و ماست خوردند

هَل اَكَلَ مَعَهُم غَيرُهُم — آیا غیر ایشان هم با ایشان خورد

نَعَم اَكَلَ مَعَهُم جيرانُنا — بلی همسایگان ما با ایشان خوردند

هَل اَنتَ اَكَلتَ مَعَهُم — آیا تو با ایشان خوردی

لا اَنا ما اَكَلتُ مَعَهُم — خیر من نخوردم با ایشان

لِمَ اَنتَ ما اَكَلتَ مَعَهُم — چرا تو با ایشان نخوردی

لِاَنّی ما كُنتُ عِندَهُم — برای اینکه من نزد ایشان نبودم

رُوح اَنتَ اُكُلِ الخُبزَ واللّحم — برو تو نان و گوشت بخور

ما تُريدُ تَشرَب — چه میخواهی بنوشی

اُريدُ اَن اَشرَبَ اللّبنَ والماء — میخواهم شیر و آب بنوشم

ضَرَبَ	ضَرَبْتُ	ضَرَبْتَ	ضَرَبْنَا	ضَرَبُوا	نَصَرَ	نَصَرْتُ	نَصَرْتَ
زد	زدم	زدی	زدیم	زدند	یاری کرد	یاری کردم	یاری کردی
نَصَرْنَا	نَصَرُوا	يَضْرِبُ	تَضْرِبُ	اَضْرِبُ	نَضْرِبُ	يَضْرِبُونَ	تَضْرِبُونَ
کمک کردیم	کمک کردند	میزند	میزنی	میزنم	میزنیم	میزنند	میزنید
يَنْصُرُ	تَنْصُرُ	اَنْصُرُ	نَنْصُرُ	يَنْصُرُونَ	تَنْصُرُونَ		
کمک میکند	کمک میکنی	کمک میکنم	کمک میکنیم	کمک میکنند	کمک میکنید		

مَن ضَرَبَكَ يا وَلَد — کی زد ترا ای پسر

ضَرَبَنی ابنُ عَمّی — پسر عمویم زد مرا

يا حَسَن لِمَ ضَرَبتَ ابنَ عَمِّكَ — ای حسن پسر عمویت را چرا زدی ×

عربی	فارسی
لِأَنَّهُ لا يَقْرَءُ دَرْسَهُ	بجهه اینکه او درسش را نمیخواند
یا وَلَدُ لِمَ لا تَقْرَءُ دَرْسَكَ	ای پسر چرا درست را نمیخوانی
یا سَیِّدِی جیرانُكُمْ ضَرَبُونی	ای آقای من همسایگان شما مرا زدند
لِشْ (لِمَ) جیرانُنا ضَرَبُوكَ	چرا همسایگان ما ترا زدند
لِأَنّی قُلْتُ لَهُمْ لِمَ اَكَلْتُمُ الْخُبْزَ	بجهت اینکه من گفتم با ایشان چرا نان را خوردند
هَلْ نَصَرَكَ اَحَدٌ	آیا کسی یاری کرد ترا
ما كانَ اَحَدٌ لِیَنْصُرَنی	کسی نبود که حمایت کند مرا
لِمَ خُدّامُنا ما نَصَرُوكَ	چرا نوکرهای ما حمایت نکردند ترا
لِأَنَّهُمْ ما كانوا عِنْدَنا لِیَنْصُرُونا	زیرا که ایشان پیش ما نبودند که ما را حمایت کنند
مَنْ یَضْرِبُ خادِمی فَأَنا اَضْرِبُهُ	کسیکه نوکر مرا بزند پس من او را میزنم
مَنْ یَنْصُرُ اِبْنی فَأَنا اَنْصُرُهُ	کسیکه یاری کند پسر مرا من او را یاری میکنم

حَمٰی	حَمَیْتُ	حَمَیْتَ	حَمَیْنا	حَمَوْا	یَحْمی
کمک کرد	کمک کردم	کمک کردی	کمک کردیم	کمک کردند	کمک میکند
تَحْمی	اَحْمی	نَحْمی	یَحْمُونَ	تَحْمُونَ	اِنْ
کمک میکنی	کمک میکنم	کمک میکنیم	کمک میکنند	کمک میکنید	اگر
اِذا	حَمّام	ضَیْف	حَتّی	عَنْ	اَمْسِ
زمانیکه	گرمابه	مهمان	تا	از	دیروز
ذَیْن	ما				
خوب	نه (نیست)				

عربی	فارسی
اِنْ تَضْرِبْنی اَضْرِبْكَ	اگر بزنی مرا میزنم ترا
اِنْ تَحْمِ عَنّی اَحْمِ عَنْكَ	اگر کمک کنی مرا کمک میکنم ترا

عربی	فارسی
اِنْ تَجِئْ فی بَیْتِنا اَجِئْ فی بَیْتِكُمْ	اگر بیائی خانه ما من میآیم خانه شما
لِشْ (لِمَ) لا تَرُوحُ عِنْدَ ابْنِ خالِكَ	چرا نمیروی نزد پسر دائیت تا اینکه او بیاید پیش تو
حَتّی هُوَ یَجِئُ عِنْدَكَ	
ما هُوَ فی بَیْتِهِ	او در خانه اش نیست
اَیْنَ كِتابی	کتاب من کجاست
كِتابُكَ ما هُوَ عِنْدی	کتاب تو پیش من نیست
اِنْ اَنْتَ تَحْمی عَنْهُ هُوَ یَحْمی عَنْكَ	اگر تو او را کمک کنی او ترا کمک میکند
اِنْ اَنْتُمْ تَحْمُونَ عَنْهُمْ هُمْ یَحْمُونَ عَنْكُمْ	اگر شما با ایشان کمک کنید ایشان شما کمک میکند

اِشْتَرٰی	اِشْتَرَیْتُ	اِشْتَرَیْتَ	اِشْتَرَیْنا	اِشْتَرَوا	یَشْتَرِی
خرید	خریدم	خریدی	خریدیم	خریدند	میخرد
تَشْتَرِی	اَشْتَرِی	نَشْتَرِی	یَشْتَرُونَ	تَشْتَرُونَ	غالی
میخری	میخرم	میخریم	میخرند	میخرید	گران
رَخیص	فُلُوس	باكِر (بُكْرَة)	طَیِّب		
ارزان	پول	فردا صبح	خوب		

عربی	فارسی
مَتٰی تُرِیدُ تَرُوحُ اِلَی السُّوقِ	کی میخواهی بروی بازار
اَلْیَوْمَ اَوِ الْغَدَ اُرِیدُ اَرُوحُ اِلَی السُّوقِ	امروز یا فردا میخواهم بروم بازار
ماذا تَشْتَرِی لی بِالسُّوقِ	چه چیز میخری برای من در بازار
ما تُرِیدُ اَشْتَرِی لَكَ	چه میخواهی بخرم برایت
اُرِیدُ مِنْكَ الْقُفّازَیْنِ وَالْحِذاءَ	از شما دستکش و کفش میخواهم
اَلْقُفّازانِ ما هُوَ بِالسُّوقِ	دستکش در بازار نیست

عربی	فارسی
أَشْتَرِي لَكَ الْحِذَاءَ	از برای تو کفش میخرم
أَلَا تَشْتَرِي لِيَ الْقُفَّازَيْنِ	آیا از برای من دستکش نمیخری
بَلَى أَشْتَرِي لَكَ الْحِذَاءَ وَالْجُورَابَ	چرا از برای تو کفش و جوراب میخرم
لِمَ لَا تَشْتَرِي لِي (الْقُفَّازَيْنِ) الْكَفَّ	چرا از برای من دستکش نمیخری
لِأَنَّ الْقُفَّازَيْنِ غَالٍ	بجهت اینکه دستکش گران است
لِأَنَّ الْحِذَاءَ وَالْجُورَابَ أَلْزَمُ مِنَ الْقُفَّازَيْنِ	زیرا که کفش و جوراب لازم تر است از دستکش
عَمِّي اشْتَرَى لِابْنِهِ الْقُفَّازَيْنِ	عموی من برای پسرش دستکش خرید
مَا تَرُوحُ تَشْتَرِي لِيَ الْكَفَّ	میروی برایم دستکش بخری
هُوَ مَا يَرُوحُ يَشْتَرِي لِيَ الْمِنْدِيلَ وَالْحِذَاءَ	او نمیرود از برای من دستمال و کفش بخرد
يَقُولُ أَنَا رَائِحٌ إِلَى السُّوقِ أَشْتَرِي الْمِنْدِيلَ وَالْحِذَاءَ وَالْكَفَّ	میگوید من بازار میروم دستمال و کفش و دستکش بخرم
خُدَّامُنَا يَشْتَرُونَ الْمِلْعَقَةَ وَالْمِرْآةَ	نوکرهای ما قاشق و آیینه میخرند
لِمَ مَا يَشْتَرُونَ الدُّهْنَ وَاللَّحْمَ	چرا روغن و گوشت نمیخرند
هَلْ يَلْزَمُ لَكَ الدُّهْنُ وَاللَّحْمُ	آیا برای تو روغن و گوشت لازم است
نَعَمْ لَنَا يَلْزَمُ لِأَنَّ عِنْدَنَا ضَيْفٌ	بلی برای ما لازم است برای اینکه مهمان داریم
مَنْ ضَيْفُكَ	کیست مهمان تو
ضَيْفِي عَمُّكَ وَابْنُهُ وَخَالُكَ وَابْنُ أَخِيهِ	مهمان من عموی تو و پسرش و دائی تو و پسر برادرش میباشند
مَتَى يَجِيئُونَ عِنْدَكُمْ	کی میآیند نزد شما

عربی	فارسی
الْيَوْمَ يَجِيئُونَ عِنْدِي أَوِ الْغَدَ بُكْرَةً	امروز میآیند پیش من یا فردا

فَعَلَ	فَعَلْتُ	فَعَلْتَ	فَعَلْنَا	فَعَلُوا	صَنَعَ
کرد	کردم	کردی	کردیم	کردند	کرد - ساخت
صَنَعْتُ	صَنَعْتَ	صَنَعْنَا	صَنَعُوا	فِعْل	صُنْع
کردم (ساختم)	ساختی	کردیم	کردند	کار	کار عمل
طَبَخَ	يَطْبَخُ	عَمِلَ	يَعْمَلُ	سَوَّى	يُسَوِّي
پخت	میپزد	کار کرد	کار میکند	ساخت	میسازد
طَعَام	طَبْخ	طَبَّاخ	بَارِحَة	قَبْلَ بَارِحَة	يَفْعَلُ
خوراک	پختن	آشپز	دیشب	پریشب	میکند
تَفْعَلُ	أَفْعَلُ	نَفْعَلُ	يَفْعَلُونَ	تَفْعَلُونَ	يَصْنَعُ
میکنی	میکنم	میکنیم	میکنند	میکنید	میکند
تَصْنَعُ	أَصْنَعُ	نَصْنَعُ	يَصْنَعُونَ	تَصْنَعُونَ	
میسازی	میسازم	میسازیم	میکنند	میکنید	

عربی	فارسی
أَيْنَ أَنْتَ يَا عَلِي	کجائی تو ای علی
أَنَا فِي الْمَطْبَخِ	من در آشپزخانه هستم
مَا تَعْمَلُ فِي الْمَطْبَخِ	چه میکنی (میسازی) در مطبخ
أُرِيدُ (أَطْبُخُ) أُسَوِّي الطَّعَامَ	میخواهم غذا درست کنم (بپزم)
لِمَنْ تُرِيدُ (تَطْبُخُ) تُسَوِّي الطَّعَامَ	برای که میخواهی غذا درست کنی (بپزی)
أُرِيدُ (أُسَوِّي) أَطْبُخُ الطَّعَامَ لِلضَّيْفِ	میخواهم برای مهمان غذا درست کنم (بپزم)
أَيُّ طَعَامٍ أَطْيَبُ لَهُمْ	کدام غذا بهتر است برای ایشان
مَا أَدْرِي أَيُّ طَعَامٍ يَكُونُ أَطْيَبَ لَهُمْ	نمیدانم کدام غذا بهتر است برای ایشان

عربی	فارسی
لِشْ (لِمَ) ماتَدْرِی اَیُّ الطَّعامِ اَطْیَبُ	چرا نمیدانی کدام غذا بهتر است
اَلْبارِحَةَ ماذا اَکَلوا	دیشب چه خوردند
اَلْبارِحَةَ ماکُنْتُ عِنْدَهُمْ	دیشب من پیش ایشان نبودم
مَنْ کانَ عِنْدَهُمُ البارِحَةَ	کی بود دیشب پیش ایشان
خُدّامُکُمْ کانوا عِنْدَهُمْ	نوکرهای شما بودند پیش ایشان
هَلْ اَکَلْتَ شَیْئًا	آیا چیزی خوردی
لا ما اَکَلْتُ وَلا لُقْمَةً حَتَّی الْآن	خیر نخوردم تا حال یک لقمه هم
ما یُریدونَ یَفْعَلونَ	چه میخواهند بکنند
یُریدونَ یَروحونَ بِالْحَمّام	میخواهند بروند حمام
بَعْدَ الْحَمّامِ ما یُریدونَ یَفْعَلون	بعداز حمام چه میخواهند بکنند
یُریدونَ یَروحونَ بِالسّوق	میخواهند بروند بازار
هَلْ عِنْدَهُمْ شُغْلٌ بِالسّوق	آیا بازار کار دارند
نَعَمْ یَقولونَ عِنْدَنا فِی السّوقِ شُغْلٌ	بلی میگویند در بازار کار داریم
اَیُّ شُغْلٍ عِنْدَهُمْ	چه کار دارند
یُریدونَ یَشْتَرونَ بَعْضَ الْاَشْیاءِ	میخواهند بعضی چیزها بخرند
اَیَّ الْاَشْیاءِ یُریدونَ یَشْتَرونَ	چه چیزها میخواهند بخرند
بَعْضُهُمْ یُریدونَ یَشْتَرونَ الْمُشْطَ وَالْمِقَصَّ	بعضی شان میخواهند شانه و قیچی بخرند
بَعْضُهُمْ یُریدونَ السِّکّینَ وَالْموس	بعضیشان کارد و قلمتراش میخواهند
بَعْضُهُمْ یُریدونَ یَشْتَرونَ الْقَلَمَ وَالْحِبْرَ وَالْوَرَق	بعضیشان میخواهند قلم و مرکب و کاغذ بخرند

عربی	فارسی
یا اَصْدِقائی اَیْنَ تُریدونَ تَروحونَ	ای دوستان من کجا میخواهید بروید
یا سَیِّدی نُریدُ نَروحُ اِلَی الْحَمّام	ای آقای من میخواهیم برویم حمام
بَعْدَ الْحَمّامِ اَیْنَ تَروحونَ	بعداز حمام کجا میروید
بَعْدَ الْحَمّامِ نُریدُ نَروحُ اِلَی السّوقِ	بعداز حمام میخواهیم برویم بازار
هَلْ لَکُمْ شُغْلٌ بِالسّوقِ	آیا کار دارید بازار
نَعَمْ یا سَیِّدی لَنا اَشْغالٌ بِالسّوق	بلی آقای من کار زیاد داریم بازار
اَیُّ اَشْغالٍ لَکُمْ بِالسّوقِ	چه کارها دارید در بازار
نُریدُ نَشْتَری بَعْضَ اللَّوازِمِ	میخواهیم بعضی لوازم بخریم
اَیُّ شَیْءٍ لازِمٌ لَکُمْ	چه چیز برای شما لازم است
اَلْمُشْطُ وَالْموسُ وَالسِّکّینُ وَالْحِذاءُ وَالْقُفّازاتُ وَالْجَوارِبُ وَغَیْرُ ذٰلِکَ لَنا لازِمٌ	شانه و چاقو و کارد و کفش و دستکش و جوراب و غیر از اینها از برای ما لازم است
رُوحوا بِالْخَیْرِ وَالسَّعادَة	بسیار خوب بروید بخیر و سعادت

تعلیم ششم

ای پسر بیا چای بیاور — صبر کن ای آقای من الان میآورم برایت — ای آقای من آیا چای مینوشی یا قهوه — چای با شیر بیاور — آیا نان میخوری — بلی نان با پنیر بیاور آیا ماست میخواهی یا پنیر — ماست نمیخواهم پنیر با شیر میخواهم شیر ندارم حالا می آورم برایت — چه چیز میخواهی بخوری ای آقای من — نان میخواهم با گوشت یا ماست — چه میخورند دوستان شما — من نمیدانم ایشان میگویند شما چه چیز میخورید — ای پسر چرا زدی پسر عمویت را — برای آنکه من گفتم باو بخوان درست را او نمیخواند درسش را — کی زد غلام مرا —

همسایگان شما زدند اورا — آیا کسی حمایت کرد اورا — کسی نبود پیش او که حمایت کند اورا چرا نوکرهای ما حمایت نکردند اورا — نوکران شما نبودند پیش او تا حمایت کنند اورا میگویم تو کسیکه بزند غلام مرا من میزنم اورا و کسیکه یاری کند او را من یاری میکنم اورا اگر تو حمایت نکنی از من من حمایت میکنم از تو کسیکه یاری کند پسر عموی مرا من یاری میکنم اورا — چرا نمیآئی پیش ما — اگر نمیآئی بخانه ما میآیم بخانه شما چرا نمیروی پیش پسر عمویت تا او بیاید پیش تو دیروز پیش پسر عمویم بودم

تعلیم هفتم

کی میخواهی بروی بازار — (من بازار رونده نیستم) من ببازار نمیروم — کی بازار رونده است (کی ببازار میرود) پدرت و مادرت و پسر عمویت میروند ببازار چه چیز میخرند از برای من در بازار — چه چیز میخواهی بخرند برایت من از ایشان دستکش و کفش و آئینه میخواهم — ای پدر من تو بازار نمیروی (رونده نیستی) از برای من دستمال و آئینه بخری — من میروم (رونده هستم) برای تو این چیزها را میخرم — ای پسر من بیا برویم بحمام — کی میخواهی بروی — الان میرویم — تو بازار (رونده نیستی) نمیروی برای من دستکش بخری — دستکش گران است برای تو کفش و جوراب میخرم — دائی من برای پسرش دستکش خرید — او پول زیاد دارد برای من لازم است چیز ارزان بخرم — مهمانت چه چیز خرید در بازار — نمیدانم میگویند او قاشق (قاشقها) و آئینه (آئینها) و کفش و دستکش خریده — آیا مهمان داری — بلی بلکه مهمانها — مهمانانت کی هستند مهمانان من عمویم و پسرش و دائیم و پسر برادرش میباشند — کجا هستی من در مطبخم — چه میکنی در مطبخ — میخواهم غذا برای مهمانان درست کنم — چه طعام برای ایشان لازم است — نمیدانم چه غذا برای ایشان لازم است

نان و گوشت پخته و ماست و پنیر و شیر و غیر از اینها پیش ما میباشد — آیا خوردند چیزی خیر نخوردند حتی یک لقمه تا حال (نخوردند)

درس پنجم

سَمِعَ	سَمِعْتُ	سَمِعْتَ	سَمِعْنَا	سَمِعُوا	يَسْمَعُ
شنید	شنیدم	شنیدی	شنیدیم ما	شنیدند	میشنود
تَسْمَعُ	اَسْمَعُ	نَسْمَعُ	يَسْمَعُونَ	تَسْمَعُونَ	اِسْمَعْ
میشنوی	میشنوم	میشنویم	میشنوند	میشنوید	بشنو

اِسْمَعُوا بشنوید اَمَامَ روبرو اَلَّذِی آنکه مُحَاوَرَة مکالمه صَوْت صدا اَصْوَات صداها

لَيْشَ (لِمَ) مَا تَقْرَءُ دَرْسَكَ — چرا درست را نمیخوانی

قَرَيْتُ يَا اُسْتَاذِي دَرْسِي — آقا خواندم درسم را

اَنَا مَا سَمِعْتُ صَوْتَكَ — من صدای تو را نشنیدم

اَيَّ مُحَاوَرَةٍ قَرَيْتَ — کدام محاوره را خواندے

اِقْرَءْ اَمَامِي — روبروی من بخوان

مَنْ مَعَكَ يَا وَلَدْ اَسْمَعُ صَوْتَ غَيْرِكَ — کی با تو است ای پسر من صدای دیگری را میشنوم

هُوَ اَخِي الَّذِي اَنْتَ تَسْمَعُ صَوْتَهُ — او برادر من است که صدای او را میشنوی

شَتَمَ	يَشْتِمُ	سَئَلَ	يَسْئَلُ	كَذَبَ	يَكْذِبُ
فحش داد	فحش میدهد	پرسید	میپرسد	دروغ گفت	دروغ میگوید

يَا اُسْتَاذِي اَمَا تَسْمَعُ اَخِي يَشْتِمُنِي — آخوند نمیشنوی برادرم مرا فحش میدهد

سَمِعْتُ صَوْتَهُ وَلٰكِنْ مَا سَمِعْتُ شَتْمَهُ — صدایش را شنیدم اما فحشش را نشنیدم

يَا اُسْتَاذِي اِسْئَلْهُ لَيْشَ (لِمَ) يَشْتِمُنِي — آخوند بپرس از او چرا مرا فحش میدهد

زَيْن اَلْآنَ اَسْئَلُهُ — بسیار خوب حالا میپرسم از او

عربی	فارسی
يا ولد لم شتمت الحسن	ای پسر چرا فحش دادی حسن را
يا استادی يكذب انا ما شتمته هو شتمنی	اخوند دروغ میگوید من او را فحش ندادم او مرا فحش داد
الساعة اسئل غيركم	حالا از غیر شما میپرسیم
يا اولادی هل شتم الحسن رفيقه او هو شتمه	ای پسران من آیا حسن رفیقش را فحش داد یا او باو فحش داد
ما سمعنا شتم احد لكن سمعنا كلامهم	فحش هیچیک را نشنیدیم اما حرفشان را شنیدیم
لم تكذبون اما سمعتم هو قال لی يا خنزير	چرا دروغ میگوئید شما نشنیدید او بمن گفت خنزیر
لا نحن ما نكذب انا ما سمعنا هذا الكلام	خیر ما دروغ نمیگوئیم ما این حرف را نشنیدیم
يا استادی وحياتك هو قال لی هكذا	ای آخوند بجان شما او بمن چنین گفت
يا سيدی وحياتك انا ما قلت هكذا	ای آقای من بجان شما من چنین نگفتم
روحوا اقرءوا دروسكم	بروید درستان را بخوانید
ايكم احسن القراءة درسه	کدامیک بهتر میخواند درسش را
انا احسن اقرائه من اخی	من بهتر از برادرم میخوانم
لا يا سيدی هو ما يقرء احسن منی	خیر آقای من او بهتر از من نمیخواند

احبّ	يحبّ	كثير	قليل	بعيد	ابعد
دوست داشت	دوست میدارد	زیاد	کم	دور	دورتر
قريب	اقرب	صدق	يصدق	صادق	محبّ
نزدیک	نزدیکتر	راست گفت	راست میگوید	راست گو	دوست
احباب (احباء)	ام	وحده			
دوستان	یا	تنها او			

عربی	فارسی
انت تحبنی	تو مرا دوست میداری
اذا انت تقرء درسك زينا انا احبك	هرگاه درست را خوب بخوانی من دوست میدارم تورا
اذا انت لا تقرء درسك زينا لا احبك	هر وقت درست را خوب نخوانی من دوست نمیدارم تورا
ليش (لم) ما تحب اخی الصغير	چرا برادر کوچک مرا دوست نمیداری
لانه ما يقرء درسه زينا	جهت آنکه او درسش را خوب نمیخواند
ان يقرء درسه زينا تحبه	اگر درسش را خوب بخواند دوستش میداری
نعم ان يقرء درسه زينا احبه	بلی اگر خوب درسش را بخواند دوستش میدارم
ان تشتم احدا اضربك	اگر کسی را فحش بدهی میزنمت
اذا شتمت رفيقك اضربك	اگر (هنگامیکه) رفیقت را فحش بدهی میزنمت

ذهب	ذهبتُ	ذهبتَ	ذهبنا	ذهبوا
رفت او	رفتم	رفتی	رفتیم	رفتند
يذهب	تذهب	اذهب	نذهب	يذهبون
میرود	میروی	میروم	میرویم	میروند
تذهبون	اذهب	ذاهب		
میروید	برو	رونده		

عربی	فارسی
اين تذهب	کجا میروی
اريد اذهب الى البيت	میخواهم بروم بخانه
اين ذهب ابی	کجا رفت پدر من
ذهب الى البستان	رفت بسوی باغ

عربی	فارسی
هَلْ خُدّامُهُ ذَهَبوا مَعَهُ	آیا نوکرانش با او رفتند
نَعَمْ خُدّامُهُ ذَهَبوا مَعَهُ اِلَی البُسْتانِ	بلی نوکرهایش رفتند با او بطرف باغ
هَلْ ذَهَبوا اِلَی البُسْتان	آیا رفتند بطرف باغ
لا ما ذَهَبوا اِلَی البُسْتان ذَهَبوا اِلَی الجُنَیْنَه	خیر نرفتند بباغ رفتند بباغچه
هَلْ جیرانُنا یَذْهَبونَ اِلَی الجُنَیْنَه	آیا همسایگان ما میروند بباغچه
ما اَدْری یَذْهَبونَ اِلَی الجُنَیْنَه اَمْ لا	نمیدانم میروند بباغچه یا خیر
ضُیوفُنا هَلْ ذَهَبوا اِلَی السّوق	مهمانان ما آیا رفتند ببازار
نَعَمْ ذَهَبوا اِلَی السّوق	بلی رفتند ببازار

ذَهَبَ بِ	یَذْهَبُ بِ	رَجَعَ	یَرْجِعُ	کَمْ	میل
بر	میبرد	برگشت	برمیگردد	چند	میل

بَرید (قاصد، پست) چاپار

اَیْنَ تَذْهَبُ بی	کجا میبری مرا
اَذْهَبُ بِكَ اِلَی السّوق	ترا ببازار میبرم
مَتی تَذْهَبُ بِاَخی اِلَی السّوق	کی برادرم را ببازار میبری
بُکْرَةً اَذْهَبُ بِاَخیكَ اِلَی السّوق	فردا صبح زود برادرت را ببازار میبرم
مَتی تَرْجِعُ مِنَ السّوقِ	کی برمیگردی از بازار
العَصْرُ نَرْجِعُ مِنَ السّوقِ	عصر برمیگردیم از بازار
مَتی نَذْهَبُ اِلَی البُسْتانِ	کی میرویم بباغ
بُکْرَةً نَذْهَبُ اِلَی البُسْتانِ	فردا صبح زود بباغ میرویم
بِاَیِّ بُسْتانٍ نَروحُ	بکدام باغ میرویم

عربی	فارسی
نَروحُ اِلَی البُسْتانِ الکَبیر	بباغ بزرگ میرویم
هَلْ نَذْهَبُ اِلَی البُسْتانِ الکَبیر	آیا بباغ بزرگ میرویم
اَمْ بِالبُسْتانِ الصَّغیر	یا بباغ کوچک
البُسْتانُ الصَّغیرُ بَعیدٌ لٰکِنْ بُسْتانُ الکَبیرِ قَریبٌ	باغ کوچک دور است امّا باغ بزرگ نزدیک است
کَمْ مِنَ المَسافَةِ مِنْ هُنا اِلَی البُسْتانِ الصَّغیر	چه قدر میباشد از اینجا تا باغ کوچک
یَکونُ قُرْبَ ثَلٰثَةِ اَمْیالٍ	قریب سه میل میباشد
مِقْدارُ یَکونُ مِنْ هُنا اِلَی بَیْتِ عَمِّكَ	از اینجا تا خانه عمویت میباشد

ضَیَّفَ	یُضَیِّفُ	اَتی	اَتَیْتُ	اَتَیْتَ	اَتَیْنا
مهمانی کرد	مهمانی میکند	آمد	آمدم	آمدی	آمدیم
اَتَوا	یَأتی	تَأتی	آتی	نَأتی	یَأتونَ
آمدند	میاید	میائی	میایم	میائیم	میایند
تَأتونَ میائید	هُناكَ آنجا	ذاكَ آن	سَوْءٌ بد	ضافَ مهمانی کرد	یَضیفُ مهمانی میکند

مِنْ اَیْنَ اَتَیْتَ	از کجا آمدی
اَتَیْتُ مِنْ عِنْدِ اَبیكَ	آمدم از پیش پدر تو
هَلْ اَتی اَحَدٌ عِنْدَهُ	آیا آمد کسی پیش او
نَعَمْ اَتی عِنْدَهُ عَمُّكَ وَخالُكَ وَابْنُ عَمِّكَ	بلی آمد پیش او عموی تو و دائی تو و پسر عموی تو
مِنْ اَیْنَ اَتَوا عِنْدَهُ	از کجا آمدند پیش او
کانوا فِی البُسْتانِ مِنْ هُناكَ اَتَوا عِنْدَهُ	در باغ بودند از آنجا آمدند پیش او
بُکْرَةً مَنْ یَأتی عِنْدَنا	فردا صبح کی میاید پیش ما

اَلْيَوْمَ اَوْ بُكْرَةً يَأْتُونَا اَعْمَامُنَا	امروز یا فردا صبح زود میآیند عموهای ما
مِنْ اَيْنَ يَأْتُونَ عِنْدَنَا	از کجا میآیند پیش ما
مِنَ السُّوقِ اَوِ الْبُسْتَانِ يَأْتُونَ عِنْدَنَا	از بازار یا باغ میآیند پیش ما
يَا جِيرَانَنَا مِنْ اَيْنَ تَأْتُونَ	ای همسایگان ما از کجا میآئید شما
اَتَيْنَا مِنَ الْحَمَّامِ	از حمام آمدیم
مَتَى تَأْتِي عِنْدِي	کی میآئی پیش من
بِالْعَصْرِ اَوْ بِالْبَاكِرِ آتِي عِنْدَكَ	عصر یا فردا صبح زود میآیم پیش تو
هَلْ اَتَيْكَ كِتَابٌ مِنْ اَبِيكَ	آیا از پدرت کاغذ آمد
لَا مَا اَتَى كِتَابٌ مِنْ اَبِي لٰكِنْ مِنْ عَمِّي	خیر از پدرم کاغذ نیامد امّا از عمویم آمد
مِمَّنْ اَخَذْتَ الْمَكْتُوبَ	از کی کاغذ را گرفتی
اَخَذْتُهُ مِنَ الْبَرِيدِ	از پست گرفتم آن را
اِئْتِنِي بِكَاسٍ مِنْ مَاءٍ	یک کاسه آب بمن بده
مَنْ ضَافَكَ	کی مهمانی کرد ترا
ضَافَنِي اَحَدُ اَصْدِقَائِي	مرا یکی از دوستانم میهمان کرد
هَلْ كَانَ مَعَكَ اَحَدٌ غَيْرُكَ	آیا با تو غیر از تو کسی بود
نَعَمْ هُوَ ضَافَنِي وَابْنَ عَمِّي وَابْنَ خَالِي	بلی او مهمانی کرد مرا و پسر عموی مرا و پسر دائی مرا
هَلْ اَنْتَ تُضَيِّفُهُمْ	آیا تو مهمان میکنی ایشان را
نَعَمْ اَنَا اُضَيِّفُهُمْ	بلی مهمان میکنم ایشان را
هَلْ اَنْتُمْ ضَيَّفْتُمْ جِيرَانَنَا	آیا شما مهمان کردید همسایگان ما را
نَعَمْ نَحْنُ ضَيَّفْنَا جِيرَانَكُمْ وَاَصْدِقَائَكُمْ	بلی ما مهمان کردیم همسایگان شما و دوستان شما را
لِمَ اَنْتَ مَا ضَيَّفْتَنِي	چرا تو مرا مهمان نکردی

لِاَنِّي مَا كُنْتُ اَدْرِي هَلْ اَنْتَ هُنَا اَمْ لَا	بجهت اینکه نمیدانستم آیا تو اینجائی یا نه

قَبْلَ	بَعْدَ	اَمْسِ	غَدٌ	بَعْدَ الْغَدِ	قَبْلَ اَمْسِ
پیش	بعد	دیروز	فردا	پس فردا	پریروز
اَلَّذِي	اَلَّذِينَ	اِلَّا	كُلُّ	حَتّٰى	بِشْ
آنکه	آنانکه	مگر	همه (هر)	تا	چند

اَخَذَ	يَأْخُذُ	اٰخِذٌ
گرفت	میگیرد	گیرنده

مَنِ الَّذِي يَجِيءُ عِنْدَكَ كُلَّ يَوْمٍ	کیست آنکه میآید پیش تو هر روز
اَلَّذِي يَجِيءُ عِنْدِي هُوَ اُسْتَاذِي	آنکه میآید نزد من او استاد من است
مَنِ الَّذِي يَشْتِمُكَ	کیست آنکه ترا فحش میدهد
مَنِ الَّذِي ضَرَبَكَ	کیست آنکه ترا زد
مَا ضَرَبَنِي اِلَّا الَّذِي هُوَ صَدِيقُكَ	مرا نزد مگر آنکه دوست تو بود
اَنَا اَضْرِبُ الَّذِي يَضْرِبُكَ	من میزنم آنرا که بزند تورا
اَنَا اَحْمِي مَنْ يَحْمِيكَ	من یاری میکنم کسیرا که یاری کند تورا
مَنِ الَّذِينَ يَتَكَلَّمُونَ مَعَ جِيرَانِنَا	کی میباشند آنانکه حرف میزنند با همسایگان

تعلیم هشتم

کیست که من میشنوم صدایش را — او پسر عموی من است که جناب شما صدایش را میشنوید — ای آقای من آیا شنیدی صدای برادر مرا که میخواند درسش را شنیدم صدای او را خوب میخواند من شنیدم صدای کسی را که فحش میداد کیست او ما شنیدیم صدائی را و نمیدانیم که بود — کسیکه فحش بدهد کی را من میزنم اورا

ای استاد من پسر عموی من فحش داد مرا — ای حسن چرا فحش دادی پسر عمویت را — پسر عموی من دروغ میگوید من فحش ندادم او را این گفت اینجور — حال میپرسم از برادران شما — خوب ای آقا بپرس از ایشان — ای فرزندان من آیا شنیدید فحش پسر عموها را — ما نشنیدیم فحش کسی را امّا شنیدیم کلام ایشان را کسیکه دروغ بگوید من او را دوست نمیدارم و کسیکه راست بگوید من او را خیلی دوست میدارم — کجا رفت پسر عموی تو — رفت بخانه پسر دائیش همسایگان شما کجا میروند میروند بسوی باغ بباغ که میروند میروند بباغ دوستانشان — کیست آنکه میرود پیش ایشان او دائی ایشان است — کجا میبری برادرم را میبرم برادرت را بحمّام کی (چه) وقت میبری مرا ببازار — امروز میبرم ترا ببازار

تعلیم نهم

آنکه برادر مرا برد بباغ کی (چه وقت) بر میگردد — نمیدانم چه وقت بر میگردد آیا میآورد برادر مرا یا تنها میآید — او بر نمیگردد تا اینکه برادرت را بیاورد آیا باغ دور است از اینجا — بلی دورتر است از باغ شما — آیا باغ شما نزدیکتر است یا باغ پسر عموی شما — باغ کوچک ما دورتر است از باغ بزرگ شما — نوکران ما چه وقت بر میگردند از باغ — نوکران شما بباغ نرفتند بلکه بباغچه رفتند بکدام باغ بروند بهمسایگان ما را — بروند همسایگان شما را بباغ دائی شما — چه قدر است از اینجا تا باغ دائی ما — باغ دائی شما میباشد نزدیکتر از باغ عموی شما امروز که آمد پیش تو — آمد پیش ما عموی ما و دائی ما و پسر دائی ما — از کجا آمدند پیش شما — بودند در باغ همسایگان ما از آنجا آمدند پیش ما — کی (چه وقت) میائی پیش ما عصر یا فردا میآیم (آینده ام) پیش شما — مهمانان شما از کجا

میآیند — (آینده اند) از بازار میآیند — آیا آمد برای تو کاغذ از مهمانانستان که رفتند — خیر کاغذ از ایشان نیامد امّا از همسایگانشان (آمد) — از که گرفتی (رسید بتو) کاغذ — از پست (قاصد) چاپار کاغذ گرفتم آیا کسی (یکی) مهمانی کرد ترا — بلی مهمانی کردند مرا دوستان من — آیا تو کسی را (یکی را) مهمانی کردی — بلی هر روز مهمان هست پیش ما امروز کیست مهمان تو — آنکه (جلو) روبروی تو میرود مهمان من است که زد پسر عموی ترا نزد او را اگر آنکه او دوست تو است — اگر او دوست من بود نمیزد پسر عموی ترا

درس پنجم

تَكَلَّمَ	تَكَلَّمْتُ	تَكَلَّمْتَ	تَكَلَّمْنَا	تَكَلَّمُوا	عَرَفَ
حرف زد	حرف زدم	حرف زدی	حرف زدیم	حرف زدند	شناخت
عَرَفْتُ	عَرَفْتَ	عَرَفْنَا	عَرَفُوا	يَتَكَلَّمُ	تَتَكَلَّمُ
شناختم	شناختی	شناختیم	شناختند	حرف میزند	حرف میزنی
أَتَكَلَّمُ	نَتَكَلَّمُ	يَتَكَلَّمُونَ	تَتَكَلَّمُونَ	ظَنَّ	يَظُنُّ
حرف میزنم	حرف میزنیم	حرف میزنند	حرف میزنید	گمان کرد	گمان میکند
لِسَان	ذٰلِكَ	كَذٰلِكَ			
زبان	این	همچنین			

مَنِ الَّذِي يَتَكَلَّمُ مَعَكَ	کیست آنکه حرف میزند با تو
مَعَ مَنْ تَكَلَّمْتَ	با کی حرف زدی
تَكَلَّمْتُ مَعَ أُسْتَادِي	حرف زدم با استادم
لِمَ مَا يَتَكَلَّمُ أُسْتَادُكَ مَعِي	چرا استادت حرف نمیزند با من
لِأَنَّهُ مَا يَعْرِفُكَ حَتَّى يَتَكَلَّمَ مَعَكَ	بجهت اینکه نمیشناسد ترا تا اینکه حرف بزند با تو

عربی	فارسی
جیرانکم لِمَ ما یتکلمون مع ضیوفنا	همسایگان شما چرا حرف نمیزنید با مهمانان ما
جیراننا ما یعرفونهم حتی یتکلمون معهم	همسایگان ما نمیشناسند ایشان را تا اینکه حرف بزنند با ایشان
بالأمس رأیتهم یتکلم بعضهم بعضا	دیروز دیدم ایشان را که بعضیشان با بعضی حرف میزد
إذا ترید اسئل منهم	اگر میخواهی بپرس از ایشان
یا جیران عمنا هل أنتم تعرفون ضیوفنا	ای همسایگان عموی ما آیا شما میشناسید مهمانان ما را
نعم نحن نعرف ضیوفکم	بلی ما میشناسیم مهمانان شما را
ظننا أنکم ما تعرفونهم	گمان کردیم شما نمیشناسید ایشان را
ماذا تظنون فی حق صدیقی	چه گمان میکنید در حق دوست من
بعضهم یقولون هو صدیقک بعضهم	بعضی از ایشان میگویند او دوست تست بعضیشان
یقولون هو عدوک	میگویند او دشمن تست
أظن أنه یقول بلسانه أنا صدیقک	گمان میکنم او بزبانش میگوید من دوست توام
لکن هو لیس صدیقی	لکن او دوست من نیست
لیس الأمر کذلک هو صدیقک	امر چنین نیست او دوست تواست
لِمَ ظننت ظن السوء علی أخیک المؤمن	چرا ظن بد بردی برادر مؤمن خودت
أنا ما أظن ذلک لکن الناس یظنون کذلک	من این گمان را نمیکنم لکن مردم چنین گمان میکنند
الذی یقول ذلک ما یدری شیئا	آنکه این را میگوید چیزی نمیداند
الذی یتکلم هذا ما یعرف شیئا	آنکه این حرف را میزند چیزی نمیداند

نَسِیَ	نَسِیتُ	نَسِیتَ	نَسِینا	نَسُوا
فراموش کرد	یادم رفت	یادت رفت	فراموش کردیم	یادشان رفت
یَنسی	تَنسی	أَنسی	نَنسی	یَنسَون
فراموش میکند	فراموش میکنی	فراموش میکنم	یادمان میرود	یادشان میرود

تَنسَون	بال	تَفَرَّجَ	یَتَفَرَّجُ
فراموش میکنید	قلب (خاطر)	گردش کرد	گردش میکنید

عربی	فارسی
لِش (لِمَ) ما قلت لأبیک ما قلت لک	چرا نگفتی بپدرت چیزی که بتو گفتم
لأنی نسیت أن أقول له	زیرا که فراموش کردم اینکه بگویم باو
لِش (لِمَ) نسیت ذلک	چرا این را فراموش کردی
لأنه کان لی أشغال کثیرة	زیرا که کارهای زیاد داشتم
أی شغل کان لک	چه کاری بود از برای تو
لأنی أردت أن أشتری	برای اینکه میخواستم بعضی چیزها
بعض الأشیاء لضیوفنا	برای مهمانانمان بخرم
هل اشتریت بعض الأشیاء لهم	آیا خریدی بعضی چیزها برای ایشان
نعم اشتریت بعض الأشیاء ونسیت البعض	بلی خریدم بعضی چیزها را و فراموش کردم بعضی را
هل ضیوفکم نسوا بعض الأشیاء	آیا مهمانان شما بعضی چیزها را فراموش کردند
ما أدری هل نسوا أم لا	نمیدانم آیا فراموش کردند یا خیر
هل قلت لهم ما قلت لک	آیا گفتی بایشان چیزی را که بتو گفتم
لا ما کان فی بالی الذی قلت لی	خیر در خاطرم نبود آنچه بمن گفتی تو
لِش (لِمَ) نسیتم بعض الأشیاء	چرا بعضی چیزها را فراموش کردید
ما نسینا شیئا	چیزی را فراموش نکردیم
لِش (لِمَ) ما جئت لنذهب نتفرج	چرا نیامدی مرا ببری گردش بکنم
نسیت أن أجیئک	فراموش کردم بیایم نزد تو
هذا یخطر ببالی	این بخیالم (میاید) خطور میکند

عربی	فارسی
الساعةُ اذهب بي انفرّج	حالا ببر مرا گردش کنیم
ما اجيئ معك رُح وحدك تفرّج	من نمیایم با تو تنها برو گردش کن
اذهبوا بنا نتفرّج في البستان	مارا ببرید بباغ گردش کنیم
زين الساعة نذهب بكم تتفرّجوا	بسیار خوب حالا میبرم شمارا گردش کنید
ليش (لِمَ) ما ذهبتَ بنا امس نتفرّج	دیروز چرا مارا نبردی گردش کنیم
نسيتُ اليوم اذهب بكم حتى تتفرّجوا	فراموش کردم امروز میبرم شمارا تا اینکه گردش بکنید
هل تفرّجتَ امس	آیا دیروز گردش کردید
نعم رُحنا الى البستان تفرّجنا	بلی رفتیم بباغ گردش کردیم

تفرّج	يتفرّج	رأى	رأيتُ	رأيتَ	رأينا
خوشحال شد	خوشحال میشود	دید	دیدم	دیدی	دیدیم
رأوا	يرى	ترى	ارى	نرى	يرون
دیدند	می بیند	می بینی	می بینم	می بینیم	می بینند
ترون	نشط	ينشط	تنزّه	يتنزّه	
می بینید	خوشحال شد	خوشحال میشود	گشت (دور شد)	میگردد (دور میگردد)	

عربی	فارسی
هل فرحتم في التفرّج	آیا خوشحال شدید در گشت
نعم تفرّجنا (و فرحنا) وتنشّطنا	بلی گشتیم و خوشنود شدیم
هل تتنزّه	آیا گردش میکنی
نعم لا شيءَ انفع من التنزّه بعد الغذاء	بلی هیچ چیز نافع تر از گشت نیست بعد از غذاء
من ايّ الطريق نذهب نتنزّه	از کدام راه برویم و بگردیم

عربی	فارسی
كما (تشاء) تريد	هر طور (میل داشته باشید) بخواهید
هل نشطتم في التفرّج	آیا خوشحال شدید در گشتن
نعم نشطنا جدًّا في التفرّج	بلی خیلی مسرور شدیم در گشت
هل فرحوا ضيوفكم في التفرّج	آیا مهمانان شما خوشحال شدند در گشت
هل رأيتَ كتابي الذي اشتريتُ	آیا دیدی آن کتابیکه من خریدم
نعم رأيتُه	بلی دیدم آن را
هل رأوا ضيوفكم خدّامنا الذين جاؤوا من البستان	آیا مهمانان شما دیدند نوکرهای مرا که آمدند از باغ
ما ادري لكن اظنّ انهم رأوهم	نمیدانم اما گمان میکنم ایشان آنهارا دیدند
هل ترى اليوم جيراننا	آیا امروز همسایگان مارا می بینی
اذا رأيتَ جيراننا سلِّم منّي عليهم	وقتی که دیدی همسایگان مارا از من سلام برسان بایشان
زين اذا رأيتهم اسلّم عليهم	بسیار خوب اگر دیدم ایشان را سلام میکنم برایشان
هل تعرف خادمنا	آیا نوکر مارا میشناسی
ان اراه اعرفه	اگر ببینمش می شناسمش
اذا رأيتَه جئ به الينا	اگر دیدیش بیاورش پیش ما
طيّب ان اراه اجئ به لكم	بسیار خوب اگر ببینمش میاورم اورا برای شما
هل رأيتم خدّامنا بالبستان	آیا نوکرهای مارا در باغ دیدید
نحن رأيناهم لكنّهم ما رأونا	ما دیدیم ایشان را اما ایشان مارا ندیدند
هل تفرّجوا خدّامنا في البستان	آیا نوکرهای ما تفرج کردند در باغ
نعم تفرّجوا وفرحوا كثيرًا	بلی گشتند و خیلی خوشحال شدند

كتب	نوشت	كتبتُ	نوشتم	كتبتَ	نوشتی	كتبنا	نوشتیم

كَتَبُوا	يَكْتُبُ	تَكْتُبُ	أَكْتُبُ	نَكْتُبُ	يَكْتُبُونَ
نوشتند	مینویسد	مینویسی	مینویسم	مینویسیم	مینویسند
تَكْتُبُونَ	اُكْتُبْ	اُكْتُبُوا			
مینویسند	بنویس	بنویسید			

يا مُحْسِنُ اُكْتُبْ دَرْسَكَ	ای محسن بنویس درست را
طَيِّب يا سَيِّدي السّاعَة أَكْتُبُ	بسيار خوب آقا الآن می نویسم
يا مَحمود لِمَ ما كَتَبْتَ دَرْسَكَ	ای محمود چرا درست را ننوشتی
يا سَيِّدي كَتَبْتُ دَرْسي	ای آقای من درسم را نوشتم
يا أَوْلادي لِمَ ما تَكْتُبُونَ دَرْسَكُمْ	ای پسران من چرا درستان را نمی نویسید
نَحْنُ (اِنّا) كَتَبْنا دَرْسَنا	ما درسمان را نوشتیم
مَنِ الَّذي ما كَتَبَ دَرْسَهُ	کیست آنکه درسش را ننوشته
كُلُّنا كَتَبْنا دَرْسَنا غَيْرَ الحَميد و المُحَمَّد	همه درسمان را نوشتیم غیر از حمید و محمد
يا أَوْلادي لِيش ما كَتَبْتُمْ دَرْسَكُمْ الَّذي قُلْتُ لَكُمْ	ای پسران من چرا ننوشتید درسها را که گفتم بشما
يا اُسْتاذَنا الحين نَكْتُبُ دَرْسَنا الَّذي قُلْتَ لَنا	ای استاد حالا مینویسیم درسمان را که گفتید بما
مَنِ الَّذينَ يَتَكَلَّمُونَ مَعَكُمْ	کیستند آنانکه حرف میزنند با شما
هُمُ الَّذينَ كَتَبُوا دَرْسَهُمْ	ایشان آنانی هستند که درسشان را نوشتند
يا سَيِّدَنا هَلْ رَأَيْتُمْ دَرْسَنا الَّذي كَتَبْنا	ای آقای ما آیا دیدید درسمان را که نوشتیم
كَتَبْتُمْ زينا لكن لِيش نَسِيتُمْ بَعْضَ الكَلِمات	خوب نوشته بودید اما چرا فراموش کرده بودید بعض کلماترا

بَقِيَ	بَقيتُ	بَقيتَ	بَقينا	بَقُوا	يَبْقى
ماند	ماندم	ماندی	ماندیم	ماندند	میماند
تَبْقى	أَبْقى	نَبْقى	يَبْقُون	تَبْقُون	شافَ
میمانی	میمانم	میمانیم	میمانند	میمانید	دید
يَشُوفُ	می بیند				

اِلى مَتى ضُيُوفُكُمْ بَقُوا عِنْدَكُمْ	تاکی مهمانانتان ماندند نزد شما
بَقُوا عِنْدَنا اِلَى الأَمْسِ	تا دیروز ماندند پیش ما
ضُيُوفُكُمُ الَّذي جاؤُا اليَوْمَ كَمْ يَوْمٍ يَبْقُونَ عِنْدَكُمْ	مهمانانتان که امروز آمدند چه قدر میمانند نزد شما
ما أَدْري كَمْ يَوْمٍ يَبْقُونَ عِنْدَنا	نمیدانم چند روز میماند
هَلْ بَقِيَ شَيْءٌ مِنْ دَرْسِكَ الَّذي تَكْتُبُهُ	آیا از درسیکه مینویسی آنرا چیزی باقی مانده
ما بَقِيَ شَيْءٌ زائِدٌ	چیز زیادی نمانده
لِيش ما تَبْقى عِنْدَنا نَشْرَبُ شاي	چرا نمی مانی پیش ما چای (بنوشی) بخوری
شَرِبْتُ الشّاي اُريدُ أَرُوحُ عِنْدي شُغْلٌ	چائی خوردم میخواهم بروم کار دارم
هَلْ شِفْتَ صَديقِيَ الَّذي جاءَ	آیا دیدی دوست مرا آنکه آمد
نَعَمْ شِفْتُهُ لكِنْ هُوَ ما شافَني	بلی دیدم اورا اما او مرا ندید
مَتى تَشُوفُ أَحْبابي	کی می بینی دوستان مرا
اليَوْمَ أَشُوفُهُمْ	امروز می بینمشان
إِذا رَأَيْتَهُمْ سَلِّمْ مِنّي عَلَيْهِمْ	زمانیکه دیدی ایشان را از من بر ایشان سلام برسانید

إِذا بقي ببالي أُسلِّم عليهم	اگر بخاطرم بماند بایشان سلام میرسانم
إِذا يشوفونكم أحبائي هل يعرفونكم	زمانیکه ببینند شمارا دوستان من آیا می‌شناسند شمارا

تعلیم دهم

کیست آنکه حرف میزند با همسایگان ما — من نمیشناسم او را میگویند او استاد ایشان
است — تو نمیشناسی استاد همسایگان مارا — من میشناسم او را لکن حرف
نزده ام با او — چرا حرف نزدی با او — برای اینکه او نیامد پیش من تا حرف
بزنم با او — اگر تو میخواهی بیاورم او را پیش تو تا حرف بزنی با او — حالا کار
دارم میخواهم هم بروم — ای همسایگان آیا می‌شناسید مهمانان عموی مارا —
بلی ما میشناسیم مهمانان عموی شمارا — مهمانان عموی ما چرا حرف نمیزنند با همسایگان ما
گمان میکنم مهمانان ما نمیشناسند همسایگان مارا تا حرف بزنند با ایشان — چرا
گمان میکنی دیشب من دیدم ایشان را بعضیشان با بعضی حرف میزدند (چرا چنین
گمان میکنی دیشب من دیدمشان حرف میزد بعضیشان با بعضی) چه چیز گمان میکنید
درحق همسایگان ما — آیا همسایگان شما دوستان شما نیستند — بلی گمان ما
درحق همسایگانمان چنین است لکن بعضی مردم میگویند همسایگان شما دوستان
شما نیستند — حق با تو است بعضیشان دوست ما میباشند و بعضیشان میگویند
بزبانشان ما دوست شما میباشیم لکن ایشان دوست ما نیستند — آیا چیزی را
فراموش کردی — بلی فراموش کردم بعضی چیزها را چه چیزها را فراموش
کردی — کتابم و قلم و دواتم را فراموش کردم — آیا نوکران شما فراموش
کردند چیزهایشان را که خریده بودند — بلی فراموش کردند بعض آنرا — ای
نوکرهای من چرا فراموش کردید چیزهایتان را — ای آقای ما در خاطرمان
نبود فراموش کردیم بعضی چیزها را و ماند در خانه عموی شما — چرا نگفتی به پسر

عمویت چیزی که گفتم بتو — برای اینکه من فراموش کردم چیزیکه گفتی بمن که بگویم باو
— نماند در خاطرم من که بگویم باو — اما در خاطرت میماند چیزیکه میگویم بتو
— نمیدانم آیا بخاطرم میماند یا نه —

تعلیم یازدهم

ای نوکرهای ما چرا نیامدید که مارا ببرید بگردیم — ای آقایان (ما) ما مشغول بودیم
در خاطرمان نماند   حالا میبریم شمارا که بگردید — مارا ببرید بگردیم (تفرج)
کنیم در باغ عمویمان — گشت و تفرج در باغ داییتان بهتر است از باغ عموتان —
خوب میرویم گردش کنیم در باغ داییمان — نمیدانم آیا خوشحال شدند مهمانان ما
در گردش — بلی مهمانان شما گفتند ما خیلی خوشنود شدیم در تفرج — بلی امروز
هوا خیلی فرح انگیز بود — آیا دیدید دوستان خودتان را در گردش — بلی دیدیم
بعض دوستانمان را در گردش — اما دوستان شما دیدند شمارا خیر ما ایشانرا
دیدیم لکن ایشان مارا ندیدند — آیا دیدی درسم را که نوشتم — دیدم خوب نوشته
اما فراموش کرده بعض کلماترا — ای آقای من هرچه بخاطرم (گذشت) آمد
نوشتم — تا کی میمانی پیش ما — من تا عصر میمانم پیش شما — آیا مهمانانتان
ماندند پیش شما دیروز — بلی بودند پیش ما از صبح تا عصر — آیا باقی مانده از درست
چیزی — خیر باقی نمانده از درس من چیزی — چرا نمیمانی پیش ما غذا بخوری
— اگر مهمانان شما میمانند من میمانم پیش شما — آیا میشناسی مهمانان مارا —
بلی من دیدمشان دیروز — چرا نمیماند عموی تو پیش ما چای بنوشد — او
چایی نوشیده است — کی می‌بینی عموی مرا — من دیروز دیدم او را — کی
می‌بینید دوستان مرا — امروز می‌بینم ایشان را — وقتی که دیدی ایشانرا
از من برایشان سلام برسان — اگر بخاطرم باند سلام میرسانم از شما برایشان

درس ششم

صار	صِرتُ	صِرنا	صاروا	یَصیرُ	تَصیرُ	اَصیرُ
شد	شدم	شدیم	شدند	میشود	میشوی	میشوم

نَصیرُ	یَصیرونَ	یَوم	اَیّام	لَیل	لَیالی
میشویم	میشوند	روز	روزها	شب	شبها

ماصارَ مُحِبُّكَ	دوستت چه شد
راحَ عِندَ اَصدِقائهِ	رفت پیش دوستانش
ما یَصیرُ ابنُ خالِكَ	چه میشود پسر دائی تو
اِن اِیتَعَلَّمَ زَینًا یَصیرُ طَبیبًا	اگر خوب درس بخواند طبیب میشود
ماصاروا ضُیوفُکُم	مهمانان شما چه شدند
بَعضُهُم راحوا وَبَعضُهُم یَبقونَ عِندَنا	بعضیشان رفتند وبعضیشان میمانند پیش ما
هَل یَبقونَ عِندَکُم بَعضَ الأَیّام	آیا بعض روزها میمانند نزد شما
ما اَدری هَل یَبقونَ اَم لا	نمیدانم میمانند یا خیر
لِش ما تَبقیٰ عِندَنا تَاکُلُ الطَّعام	چرا نمیمانی پیش ما غذا بخوری
لا ما یَصیر اَروح بَیتِنا	خیر نمیشود میروم خانه مان
لِش ما یَصیر	چرا نمی شود

تَعَلَّمَ	تَعَلَّمتُ	تَعَلَّمتَ	تَعَلَّمنا	تَعَلَّموا	یَتَعَلَّمُ	تَتَعَلَّمُ
یادگرفت	یادگرفتم	آموختی	آموختیم	آموختند	می آموزد	میآموزی

اَتَعَلَّمُ	نَتَعَلَّمُ	یَتَعَلَّمونَ	تَتَعَلَّمونَ	عَلِمَ	یَعلَمُ	اِعلَمَ
میآموزم	میآموزیم	میآموزند	میآموزید	دانست	میداند	بدان

ماذا تَتَعَلَّمُ	چه (میاموزی) یاد میگیری

اَتَعَلَّمُ العَرَبی وَالفَرانسَوی وَالأِنکِلیزی	عربی وفرانسه وانگلیسی (میخوانم) میآموزم
عِندَ مَن تَتَعَلَّمُ	پیش کی یاد میگیری
اَتَعَلَّمُ العَرَبی عِندَ ابنِ عَمّی وَالباقی عِندَ اُستاذی مُحَمَّد خان	عربی را پیش پسرعمویم یاد میگیرم وباقی را پیش استادم محمد خان
اِیش (ماذا) دا یَتَعَلَّمونَ اَبناءُ اَعمامِکُم	پسران عموهای شما چه (میخوانند) یاد میگیرند
یَتَعَلَّمونَ عِلمَ الطِّب وَالهِندِسه	علم طب وهندسه میآموزند
اَنتُم لِش (لِاَیِّ شَیءٍ) ما تَتَعَلَّمونَ الطِّب	شما چرا طب (نمیخوانید) نمیاموزید
لِاَنّا مَشغولونَ بِتَعَلیم عِدَّةِ لِسانَ	زیراکه ما مشغول تحصیل چند زبان هستیم
ما لَنا فُرصَةٌ لِنَتَعَلَّمَ عِلمَ الطِّب	فرصت نداریم علم طب بیاموزیم

باعَ	بِعتُ	بِعتَ	بِعنا	باعوا	یَبیعُ	تَبیعُ	اَبیعُ
فروخت	فروختم	فروختی	فروختیم	فروختند	میفروشد	میفروشی	میفروشم

نَبیعُ	یَبیعونَ	تَبیعونَ	فَرَس	بَغل	حِمار	سَرج	واحِد
میفروشیم	میفروشند	میفروشید	اسب	قاطر	خر	زین	یک

اِثنَین	ثَلث	اَربَع	خَمس	سِتَّه	سَبعَه	ثَمانیَه	تِسع
دو	سه	چهار	پنج	شش	هفت	هشت	نه

عَشَرَه	عِشرین	ثَلثین	اَربَعین	خَمسین	قَدَرَ	یَقدِرُ
ده	بیست	سی	چهل	پنجاه	توانست	میتوانست

مَن باعَكَ هٰذا	کی فروخت بتو این را
اِبنُ عَمِّكَ باعَنی هٰذا	پسرعموی تو بمن فروخت این را

عربی	فارسی
هل انت بعت بعض الأشیاء	آیا تو بعضی چیزها را فروختی
نعم انا بعت ساعتی وکتابی	بلی من ساعتم وکتابم را فروختم
بکم بعت ساعتک	بچند فروختی ساعتت را
بعت ساعتی بخمس ریالات	پنج ریال ساعتم را فروختم
هل تبیع موسک	آیا چاقوت را میفروشی
لا یا سیدی ما ابیع موسی	خیر ای آقای من چاقویم را نمیفروشم
بِن بکم، تبیع کتابک	چند میفروشی کتابت را
ابیع کتابی بریالین	کتابم را دو ریال میفروشم
هل تبیعون فرسکم ام بغلکم	آیا اسبتان را میفروشید یا قاطرتان را
نبیع فرسنا لکن ما نبیع بغلنا	اسبمان را میفروشیم اما قاطرمان را نمیفروشیم
بکم تبیعون فرسکم	بچند میفروشید اسبتان را
نبیع فرسنا بخمسین ریالاً	پنجاه ریال اسبمان را میفروشیم
هل تبیع بخمسین ریالاً مع السرج	آیا به پنجاه ریال با زین میفروشید
لا مع السرج نبیع بثلث وخمسین ریالاً	خیر با زین به پنجاه و سه ریال میفروشیم
من یشتری منکم بثلث وخمسین ریالاً	کی میخرد از شما به پنجاه و سه ریال
بستان ابیکم احسن ام بستاننا	باغ پدر شما بهتر است یا باغ ما
جنینة ابینا احسن من بستانکم	باغچه پدر ما بهتر است از باغ شما
هل یکون فی بستان ابیکم ورد	آیا در باغ پدر شما گل میباشد
نعم فیه کل الأزهار والفواکه	بلی در آن همه گلها و میوه‌ها میباشد
هل یبیعون فواکهه	آیا میفروشند میوه‌هایش را
نعم یبیعون فواکهه وازهاره	بلی میوه‌ها و گلهایش را میفروشند

عربی	فارسی
من یبیع فواکهه	کی میفروشد میوه‌های آن را
خدامنا یبیعون	نوکرهای ما میفروشند
من یشتری فواکهه من خدامکم	کی میخرد میوه‌های آنرا از نوکرهای شما
اهل السوق یشترون فواکهه	اهل بازار میخرند میوه‌هایش را
بکم یبیعون اثماره	بچند میفروشند میوه‌های آنرا
بعض الأیام یبیعون بثمان ریالات	بعضی روزها هشت ریال
بعض الأیام بعشر ریالات او احد عشر ریالاً	بعضی روزها به ده ریال یا یازده ریال میفروشند
هل یبیعون کله او یبقی بعضه	آیا همه اش را میفروشند یا قدریش باقی میماند
بعض الأیام ما یقدرون یبیعون کله یبقی بعضه ویجیئون بالباقی لنا	بعض روزها نمیتوانند همه اش را بفروشند قدری باقی میماند و آن باقی را برای ما میاورند
هل تقدر ان ترسل لنا من ازهار بستانکم	آیا میتوانی از گلهای باغتان برای ما بفرستی
نعم اقدر وارسله لکم	بلی میتوانم و میفرستم آنرا برای شما
هل یقدرون خدامکم ان یبعثوا الینا فرسکم	آیا نوکرهای شما میتوانند اسب شمارا برای ما بفرستند
یقدرون لکن ما یریدون ان یبعثون الیکم فرسی	میتوانند اما نمیخواهند اسب مرا برای شما بفرستند
اذا انت تامرهم لش ما یریدون	اگر تو امر کنی بایشان چرا نمیخواهند
هل تقدر ان تکتب لی مکتوبا	آیا میتوانی کاغذی برای من بنویسی
اقدر لکن لمن ترید ان تکتب مکتوبا	میتوانم اما برای کی میخواهی کاغذ بنویسی

ارید ان تکتب لی ثلث مکتوبات	میخواهم سه کاغذ برایم بنویسی
لجاری ولضیفی ولابنی	برای همسایه ام و مهمانم و پسرم
متی ترید ان اکتب لك	کی میخواهی برای تو بنویسم
الیوم او الغد ان تکتب لی اصیر	امروز یا فردا اگر بنویسی
ممنونا منك	ممنون میشوم از تو

امکن	یمکن	صبر	صبرت	صبرت	صبرنا
ممکن بود	ممکن میشود	صبر کرد	صبر کردم	صبر کردی	صبر کردیم
صبروا	یصبر	تصبر	اصبر	نصبر	تصبرون
صبر کردند	صبر میکند	صبر میکنی	صبر میکنم	صبر میکنیم	صبر میکنید
شوی	قدری				

ارید اروح بالسوق	میخواهم بازار بروم
اصبر شوتیا انا اجیء معك	قدری صبر کن میایم همراهت
ما اقدر اصبر عندی شغل	نمیتوانم صبر کنم کار دارم
لم ما تقدر تصبر اصبر ساعتین انا اجیء	چرا نمیتوانی صبر کنی دو ساعت صبر کن میایم
ما یمکن لی ان اصبر ارید ارجع بعد ساعتین	ممکن نیست برای من صبر کنم میخواهم برگردم بعد از دو ساعت
جیراننا لیش ما یصبرون حتی انا اجیء	همسایگان ما چرا صبر نمیکنند تا من بیایم
ما یقدرون یصبرون لانهم عندهم شغل	نمیتوانند صبر کنند برای اینکه کار دارند
انتم لیش ما تصبرون حتی یرجع صدیقکم	شما چرا صبر نمیکنید تا دوستتان برگردد

نحن شوی نصبر اذا ما یرجع نحن نروح	ما قدری صبر میکنیم اگر برگشت ما میرویم
اصبروا شویا الساعة (الحین) یرجع	قدری صبر کنید الآن برمیگردد

بطأ	بطئت	بطئت	بطئنا	بطئوا	یبطأ	تبطأ
دیر کرد	دیر کردم	دیر کردی	دیر کردیم	دیر کردند	دیر میکند	دیر میکنی
ابطأ	نبطأ	یبطئون	تبطئون	لا	عجل	
دیر میکنم	دیر میکنیم	دیر میکنند	دیر میکنید	نه	تعجیل کرد	
یعجل	عجلة	خاف	خفت	خفت	خفنا	
تعجیل میکند	زود	ترسید	ترسیدم	ترسیدی	ترسیدیم	
خافوا	یخاف	تخاف	اخاف	نخاف	یخافون	
ترسیدند	میترسد	میترسی	میترسم	میترسیم	میترسند	
تخافون	خائف					
میترسید	ترسنده					

ما جاء اخی بطأ	نیامد برادرم دیر کرد
لیش (لم) بطئت یا ولد	چرا دیر کردی ای پسر
اردت ان ارجع بالعجل ما صار لی ممکنا	خواستم زود برگردم برایم ممکن نشد
هل تخاف من ابیك ام من استاذك	آیا از پدرت میترسی یا از استادت
انی اخاف منه ومن استاذی	من میترسم از او و از استادم
ممن خفت	از کی ترسیدی
خفت من عمی	از عمویم ترسیدم
لم یبطئون اصدقائکم فی المجیء	چرا دوستانتان دیر میکنند در آمدن
ما یریدون یبطئون لکن یصیر کذلك	نمیخواهند دیر کنند لکن چنین میشود

نزدم

نَرُوحُ عِنْدَ جِيرانِنا ما نَبْطا نَرجِعْ بالعَجَلْ	میرویم پیش همسایگان ما دیر نمیکنیم زود برمیگردیم
رُوحْ عِنْدَ جيرانِكَ وَلا تَبْطا فِي الرُّجوع	برو پیش همسایه ات و دیر نکن در آمدن
لا تَرُوحْ اِصْبِرْ شُوَيّا أنا أجِيءُ	مرو قدری صبر کن من میآیم
لا تَبْطا وَلا تَتَكَلَّمْ أكْتُبْ دَرْسَكَ	دیر نکن و حرف نزن درست را بنویس
لَعِبَ بازی کرد يَلْعَبُ بازی کند مَنَعَ منع کرد	يَمْنَعُ منع میکند خَلّی گذاشت يُخَلّي میگذارد تِلْمِيذ شاگرد
يا حَمِيدُ لا تَلْعَبْ وَقْتَ الدَّرْسِ	ای حمید بازی نکن وقت درس
تَعالوا يا تَلامِيدي اقْرَؤوا دَرْسَكُمْ	بیائید ای شاگردان من درستانرا بخوانید
أنتَ ما تَخافُ مِنّي يا أحْمَد	تو نمیترسی از من ای احمد
أنا أخافُ مِنْكَ يا اُسْتادي	من میترسم از تو ای استاد من
يا اَوْلادي لا تَلْعَبوا وَقْتَ دَرْسِكُمْ	ای پسران من بازی نکنید وقت درستان
نَحْنُ لا نَلْعَبُ نَكْتُبُ دَرْسَنا	ما بازی نمیکنیم درسمان رامینویسیم
يا اُسْتادي أخي يَمْنَعُني أنْ أكْتُبَ دَرْسي	ای آخوند برادرم نمیگذارد درسم را بنویسم
يا مَحْمودُ خَلِّ يَكْتُبُ دَرْسَه	ای محمود بگذار درسش را بنویسد
يا سَيِّدي ما أنا مانِعٌ هُوَ ما يُخَلّي	ای آقای من مانع نیستم او نمیگذارد
أنا أكْتُبُ دَرْسي	من درسم بنویسم
يا مُحْسِنُ لِشْ ما تُخَلّي يَكْتُبُ دَرْسَه	ای محسن چرا نمیگذاری درسش را بنویسد
مَنْ مَنَعَكَ أنْ تَكْتُبَ دَرْسَكَ	کی مانع شد ترا که درست را بنویسی
يا سَيِّدي ما مَنَعَهُ أحَدٌ هُوَ ما كَتَبَ بِنَفْسِه	ای آقا کسی مانعش نشد او خودش ننوشت
لِشْ دَلِيرِ ما كَتَبْتَ الساعَةَ أضْرِبُكَ	چرا ننوشتی الآن میزنمت
يا سَيِّدي أنا كَتَبْتُ دَرْسي هُوَ يَكْذِبُ	آقا من درسم را نوشتم او دروغ میگوید

لا تَبْطَؤوا اُكْتُبوا دَرْسَكُمْ	دیر نکنید بنویسید درستان را
أنا ما أُخَلّي تَرُوحونَ حَتّى تَكْتُبوا دَرْسَكُمْ	من نمیگذارم بروید تا اینکه درستان را بنویسید
خَلِّ يَرُوحوا يَلْعَبوا	بگذار بروند بازی کنند
ما لَكُمْ مانِعٌ رُوحوا اِلْعَبوا	من مانع نیستم بروید بازی کنید

تعلیم دوازدهم

چه شد پسر بزرگ تو — پسر بزرگ من نوکر شد پیش کی نوکر شد پیش پسر عموی تو — نوکران شما چه شدند — بعضیشان رفتند از پیش ما و بعضیشان تا حالا (میمانند) باقی میباشند پیش ما — که میماند پیش تو در شب — نوکران ما شبها میمانند پیش ما — آیا میمانید پیش ما امروز — نمیشود برای ما اینکه بمانیم نزد شما امروز چه میاموزد / میخواند پسر کوچک شما — عربی میخواند آیا زبان فرانسه خوانده است زبان فرانسه نخوانده بلکه انگلیسی (خوانده) — برادران شما چه میخوانند — علم طب و وکالت میاموزند — حالا میتوانی زبان انگلیسی حرف بزنی — خیر نمیتوانم لکن میتوانم بزبان فرانسه حرف بزنم — که فروخت بتو این کتاب را — این کتاب را بمن یکی از دوستانم فروخت — بچند بتو فروخت — بسه ریال بمن فروخت چند فروختی اسبت را فروختمش به پنجاه ریال — که از تو خرید — همسایگان تو از من خریدند — آیا با زین فروختی یا بی زین — فروختمش با زینش آیا قاطرت را میفروشی — آنرا نمیفروشم زیرا که آن برای من لازم است — آیا خرتان را میفروشید — اگر تو خوب بخری میفروشمش — بچند میفروشیدش میفروشم آنرا به پنجاه ریال — زیاد گران است اگر شما بسی و شش ریال میفروشید با من میخرم از شما — دیروز فروختند بهتر از این الاغ بچهل و هشت ریال — ما نمیفروشیم خرمان را باین قیمت آیا ممکن است برای شما اینکه بفروشید آنرا بسی و نه ریال خوب

فروختيم آن را تو باين قيمت خيرش را ببين — بكنيد پوشش را

تعليم سيزدهم

آيا ممكن است براي تو اينكه قدري صبر كني تا آنكه منهم بيايم با تو — خير ممكن نيست براي من اينكه صبر كنم براي اينكه كار لازم دارم — آيا ميتواند نوكر شما قاطر شما را براي ما بياورد اگر قدري صبر كني او انرا مياورد براي شما — آيا نوكران شما نميتوانند كه ما را ببرند بباغ عموتان براي اينكه بگرديم — اگر شما صبر كنيد تقدير يكساعت ميبرند شما را بباغ عموتان كه بگرديد ما صبر ميكنيم لكن ميترسم اينكه دير بكنيد در آمدن — صبر كنيد قدري ممكن است حالا بيايند اي شاگردان من بازي نكنيد شما ميترسيد از من — اي آقاي ما ما درسهاي ان را ميخوانيم ما بازي نميكنيم — كي مانع است كه تو درست را بنويسي — برادرم نميگذارد كه درسم را بنويسم — اي احمد چرا نميگذاري محمود درسش را بنويسد اي استاد من من مانع نيستم او نميخواهد بنويسد درسش را — وقت بازي آمد برويد بازي كنيد — اي شاگردان من بعد از بازي دير نكنيد برگرديد بتعجيل — برويد بخانه تان نوكر ما نيست اينجا ما ميترسيم برويم بخانمان نترسيد اي فرزندان من برويد بخانتان اي فرزندان من زود برگرديد از خانتان دير نكنيد اي حسن آيا ميتواني برگردي تنها بخانه ات من ميترسم اينكه تنها برگردم بخانمان — الآن ميگويم بنوكرت اينكه ببرد ترا بخانه ات خوب من قدري صبر ميكنم تا اينكه برگردد نوكر ببرد مرا بخانه نترس از احدي غير از خدا

درس هفتم

كَسَّرَ	شكست	يُكَسِّرُ	مي شكند
بَرَى	تراشيد	يَبري	ميتراشد
مَفقود	گمشده	ضاعَ	گم شد

يَضِيعُ	كم ميشود	اَضاعَ	تلف (كم) كرد
يُضيعُ	تلف (كم) ميكند	ضَيَّعَ	كم كرد
يُضَيِّعُ	كم ميكند	يَومُ السَّبتْ	روز شنبه
يَومُ الأحَدْ	روز يك شنبه	يَومُ الإثنَينْ	روز دوشنبه
يَومُ الثَّلاث	روز سه شنبه	يَومُ الأربَعا	روز چهارشنبه
يَومُ الخَميس	روز پنجشنبه	يَومُ الجُمعَة	روز جمعه

يا وَلَدْ لِشْ ما تَكتُبْ كتابَكْ	اي پسر چرا كتابت را نمينويسي
يا ستِيدي قَلَمي مَكسورْ ما اَقدِرْ اَكتُبْ	اي آقا قلم شكسته است نميتوانم بنويسم
مَنْ كَسَّرْ قَلَمَكْ	كي شكست قلم ترا
يا ستِيدي كَسَّرْ قَلَمي اَخي	آقا قلم مرا برادرم شكست
يا حَسَنْ لِشْ كَسَّرتْ قَلَمَ اَخيكْ	اي حسن چرا قلم برادرت را شكستي
يا اُستادي اَنا ما كَسَّرتُهْ كانَ قَلَمُهُ مَكسورًا	اي آخوند من نشكستم آن را قلمش شكسته بود
جيءْ بِقَلَمِكْ والموس اَبرِهْ لَكْ	بيا ور قلمت را و چاقو را تا بتراشم براي تو
السّاعة اَجيءُ بِهْ لَكُمْ	الآن مياورم براي شما
يا اَولادي لا تكَسِّروا اَقلامَكُمْ	اي پسران من نشكنيد قلمها تان را
لا تكسِروا قُلوبَ اِخوانِكُمْ	قلب هاي برادرانتان را نشكنيد
لا تكسِرْ قَلْبَ اَحَدْ	نشكن قلب احدي را
ما تْسَوّي يا وَلَدي	چه ميكني اي پسر من
قَلَمي مَكسورْ اَبرِيهْ	قلم شكسته است ميتراشمش
لِشْ ما تَكتُبْ زينًا	چرا خوب نمينويسي

اِن بَرَیتَ قلمی زینًا اَکتُبُ زینًا لَکَ — اگر قلم را خوب تراشی خوب می‌نویسم
ماصار قلمُ الّذی بَرَیتُ لَکَ — چه شد قلمیکه تراشیده برایت
قلمی صار (مفقودًا) ضائعًا — قلم کم شد
مَن ضَیّعَ قلمکَ — کی کم کرد قلم ترا
لِمَ ضیّعتَهُ — چرا کم کردی
ما ادری مَن ضیّعَهُ — نمیدانم کی کم کرده

خَرَجَ	یَخرُجُ	فَتّشَ	یُفَتِّشُ	وَجَدَ	یَجِدُ	اِخوان
بیرون رفت	بیرون میرود	جستجو کرد	جستجو میکند	یافت	می‌یابد	برادران

لِماذا خَرَجتَ مِنَ البیتِ — چرا بیرون رفتی از خانه
خَرَجتُ اَشتری بَعضَ اللّوازِمِ — بیرون رفتم بعضی لوازم بخرم
اِبنُ عَمِّکَ متی یَخرُجُ مِن بیتِهِ — پسر عموی تو کی بیرون میرود از خانه‌اش
هُوَ یَخرُجُ وقتَ خُروجِ عَمّی — او وقت بیرون رفتن عموی من بیرون میرود
ضَیّعَ قلمی ابنُ عَمِّکَ — قلم مرا پسر عموی تو کم کرد
انا ما ضیّعتُ قلمکَ اخی ضیّعَهُ — من کم نکردم قلم ترا برادرم کم کرد آن را
یا وَلَدُ اکتُبْ کِتابَ دَرسِکَ — ای پسر بنویس کتاب درست را
ضاعَ کِتابُ دَرسی یا سیّدی — کتاب درسم کم شده آقا
مَن ضَیّعَ کِتابَکَ — کی کم کرد کتاب ترا
ما ادری مَن ضیّعَهُ کانَ عِندَ الکُرسی — نمیدانم کی کم کرد آن را پهلوی صندلی بود
اِسئَل مِن اِخوانِکَ — بپرس از برادرانت
یا اِخوانی مَن ضیّعَ کِتابی — ای برادران من کی کتاب مرا کم کرد
ما ندری نَحنُ ما ضیّعناهُ — نمیدانیم ما کم نکردیم آن را
فَتِّشوا علیهِ — جستجوی آن را بکنید

فَتّشنا علیهِ فی کُلِّ مَکانٍ ما وَجَدناهُ — در هر جا جستجو کردیم نیافتیم آن را
مَن فَتّشَ علیهِ — کی جستجوی آن کرد
کُلُّنا فَتّشنا علیهِ ما وَجَدناهُ اِلَی الآنَ — همه ما جستجویش کردیم تا حالا نیافتیمش
یا سیّدی انا فَتّشتُ بِنَفسی ما وَجَدتُهُ — ای آقا من خودم گشتم نجستمش
اِخوانُکُم لِمَ لا یُفَتِّشونَ — برادران شما چرا نمیکردند
یُفَتِّشونَ لکن ما یَجِدونَ — میکردند اما نمیابند
رُح انتَ فَتِّش بِنَفسِکَ — برو خودت جستجو کن
انا وَجَدتُ مِندیلیَ الّذی ضاعَ — من پیدا کردم دستمالم را که کم شده بود
اَینَ وَجَدتَهُ — کجا پیدایش کردی
وَجَدتُهُ فی غُرفَةِ ابنِ خالی — در اطاق پسر دائیم پیدا کردمش

صَرَخَ	یَصرُخُ	خَفَضَ	یَخفِضُ	وَطَأَ	یَطَأُ	واطِئ
فریاد زد	فریاد میزند	پست شد	پست میشود	پست شد	پست میشود	پست

یا بُنَیَّ لا تَصرُخ تَکَلَّم بِصَوتٍ واطِئٍ — پسرک من فریاد مزن بصوت پست حرف بزن
لا تَصرُخوا اِخفِضوا اَصواتَکُم — داد مزنید صداهاتان را پست کنید
لا تَتَکَلّموا بِصَوتٍ عالٍ اخفِضوا اَصواتَکُم — بصدای بلند حرف مزنید صداها را پست کنید
لِش (لِمَ) ما تَتَکَلّمونَ بِصَوتٍ واطِئٍ — چرا بصدای (پست) نرم حرف نمیزنید
مَن یَخفِضُ صَوتَهُ فِی التَّکَلُّمِ انا اُحِبُّهُ — کسیکه صدایش را (پست) ملایم کند در حرف زدن من دوستش دارم
مَن یَصرُخُ فِی التَّکَلُّمِ اَضرِبُهُ — کسیکه داد بزند در حرف زدن میزنمش

ذَهَب	طلا	فِضّة	نقره
رَفَعَ	بلند کرد	یَرفَعُ	بلند میکند
رَأس	سر	یَد	دست

رِجل	علی	یعلو	عین	اِرفع	ارفع	اعلی
پا	بلندکرد	بلند میکند	چشم	بلندکن	بلندتر	برتر (بهتر)

لا ترفع صوتك — صدایت را بلند مکن

ارفع رأسك اِقرأ بصوتٍ عالٍ حتی اسمع — سرت را بلند کن بصدای بلند بخوان تا بشنوم

لش (لِمَ) یرفعون اصواتهم کذا — چرا اینطور صداهاشانرا بلند میکنند

لا تصرخوا و لا ترفعوا اصواتکم کذا — فریاد مزنید و صداهاتان را بلند مکنید اینطور

ارفع یدك و رجلك — دست و پایت را بلند کن

لش (لِمَ) ترفع رجلك — چرا پایت را بلند میکنی

اُعلوا اصواتکم حتی اسمع — صداهاتان را بلند کنید تا بشنوم

ما اسمع کلامکم لش ما تعلون اصواتکم — نمی شنوم کلام شمارا چرا صداهاتان را بلند نمیکنید

بیتنا ارفع من بیتکم — خانه ما بلندتر از خانه شماست

سکت	یسکت	خطب	یخطب	خاطب	یخاطب
خاموش شد	خاموش میشود	حرف زد	حرف میزند	روبرو حرف زد	بالمواجهه حرف میزند

لش ما تسکت یا ولد — چرا ساکت نمیشوی ای پسر

بمن تخاطب — بکه میگوئی (خطاب میکنی)

خطابك مع من — باکه حرف میزنی

اُخاطب مع الذی یتکلم بصوتٍ عالٍ — با آن حرف میزنم که بصدای بلند حرف میزند

اُخاطب مع الذین یصرخون — باآن حرف میزنم که فریاد میزنند

لش سکتّ یا محسن — چرا خاموش شدی ای محسن

یا اولادی لش سکتّم — ای پسران من چرا ساکت شدید

اُسکتوا اُرید اتکلّم — ساکت باشید میخواهم حرف بزنم

بالرأس و العین نسکت — بسر و چشم ساکت میشویم

اِسمعوا ما اقول لکم — بشنوید چیزی را که بشما میگویم

اُکتبوا درس امسکم و یومکم هذا — بنویسید درس دیروزتان و درس امروزتان را

اِن تکتبوا درس الغد یکون احسن لکم — اگر درس فرداتان را بنویسید بهتر میباشد برای شما

یا سیّدی اکتب درس الامس ام درس الیوم — آقا آیا درس دیروز را بنویسم یا درس امروز را

اُکتب درس البارحة و درس الیوم — درس دیشب و درس امروزت را بنویس

تعلیم چهاردهم

چه طور شد قلم تو قلم شکست قلمت و چاقو را بیاور برای من تبراشم برای تو قلم من گم شد – که گم کرد قلم ترا که من تراشیدم برایت – برادرم گم کرد قلم مرا که جناب شما تراشیدید برای من ای پسر چرا گم کردی قلم برادرت را که من تراشیده بودم برای او – ای آقای من قلم برادرم شکسته بود کسیکه بشکند قلمش را یا گم کند آنرا میزنم او را ای شاگردان من نشکنید قلم احدی را – ای برادران من نشکنید قلمهای برادران و دوستان را – چه چیز منع میکند ترا اینکه بنویسی درست را که گفتم بتو برادر کوچکم مرا منع میکند نمیگذارد که بنویسم درسم را که گفتی بمن – پی چه چیز میگردی نمیدانم کجا گم شده کتابم پی اش میگردم پی اش بگرد پیدا میکنی – خیلی عقبش گشتم تا حالا نیافته ام آن را کی گم کردی کتابت را گم کردم آنرا روز پنجشنبه وقتیکه از مکتب برمیگشتم – آیا آن را در راه گم کردی یا در خانه وقتیکه بیرون آمدم از مکتب پیشم بود بعد نمیدانم کجا گم شد – آیا از برادرانت پرسیدی سؤالی کردم از ایشان گفتند بمن روز جمعه دیدیم ما آن را در اطاق آیا پی اش گشتی بلی خودم در اطاق عقبش گشتم نیافتمش

ای فرزندان من عقب کتاب برادرتان بگردید — ای آقا ما هر قدر عقبش گشتیم نیافتیم آیا یافتید قلمتا زیرا که گم کرده شده بود — بلی آقای من عقبش گشتم و آن را در اطاق برادرم یافتم آیا کتاب لغت یافت میشود در دکان شما حالا در دکان ما نیست روز دوشنبه می آید پیش آنرا برایتان میاورم — روز دوشنبه من نمیتوانم بیایم پیش شما روز سه شنبه میایم روز سه شنبه نیا برای اینکه من کار دارم میاورم آنرا برای تو روز چهار شنبه — اگر آن را تو خودت بیاوری ممنون میشوم از تو

تعلیم پانزدهم

چرا بصدای بلند حرف میزنید بصدای (نرم) آهسته حرف بزنید — ای شاگردان من کسیکه فریاد بزند از شما در حرف زدن من او را البته میزنم صداهاتان را بلند نکنید — درسهاتان را بصدای پست دیوانش بخوانید صداهاتان را پست کنید در وقت خواندن فریاد نزنید و صداهاتان را بلند نکنید پیش پدرتان و پیش معلمین — صداهاتان را بلند نکنید وقت حرف زدن حرف بزنید بصدای (نرم)

آهسته

درس هشتم

اَعْطٰی	یُعْطی	فَوْقَ	تَحْتَ	عَطْشان	یَمین
بخشید (داد)	می بخشید (میدهد)	بالا	پائین	تشنه	راست
یَسار	خَلْف	اَمام	آخَر		
چپ	عقب	روبرو	دیگر		

عربی	فارسی
یا اُسْتادی اَخی لَمْ یَکْتُبْ دَرْسَ اَمْسِهِ	آخوند برادرم درس دیروزش را نوشته
اَلَمْ یَکْتُبْ دَرْسَ اَمْسِهِ حَتَّی الآن	آیا ننوشته درس دیروزش را تا حال

عربی	فارسی
لا لَمْ یَکْتُبْ وَیَقُولُ ما اَکْتُبُ	خیر ننوشته و میگوید نمی نویسم
یا حَسَن اَلَمْ اَقُلْ لَکَ اُکْتُبْ دَرْسَکَ	حسن آیا بتو نگفتم درست را بنویس
یا سَیِّدی لَمْ یَکُنْ لی وَرَقٌ وَلا قَلَمٌ	آقا نه کاغذ داشتم نه قلم
ماصارَ قَلَمُکَ الَّذی اَعْطَیْتُکَ	چه طور شد قلمت که بتو دادم
کانَ مَکْسورًا وَصارَ ضایِعًا	شکسته بود و گم شد
اَعْطِنی کاسَ ماءٍ	یک کاسه آب بمن بده
هَلْ اَنْتَ عَطْشان	آیا تشنه هستی
نَعَمْ اَنَا عَطْشانٌ جِدًّا	بلی خیلی تشنه هستم

نَزَلَ	یَنْزِلُ	صَعَدَ	یَصْعَدُ	رَکِبَ	یَرْکَبُ	وَصَلَ
فرود آمد	پائین میاید	بالا رفت	بالا میرود	سوار شد	سوار میشود	رسید
یَصِلُ	وَصَلْتُ	وَصَلْتَ	وَصَلْنا	وَصَلوا	تَصِلُ	نَصِلُ
میرسد	رسیدم	رسیدی	رسیدیم	رسیدند	میرسی	میرسیم
یَصِلونَ	تَصِلونَ	وُصول	واصِلْ			
میرسند	میرسید	رسیدن	رسنده			

عربی	فارسی
یا حَمید اَیْنَ اَنْتَ	ای حمید کجائی تو
اَنا فِی الغُرْفَةِ الفَوْقانی	من در اطاق فوقانی هستم
اِنْزِلْ نَروحُ	پائین بیا برویم
اَنْتَ اِصْعَدْ بِالفَوْقِ	تو بالا بیا
عِنْدی شُغْلٌ اُریدُ اَروحُ اِنْزِلْ	کار دارم میخواهم بروم پائین بیا
لیش ما تَنْزِلُ حَتّی نَروحَ	چرا پائین نمی آئید تا برویم
ما تَصْعَدُ بِالفَوْقِ حَتّی اَنْزِلَ مَعَکَ	بالا نمی آئی تا اینکه من پائین بیایم

عربی	فارسی
اِنزِلْ اِرْكَبِ الفَرَسَ	پائین بیا سوار اسب شو
مِنَ الَّذينَ يَرْكَبونَ مَعَنا	لی ها سوار میشوند با ما
خُدَّامُنا يَرْكَبونَ مَعَنا	نوکرهای ما با ما سوار میشوند
اَلَمْ يَرْكَبْ مَعَنا ضَيفُنا	آیا مهمان ما با ما سوار نشد
لا لَمْ يَرْكَبْ قالَ اَنَا مَرِيضٌ	خیر سوار نشد گفت من ناخوشم
ماذا (اَيْشٍ) تَرْكَبُ	چه سوار میشوی
اَرْكَبُ (عَلَى الجَوادِ) الفَرَسَ	اسب سوار میشوم

وَضيع	القَمَر	كَيْفَ	جَيِّدٌ	طَيِّبٌ	جِدًّا
پست	فرورفتن	چطور	خوب	خوب	خیلی

اِنْشَرَحَ	يَنْشَرِحُ	اِنْشِراحٌ
منبسط شد	منبسط میشود	گشادگی انبساط

تعارفات معموله هیچ زبان را بزبان دیگر نمیتوان ترجمه تحت اللفظ نمود باید حاصل واجمال معنی را فهمید تا کم کم خاطرنشان شده در موقع استعمال شود لهذا معنی با جمال میشود و باید دانست که اعراب اغلب بطور مفرد خطاب میکنند و در مقام احترام بجای جمع استعمال میشود که بجای شما بهمان لفظ تو اکتفا مینمایند.

عربی	فارسی
كَيْفَ الأَحوال (كَيْفَ حالُكُم)	احوال شما چطور است
داعِينَ بِسَلامَتِكُم	دعا بسلامتی شما میکنیم
كَيْفَ مِزاجُكُمُ الشَّريف.	مزاج شریف شما چطور است
بِغايَةِ الأِنْشِراح	در کمال خوشی و انبساط
مُشْتاقِينَ لِزِيارَتِكُم	مشتاق دیدار شما بودیم
وَنَحْنُ بِالأَكْثَر	ما بیشتر مشتاق بودیم

عربی	فارسی
صِرْنا مُنْشَرِحِينَ بِزِيارَتِكُم	از دیدن شما مسرور شدیم
شَرِّفوا مَحَلَّكُم	بفرمائید جای تان را از زینت بدهید
عَمَّرَنِي لُطْفُكُم	فرو گرفت مرا لطف شما
اِنّي خادِمُكَ الوَضِيعُ	من نوکر پست شما هستم
اِنّي مَحْسوبُكَ	نوکر شما هستم (در مقام التجا)
تَفَضَّلْ اِسْتَرِحْ	بفرمائید راحت کنید
اِسْتَأْنَسْنا (اَنِسْنا اُنْسَكُم)	مانوس (خوش) شدیم
حَلَّتِ البَرَكَةُ بِقُدومِكُم	قدوم شما موجب برکت است
تَفَضَّلْ نَتَآنَس	بفرمائید صحبت کنیم
بِالخِدْمَة (حاضِرِينَ بِخِدْمَتِكُم)	حاضرم بخدمت سرکار

اَجابَ	جواب داد	يُجِيبُ	جواب میدهد
رَدَّ	رد کرد	يَرُدُّ	رد میکند
سَمَحَ	عطا کرد	يَسْمَحُ	می بخشد
تَمَّمَ	تمام کرد	يُتَمِّمُ	تمام میکند

عربی	فارسی
يا اَوْلادي هَلْ عَمِلْتُمْ واجِباتِكُم	ای بچهای من آیا کارهای واجبات را کردید
هَلْ تَمَّمْتُمُ الشُّغْلَ المَطلوبَ مِنْكُم	آیا کاری که باید بکنید تمام کردید
لا يا سَيِّدَنا ما تَمَّمْنا لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَعَنا وَقْتٌ	خیر آقا تمام نکردیم زیرا که وقت نداشتیم
يا حَبِيبُ هَلْ تَمَّمْتَ واجِباتِكَ	ای حبیب آیا کارهای واجبت را تمام کردی
نَعَم سَيِّدي تَمَّمْتُ	بلی آقای من تمام کردم
لا يا سَيِّدي ما تَمَّمْتُ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لي وَقْتٌ	خیر آقا تمام نکردم زیرا که فرصت نداشتم

عربی	
ماكانَ شُغلُكَ اَمسِ	دیروز چه کار داشتی
بِاَیِّ شیٍٔ کُنتُم مشغولینَ البارحه	بچه چیز مشغول بودید دیشب
اَجیبونی (رُدّوا علیَّ الجواب)	بمن جواب بدهید
یجبُ اَن تقرءَ درسَكَ ثلثَ مرّاتٍ	واجب است که سه دفعه درست را بخوانی
یاخواجه اِنّی قرأتُ خمسَ مرّاتٍ	ای آخوند من پنج دفعه خواندم
خِطابُكَ مَعَ مَن	باکی هستید (حرف میزنید)
هل خطابكم لی او لِاَخی	آیا بمن حرف میزنید یا به برادرم
خِطابی مَعَ کُلِّ المتکلّمینَ	خطاب (حرف) من با همه شاگردان است
تستحقُّ الجلدَ	مستحق (چوب) تازیانه هستی
رُدّوا علیَّ الجوابَ	جواب بدهید بمن
ما السببُ فی عدمِ جوابِکُم	سبب چیست در جواب ندادن شما
یاسیّدَنا نطلبُ منکمُ السّماحَ	از شما عفو اگذشت می طلبم
اِسمَحوا لنا یاسیّدِنا نعرضِ الجوابَ	آقا فتوت بفرمائید تا جواب عرض کنم
اَرجو منکمُ المُسامحة	امید عفو دارم از شما
سامِحنی (اُعذُرنی)	عفو بفرمائید

وَجَبَ	نَوم	فَقَط	یَسیر	یَفهَم	فَهِمَ
واجب شد	خواب	تنها (بس)	کم (آسان)	میفهمد	فهمید

اِلّا	بَلَد	یُرسِلُ	اَرسَلَ	یَجِبُ
مگر	شهر	میفرستد	فرستاد	لازم میشود

هل تفهمُ قولی اَم لا	آیا حرف مرا میفهمی یا خیر
اَفهمُ ذلكَ جیّدًا	این را خوب میفهمم

عربی	
اَنا اَفهمُ کلامَكَ	من میفهمم کلام ترا
هل تفهمونَ کلامی	آیا میفهمید کلام مرا
اِنّی فاهِمُ ما تقولونَ	من می فهمم چیزی را که میگوئید
اَنا لا افهمُ ما تقولُ اِلّا قلیلًا	من نمی فهمم چه میگوئی مگر کمی
ما اَنا فاهِمُ کلامکُم اِلّا شیئًا یسیرًا	من کلام شما را نمی فهمم مگر چیز کمی
هل تتکلّمونَ بِالعربی	آیا عربی حرف میزنید
هل تعرفونَ التکلّمَ بِالفارسی	آیا حرف زدن فارسی را میدانید (میتوانید)
اَتکلّمُ قلیلًا	کمی حرف میزنم
اَعرفُ شیئًا یسیرًا	چیز جزئی میدانم
هل وصلَ ضیوفُکُم الی بلدِهِم	آیا مهمانان شما بشهرشان رسیدند
حتّی الآن لم اعلم وصلوا اَم لا	تاکنون نمیدانم رسیده اند یا خیر
متی یصِلُ مکتوبُهُم الیکُم	کی کاغذ ایشان بشما میرسد
اِذا اَرسلوا بواسطة البرید یصِلُ الینا بعدَ خمسةِ ایّامٍ	اگر بتوسط پست بفرستند بعد از پنج روز بما میرسد
ما ندری ماذا نفعلُ الغدَ	نمیدانیم فردا چه می کنیم
ماکانَ شغلُكَ البارحة	دیشب کار تو چه بود
بِاَیِّ شیٍٔ کُنتُم مشغولینَ البارحة	بچه چیز مشغول بودید دیشب
ما شغلنا بِشغلٍ بالبارحة اِلّا القراءة	دیشب بشغلی مشغول نشدیم مگر خواندن
هل تسمعُ ما یقولُ اُستادُكَ	آیا می شنوی استادت چه میگوید
نعم اَسمعُ ما یقولُ	بلی میشنوم چه میگوید
اَلقوا السّمعَ طیّبًا	خوب گوش بدهید

عربي	فارسي
اَما تسْمَعونَ	آیا نمی شنوید
لا ما اسْمَعُ شيئاً	خیر چیزی نمی شنوم
اِخْفِظوا اَصواتَكُم	صداهاتان راست بکنید
انتم تَتَكلّمونَ بِصَوتٍ عالٍ جِدّاً	شما خیلی بلند (تکلّم میکنید) حرف میزنید
هُم يَتَكلّمونَ بِصَوتٍ واطٍ جِدّاً	ایشان خیلی یواش حرف میزنند
لِمَ انتم تَصْرُخونَ كَذا	چرا شما این طور فریاد (داد) میزنید
هَل سامِعونَ كَلامَهُم	آیا شنیدید کلام ایشان را
هَل تَسْمَعُ مِنّي	آیا از من میشنوی
نَعَم يا سَيّدي اِنّي اسمَعُ كَلامَكُم	بلی آقا فرمایش شما را می شنوم
هل فَهِمْتَ كَلامي	آیا کلام مرا فهمیدی
سَمِعْتُ كَلامَكُم امّا ما فَهِمْتُ اِلّا بعضَ الكَلِمات	شنیدم کلام شما را امّا نفهمیدم مگر بعضی کلمات را
لِشْ ما فَهِمْتَ كَلامي	چرا نفهمیدی کلام مرا
لِشِدّةِ غِلْظةِ العِبارةِ وَعُقْدةِ لِسانِكُم لَمْ افْهَمْ شيئاً	بجهت مشکلی عبارت و گرفتگی زبان شما چیزی نفهمیدم
هُم فَهِموا كَلامَكُم	ایشان فهمیدند کلام شما را

كبير	كُبَراء (كِبار)	صَغير	صِغار	ثَلثَ عَشَرَ	اَرْبَعَ عَشَرَ
بزرگ	بزرگان	کوچک	کوچکها	سیزده	چهارده

خَمْسةٌ وَعِشْرين	بیست و پنج	سِتّ وَثَلثين	سی و شش
ثَمانَ واَرْبَعينَ	چهل و هشت	بَلَغَ	رسید
يَبْلُغُ	میرسد		

عربي	فارسي
كَم سِنُّكَ (ما قَدْرُ عُمْرِكَ)	چند سال داری
عُمْري يَكونُ عَشرَ سَنةً	عمر من ده سال میباشد
هَل انتم اَكْبَرُ فِي السِّنّ اَمْ اَنا	آیا شما بزرگترید یا من
اَنا ما اَدْري كَمْ عُمْرُكُم	من نمیدانم شما چند سال دارید
اَخوكَ الصَّغيرُ كَمْ عُمْرُهُ	برادر کوچکت چند سال دارد
عِشْرونَ سَنةً (وَنِصْفٌ) وسِتّةُ اَشْهُرٍ	بیست سال و شش ماه
اِبْنُ عَمِّكَ يَظْهَرُ اَنَّ عُمْرَهُ خَمْسةَ عَشَرَ سَنةً	پسر عمویت بنظر میاید پانزده ساله باشد
سَيَبْلُغُ الخامِسةَ عَشَرَ بَعْدَ شَهْرَيْنِ	عنقریب بعد از دو ماه پانزده ساله میرسد
ما عُمْرُكُمُ العالي	عمر سرکار عالی چند است
عُمْري اَرْبَعةَ عَشَرَ سَنة	عمر من چهارده سال است
انتم اِلَى الآن صَغيرٌ فِي السِّنّ	شما هنوز سنّا کوچکید
هَل انتم اَكْبَرُ مِنّي سِنّاً	آیا شما سنّاً از من بزرگترید
نَعَم اَنا اَكْبَرُ مِنْكَ وَمِنْ اَخيكَ	بلی من بزرگتر از تو و برادرت هستم
يا سَيّدي اَخي الاَكْبَرُ اَكْبَرُ مِنْكُم سِنّاً	آقا برادر بزرگ من از شما بزرگتر است سنّاً
كَم يَكونُ عُمْرُهُ	او چند سال دارد
عُمْرُهُ خَمْسةَ عَشَرَ سَنة	او پانزده سال دارد
اِنْ كانَ كَذلِكَ هُوَ اَكْبَرُ مِنّي	اگر این است او از من بزرگتر است
ما سِنُّ ابْنِ عَمِّكُم	پسر عموی شما چند سال دارد
سَمِعْتُ مِنْ اَبي يَقولُ سِتّةَ عَشَرَ سَنة	از پدرم شنیدم میگفت او شانزده سال دارد
ما عُمْرُ اَبيكَ	پدرت چند سال دارد

مادرت

عربی	فارسی
ما ادری لکن یمکن ان یکون	نمیدانم اما ممکن است که او
عمره ثلث واربعین سنة	چهل وسه سال داشته باشد
سمعت من عمك یقول له اربع و	از عمویم شنیدم میگفت او چهل و
اربعین سنة	چهار سال دارد
عمك یظهر انه کبیر جدًّا	عموی تو خیلی مسن بنظر میاید
بلغ الحادی والستین فی شهر	در ماه گذشته بشصت و یک
الماضی	رسید
لا یظهر انه کبیر بهذا المقدار	بنظر نمیاید این قدر مسن (پیر) باشد
انا اصغر من ابیك بخمس سنین	من از پدر تو پنج سال کوچکترم

ختم	یختم	بعد	یبعد	نظر	ینظر
تمام کرد	تمام میکند	دور شد	دور میشود	نگاه کرد	نگاه میکند

ذاهب	رائح	اتی	طلب	یطلب	جائی
رونده	رونده	آینده	خواست	میخواهد	آینده

قادم	قدام
آینده	جلو

عربی	فارسی
متی تختم دروسك	کی درست را تمام میکنی
یمکن بعد سنتین او ثلاث سنین	ممکن است بعد از دو سال یا سه سال
ما اتممت دروسی الی الآن	تا حال درسهارا تمام نکرده ام
ما العلم الذی تشتغلون به	بچه علم مشغول هستید
انا مشتغل بتحصیل عدة علوم	من به تحصیل چند علم مشغول هستم
کم لغة تعلمون	چند زبان (لغت) یاد میگیرید

عربی	فارسی
اشتغل بتعلیم لغات عدیدة	بتعلیم چند زبان مشغولم
انا اتعلم اربع لغات	من چهار زبان یاد میگیرم
کم زمان انتم تشتغلون بالتحصیل	چند وقت است که شما بتحصیل مشغول میباشید
الآن (الحین) یکون خمس سنین	حالا پنج سال میشود
این (تذهبون) تروحون	کجا میروید
انتم الی این ذاهبون	شما کجا میروید
ما ادری این نذهب (نروح)	نمیدانم کجا میرویم
هم رائحون (ذاهبون) الی این	ایشان کجا میروند (رونده اند)
الی ای محل تریدون (الروح الذهاب)	کجا میخواهید بروید
انا ذاهب (رائح) الی البستان	من بباغ میروم
نحن رائحون (ذاهبون) قدام الباب	ما میرویم (بیرون) جلو در
لا تبعدوا ربما احد یطلبکم	دور نروید (نباشد) شاید یکی شمارا بخواهد
زین (طیب) لا نبعد من قدام الباب	بسیار خوب از دم در دور نمیروم
من تطلب	که را میخواهی
اطلب ابنکم	پسر شمارا میخواهم
انتم آتون من این	شما از کجا تشریف میاورید
من این (تاتون) تجیئون	شما از کجا میائید
انا جاء (آت) من غرفتی	من از اطاقم میایم
انتم من این قادمون آتون	شما از کجا میائید
انا قادم (آت) من منزلی	من از منزلم میایم
انا جاء (قادم) من داری (بیتی)	من از خانه ام میایم

عربی	فارسی
هَل رَأيتُم اَخی	آیا برادرم را دیدید
نَظَرنا لٰكِن مارَأيناهُ	نگاه کردیم لکن او را ندیدیم

عَثَرَ	يَعثِرُ	صاحِب	جَدِيد	اِجتَهَدَ	يَجتَهِدُ
مطلع شد	مطلع میشود	رفیق	تازه	سعی کرد	سعی میکند
سَكَنَ	يَسكُنُ	غايَة	جَيِّد	اى وا	بَحَثَ
ماند	میماند	نهایت	خوب	بلی	جست
يَبحَثُ	وَضَعَ	يَضَعُ			
میجوید	گذاشت	میگذارد			

عربی	فارسی
هَل عَثَرتَ بِاَخی	آیا از برادرم مطلع شدی
ما عَثَرتُ بِهِ لٰكِن عَثَرتُ بِاَبيكَ	از او مطلع نشدم لکن از پدرت مطلع شدم
يَجيئُ بَعدَ الظُّهر	بعد از ظهر میآید
هَل يَجيئُ (يأتی) وَحدَهُ اَم مَعَ غَيرِهِ	آیا تنها میآید یا با کس دیگر
خَرَجَ مِنَ البُستانِ مَعَ واحِدٍ مِن اَصدِقائِهِ	با یکی از دوستانش از باغ بیرون رفت
خَرَجَ مِنَ المَدرَسَةِ عَن جَديد مَعَ رَفيقِهِ (صاحِبِهِ)	تازه از مدرسه با رفیقش بیرون رفت
كَم ساعَة يَصيرُ	چند ساعت میشود
يَصيرُ ساعَتَين اَو ثَلاثَ ساعاتٍ	میشود دو ساعت یا سه ساعت
هَل خَرَجَ مَعَهُ ابنُ عَمِّهِ	آیا پسر عمویش با او بیرون رفت
لَم يَخرُج مَعَهُ ابنُ عَمِّهِ	پسر عمویش با او بیرون نرفت
اِيشلَونَ صارَ ماجاءَ اِلَی الآن	چطور شد تا حال نیامد
اَينَ يَسكُنُ ابنُ عَمِّكَ	کجا منزل دارد پسر عموی تو
هُوَ كانَ ساكِنَ بَيتِ خالِهِ لٰكِن الآن	او خانهٔ دائیش بود لکن الآن

عربی	فارسی
يَسكُنُ بَيتَ عَمِّهِ	خانهٔ عمویش ساکن است
ضُيوفُكُم اَينَ يَسكُنونَ	مهمانان شما کجا میمانند
ضُيوفُنا لَيسوا فی بَيتِنا لٰكِن يَسكُنونَ	مهمانان ما در خانه نیستند اما در خانه
بَيتَ عَمِّنا	عموی ما ساکن میباشند
اَلآن ما شُغلُ اَخيكُم	حالا برادر شما چه کار دارد
اَلآن يَصيرُ ثَلاثَ سِنينَ هُوَ فِی التَّحصيلِ	حالا سه سال میشود که او در تحصیل است
نَعَم (ای وا) هُوَ فی غايَةِ الاِجتِهادِ	بلی او در کمال کوشش است
هَل تَعرِفُ صاحِبَهُ الَّذی مَعَهُ	آیا رفیقش را که همراهش میآمد میشناسید
لا اَعرِفُهُ اِلّا بِالاِسمِ فَقَط	نمیشناسم مگر باسم تنها
لا اَعرِفُ ذاتَهُ سَمِعتُ اِسمَهُ فَقَط	نمیشناسم ذاتش را همین اسمش را شنیدم
لِمَ (لِيش) لا اَعرِفُهُ اَعرِفُهُ حَقَّ المَعرِفَةِ	چرا نمیشناسمش میشناسم او را حق شناختن
ای وا اَعرِفُهُ مَعرِفَةً جَيِّدَةً	بلی خیلی خوب می شناسمش
هَل هُوَ يَعرِفُكَ	آیا او ترا میشناسد
ای وا هُوَ يَعرِفُنی حَقَّ المَعرِفَةِ	بلی او مرا خوب میشناسد
كِتابی ضاعَ اَنَا لا اَجِدُهُ	کتاب من گم شده پیدا نمیکنم اش
اِبحَث عَنهُ	پیش (عقبش) بگرد
فَتِّشوا عَلَيهِ (اِبحَثوا عَنهُ)	پیش بگردید
بَحَثتُ عَنهُ فی كُلِّ جِهَةٍ	هر طرف پیش گشتم
فَتَّشتُ عَلَيهِ فی كُلِّ مَكانٍ اِلّا فِی الصَّندوقِ	در هر جا عقبش گشتم مگر در صندوق
اِلَی الآن ما وَجَدتُهُ	تا حال نیافتمش
اَينَ وَضَعتَ كِتابَكَ	کجا گذاشتی کتابت را

عربي	فارسي
في أيّ مكانٍ وضعتموه	در کجا گذاشتید آن را
وضعته على التخته	روی تخته گذاشته بودمش

تركَ	يتركُ	مضى	يمضي	حطّ	يحطّ
گذاشت	میگذارد	گذشت	میگذرد	گذاشت	میگذارد
جهة	فقدَ	يفقدُ	لقيَ	يلقى	أخذَ
طرف	گمشد	گم میشود	دید	می بیند	گرفت
يأخذُ	سكتَ	يسكتُ	بكى	بكيتُ	بكينا
میگیرد	خاموش شد	خاموش میشود	گریید	گرییدم	گرییدیم
بكيتَ	بكوا	يبكي	تبكي	أبكي	نبكي
گرییدی	گرییدند	میگرید	میگریی	میگریم	میگرییم
يبكون	تبكونَ	باكي	أبكى	يُبكي	ضحكَ
میگریند	میگریید	گرینده	گریاند	میگریاند	خندید
يضحكُ	ضاحكٌ	أضحكَ	يُضحكُ		
میخندد	خندنده (خندان)	خنداند	میخنداند		

عربي	فارسي
في أيّ جهةٍ تركتموا كتابكم	در کدام طرف کتابتان را گذاشتید
حططته على الصندوق	روی صندوق گذاشته بودم
ليش حططتم كتابكم هناك	چرا کتابتان را آنجا گذاشتید
لأنه ما هو كان لازماً	بجهت اینکه لازمش نداشتم
هل انتم متحقّقون من ذلك	آیا خاطرجمعید ازاین
اني متيقّن من ذلك ومن وقت	من یقین باین دارم و از وقتیکه آنرا
ما وضعته هناك لم يمض ربع ساعةٍ	آنجا گذاشتم ربع ساعت نگذشته

عربي	فارسي
اسئلوا عنه رفقائكم	از رفقاتان بپرسید آنرا
يا اخواني اما شفتم (رأيتم) كتابي	ای برادران من آیا کتاب مرا ندیدید
لا ما رأيناه (شفناه)	خیر آنرا ندیدیم
كتابكم ما هو ضائع وانما اخذه احدٌ بالغلط	کتاب شما گم نشده البته یکی آنرا عوض برداشته
ما هو مفقود لغير أنّ احداً اخذه وبظنّه كتابه	آن گم نشده مگر اینکه یکی بگمان کتاب خود آنرا برداشته
ها هو (لقيته) وجدته	اینهاش پیداش کردم
لأيّ شيءٍ (بسبب) اخذتم كتابي	بچه جهت کتاب مرا برداشتید
اخذته وظننت انه غير لازم لكم	من برداشتمش و گمان کردم که برای شما لازم نیست
نحن فتّشنا عليه في كل مكانٍ ولم نجده	ما در هر جا پیش گشتیم نیافتیمش
اين فتّشتم عنه	کجا پی اش گشتید
الحين يفتّشون عليه في البيت	حالا پیش میگردند در خانه
لِمَ (ليش) ما سألتم عنّي	چرا از من نپرسیدید
ليش (لأيّ شيءٍ) تبكي يا حميد	چرا گریه میکنی ای حمید
ابكي لأنّ ابي ضربني	بجهت اینکه پدرم زد مرا گریه میکنم
لماذا يبكون التلاميذ	چرا شاگردان گریه میکنند
لأنّ معلّميهم ضربوهم	بجهت اینکه معلمین ایشان زدند ایشانرا
اقرؤا كتابكم فاني رايح احفظ درسي	کتابتان را بخوانید من میروم درسم را حفظ کنم
انتم مجتهدون في هذا اليوم	شما امروز خوب سعی میکنید

عربی	فارسی
هل نحن لسنا كل يوم على هذا الحال	آیا هر روز این طور نیستیم (نبودیم)
هل انا لستُ كل يوم كذلك	آیا من هر روز این طور نبودم
انتم بعض الاحيان تتكاسلون	شما بعضی اوقات تنبل (کسل) هستید
نعم نحن احيانا نكون كسالى	بلی ما بعض اوقات کسل هستیم
ليش بكيت ولماذا اضحكت	چرا گریه کردی و برای چه خنده کردی
ماذا ابكيك وماذا اضحكك	چه چیز ترا گریاند و چه چیز ترا خنداند
ليسوا يضحكون بك بل يضحكون بافعال اخيك	تو نمیخندند بلکه بکارهای برادرت میخندند
هل تعرفون درسكم	آیا درستان را میدانید
الى الآن لم نعرفه	هنوز نمیدانیم آن را
انتم قابلة اجتهدوا فيه	شما قابل هستید سعی کنید در آن
اطلب منكم السماح	از شما طلب عفو میکنم
اريد من فضلكم ان تسمحونا	از فضل شما امید عفو دارم
ممن اخذت هذا	از کی گرفتی این را
اخذته من بعض اصدقائي	از بعضی دوستانم گرفتم آن را
انا اخذه منك لانه لي لازم	من آنرا از تو میگیرم برای اینکه برای من لازم است
انا ما اعطيكه	من آن را بتو نمیدهم
ليش ما تعطيه لي	چرا آن را بمن نمیدهی
يكون هو عند صديقك روح اخذ منه	آن پیش دوستت می باشد برو بگیر از او
يا عمي ليش ما تاخذني الى السوق	عموجان چرا مرا ببازار نمیبری

عربی	فارسی
اخذك الى السوق	میبرمت ببازار
اي شيء تشتري لي	چه چیز برایم میخری
اشتري (اخذ) لك الموس (المطوى)	برایت چاقو میخرم
يا حبيب هل تعرف درسك ام لا	ای حبیب آیا درست را میدانی یا خیر
انتم اعطيتم لي درسا في غاية الصعوبة	شما بمن درس خیلی مشکلی دادید
انا اعطيتكم مهلة خمس عشرة دقيقة	من شما پانزده دقیقه مهلت میدهم
كثر الله خيرك انا اجتهد في حفظه	خدا خیر شما را زیاد کند من در حفظش سعی میکنم
انا رايح اجتهد لعلي احفظه في اقل من ذلك	من میروم سعی میکنم شاید کمتر از این آنرا حفظ کنم
لعلّ — شاید	كثير — زیاد
قليل — کم	اكثر — بیشتر
اقلّ — کمتر	حدّث — حکایت کرد
يحدّث — حکایت میکند	رغبة — میل
تعب — رنج برد	يتعب — رنج میبرد
تلا — خواند	يتلو — میخواند
تالي — خواننده	اشتباف — میل
اشتاق — آرزو داشت	يشتاق — آرزو دارد
الآن اعرف درسي	حالا درسم را میدانم
هل تعرفونه حق المعرفة	آیا چنانکه باید آنرا میدانید
اظن ان الامر كذلك	گمان میکنم این طور باشد
هل تعرفونه معرفة جيدة	آیا آنرا خوب میدانید
ستروون كذلك	حالا خواهید دید آن را
كيف تلبت (قرأت) درسي حفظا	چطور خواندم درسم را از حفظ

عربی	فارسی
كَيْفَ سَتَمْتَحِنُكَ دَرْسي حِفْظًا	چطور تو را حفظ شنواندم درس خودم را
لَيْسَ بِجَيِّدٍ (ما هُوَ جَيِّدًا)	خیلی خوب نیست
انتم تُحَدِّثُونَ عِوَضًا عَنِ القراءَةِ والاجتهاد	شما عوض خواندن وسعی صحبت میدارید
انتم تتكلّمونَ ولا تلتفتونَ الى دَرْسِكُم	شما حرف میزنید وملتفت درستان نیستید
حتّى انتم لا تنظرونَ في كتابِكُم	شما حتی بکتابتان هم نگاه نمیکنید
انتم ذِهْنُكُم جَيِّدٌ ولكن الرّغبة مَفْقُودَةٌ بِكُم	شما ذهنتان خوبست اما رغبت در شما نیست
عِنْدَكُم استعدادٌ لكنّ ما عِنْدَكُم اشتياقٌ	استعداد دارید اما شوق ندارید
مَرّةً اُخْرى لَحْفِظُ احسنَ مِن ذلِكَ	دفعه دیگر بهتر ازین حفظ میکنم
مَرّةً ثانيةً نَحْفِظُ دَرْسَنا احسنا	دفعه دوّم درسمان را بهتر حفظ میکنیم
انا مُسْتَحٍ مِن اِتْعابِ خاطِرِكُم	من از زحمت دادن شما حیا میکنم
هذا تَعَبٌ لَكُم	این زحمت است برای شما

قَعَدَ	يَقْعُدُ	قامَ	قُمْتُ	قُمْتَ	قُمْنا
نشست	می‌نشیند	برخاست	ایستادم	ایستادی	ایستادیم
قاموا	يَقُومُ	تَقُومُ	اَقُومُ	نَقُومُ	يَقُومُونَ
برخاستند	میایستد	میایستی	میایستم	میایستیم	میایستند
تَقُومُونَ	قُمْ	قُومُوا	جَلَسَ	يَجْلِسُ	اِجْلِسْ
میایستید	(بایست) برخیز	برخیزید	نشست	می‌نشیند	بنشین
مائده	سفره	لو	اگر	تعبان	خسته

عربی	فارسی
قُمْ يا وَلَدُ عاجِلًا	ای پسر زود برخیز
اَقُمْتَ اَمْ لا	آیا برخواستی یا خیر
قُومُوا نَرُوحَ تِلْكَ الحُجْرَة	برخیز برویم آن اطاق
اِجْلِسْ (اُقْعُدْ) هُنا الآنَ حتّى يقوموا اَعْمامُكَ	بنشین اینجا برنخیز تا برخیزند عموهای تو
انا اَقْعُدُ (اجلسُ) هنا متى تقوموا اَقُمْ	من می‌نشینم اینجا وقتیکه برمیخیزید برمیخیزم
انا تَعْبانُ اَقْعُدُ هنا حتّى يَجِيئُوا	من خسته هستم اینجا می‌نشینم تا ایشان بیایند
تَفَضَّلْ اُقْعُدْ (اِجْلِسْ)	بسم الله بفرمائید
تَفَضَّلْ اِجْلِسْ بِقُرْبِ النّار	بفرمائید نزدیک آتش بنشینید
اَرْجُو اَنْ تَسْمَحَ لي بِالقُعُودِ هنا	خواهش دارم اذن بدهید همین جا بنشینم
الطّعامُ عَلَى المائِدَه تَفَضَّلوا الى اَماكِنِكُم	غذا در سفره حاضر است بفرمائید سرجاهاتان بنشینید
اَتُحِبُّ الشّوربا	شوربا (میل) دوست دارید
آخُذُ قليلًا بِالتَّشَكُّرِ	قدری برمیدارم (با امتنان) تشکر
كَيْفَ وَجَدْتَها	چطور بود (یافتید) آنرا
حَقًّا اِنَّها فاخِرَةٌ	حقیقتاً خیلی ممتاز بود
لَوْلا عَدُوّي في بَيْتِكُم لَجِئْتُ هُناكَ	اگر دشمن من نبود در خانه شما هرآینه میآمدم آنجا
لَوْ كانَ عَدُوُّكُم في بَيْتِنا انا ما قُلْتُ لَكَ هذا اَبَدًا	اگر بود دشمن شما در خانه ما من نمیگفتم بتو این را هرگز
لَوْلا عِلْمي بِلُطْفِكَ (بِمَحَبَّتِكَ) ما طَلَبْتُهُ مِنْكَ	اگر لطف (محبت) شما را نمیدانستم از شما نمیخواستم آنرا

لو لم یکن الامر کذلک ما فعلته لک — اگر امر چنین نشده بود من تو آن را نکرده بودم

مِلح	مَملحة	بهار	مَبهرة	سَلَقَ	کُرة
نمک	نمکدان	ادویه	ظرف ادویه	پختن در آب جوشیده	درشن کرد
بَکَرة	سَمَک	جُناح	فَخذ	کَبِد	دیک الحبش
ناخوش بیدار	ماهی	بال	ران	جگر	بوقلمون
فُجل	خَسّ	زَیت	خَلّ	خَردل	صَدر
کبک	کاهو	روغن زیتون	سرکه	خردل	سینه
فَطَرَ	یَفطُر	اِبتغی	یَبتغی	کَفی	یَکفی
ناشتا خورد	میخورد	خواست	میخواهد	کفایت کرد	کفایت میکند
حَسِبَ	یَحسِبُ				
گمان کرد	گمان میکند				

انبت لِافطر معکم — آمدم با شما غذا بخورم

اهلاً و سهلاً و لکن فطورنا لا یعتدّ به — مرحمت فرمودید خوش آمدید اما غذای ما قابل نیست

بل الکفایة لی — از برای من کافی است آن

انما هو طعامنا الاعتیادی — همان طعام (عادی) همیشه است

لو عرفت انک ات لکنّا هیّأنا شیئاً آخر — اگر میدانستم که تو آمدنی هستی چیز دیگر مهیا کرده بودم

هذا کل ما ابتغی — کلیتاً میل (خواهش) من همین است

بلا اعتذار نحن الاصدقاء بلا تجمّل — بدون معذرت (تعارف) ما دوستان بی کلفت میباشیم

هذا هو الاحسن انا اکره التجمّل — او بهتر است من خوشم نیاید از کلفت

اذا کان الامر کذلک تفضّل للطعام — اگر چنین است لطف فرموده بجهت طعام خوردن

معنا و نحن لا نحسبک غریباً — با ما و ما شما را غریبه (حساب) نمیکنیم

لنجلس (لنقعد) — بیائیم تا بنشینیم

اجلس (اقعد) بجانبی — پهلوی من بنشین

المَرَق	الغذاء	العشاء	دیک	دُجاجة
آب گوشت	ناهار	شام	خروس	مرغ
فَرخ	سِتّ	صَحفة	مشوی	کَی
جوجه	خانم	بشقاب	کباب	تا
مَدَحَ	یَمدَحُ	قَطَعَ	یَقطَعُ	
تعریف کرد	تعریف میکند	برید	میبرد	

اجلس عند رأس المائدة لکی تقطع لنا اللحم — سر سفره بنشین برای اینکه برای ما گوشت ببری

من یرید شوربا — کی شوربا میخواهد

ابعث لی صحفتک حتی اعطیک — بشقابت (بفرست) تا بتو بدهم

هذا یکفینی — این برای من کافی است (بس است)

اذا لم یکن ملحها بحسب ذوقک فهذه المملحة بقربک و ان کنت تحب البهار فهذه المبهرة — اگر نمکش موافق ذائقه شما نیست آن نمکدان پهلوتان است و اگر ادویه میل دارید آن ادویه دان

یجب ان امدح الطباخ فان هذا اللحم المسلوق یظهر انه جید جداً — واجب است که تعریف کنم آشپز را این گوشت لحم خیلی خوب بنظر میآید

أ اقدّم لک قطعة — شما یک تکه تقدیم کنم

بکل قبول لکن هذا اکثر النصف یکفینی — با کمال منت اما این زیاد است نصف مرا بس است

عربی	فارسی
ما أكلتَ يا سيّدي	شما نخوردید ای آقای من
أكلتُ كثيراً كثّر الله خيرَكم	خیلی خوردم خدا بشما خیر زیاد بدهد
أأقدّمُ لكَ قليلاً مِن هذهِ السّمكة أو مِن هذا المشويّ	آیا بشما قدری ازین ماهی بدهم یا ازاین کباب
اعطِني الصّحفة لكي آخذَ لنفسي	بشقاب را بمن بدهید تا از برای خودم بردارم
قل لي ماذا تريدُ مِن أيّ نوعٍ تأكلُ	بگوئید بمن چه میخواهی از کدام نوع میخوری
كما تريد (كما تشاءُ)	هر طور طور میل شما است
هنا طائرٌ مطبوخٌ ويظهر أنّه رخصٌ	اینجا مرغ پخته است (نرم و پخته باشد)
أأعطيكَ جناحاً منه	آیا یک بال از آن بشما بدهم
لا بل اعطِني فخذاً إذا أردتَ	خیر اگر میل دارید ران بمن التفات کنید
أتأكلُ كبداً	آیا جگر میخورید
أنا خلّيتُ جوعي لذلكَ الديكِ الحبشي	من اشتهایم را گذاشته ام برای این بوقلمون
يا سيّدي ذقْ هذا الحجلَ فإنّ له طعماً فاخراً جدّاً	آقا ازین کبک بچشید (بخورید) طعم خیلی خوبی داردان
هذا الخسّ طريّ	این کاهو تازه (با طراوت) است
مَن يتبّل هذه السلطة	کی این سلاته را (درست) مخلوط میکند
اعطِني ملحاً وزيتاً وخلّاً وخردلاً أنا أتبّلها	نمک و روغن زیتون و سرکه و خردل بمن بدهید من (مخلوط) درست میکنم
مَن يأخذ شيئاً مِن صدرِ هذا الديكِ الحبشي	کی قدری از سینه این بوقلمون میگیرد میخواهد
اعطِ السّتّ قطعةً مِن الصّدرِ	یک قدری از سینه بخانم بده

عربی	فارسی
أطلبُ منكم السّماحَ هذا طعامُنا العادي	از شما طلب عفو میکنم این غذای عادی ماست
هذا الزمانُ لا يكونُ عندنا غريبٌ	این زمان نیست که غریبه پیش ما نیست منی
لا بأسَ به فإنّه طعامٌ جيّدٌ للصّحّة	ضرری ندارد این طعام خوبی است برای
ماذا تأكلُ	چه میخورید (میل دارید)
لا قابليّةَ لي	دیگر نمیتوانم بخورم (اشتها ندارم)

صاحَ	يصيحُ	نادى	نادينا	ناديتَ
صدا کرد	صدا میکند	آواز کرد	آواز کردیم	آواز کردی
نادينا	نادوا	ينادي	تنادي	أنادي
آواز کردیم	آواز کردند	آواز میکند	آواز میکنی	آواز میکنم
ننادي	ينادونَ	تنادون	نادِ	
آواز میکنیم	آواز میکنند	آواز میکنید	آواز بکن	

عربی	فارسی
مَن ينادينا	کی صدا میکند مارا
نحنُ ناديناكم	ما شمارا صدا کردیم
قُم رُح نادِ ابنَ عمّكَ	برخیز برو پسر عموئیت را صدا کن
لِمَ (ليش) ما تقوم	چرا بر نمیخیزی
الحين أقومُ (أناديه) أصيحُهُ	حالا بر میخیزم صدایش میکنم
تعالَ نادِ (صِح) التلاميذ	بیا شاگردان را صدا کن
تعالوا اقرؤا درسَكم	بیائید درستان را بخوانید
لِمَ (ليش) أبطأتم في المجيء	چرا دیر آمدید
ما نادينا (صاحنا) أحدٌ	کسی مارا صدا نکرد

یا وَلَدُ لِمَ ما (صِحْتَهُمْ) نادَیْتَهُمْ	ای پسر چرا ایشان را صدا نکردی
اَنا نادَیْتُهُمْ (صِحْتُهُمْ) لٰکِنْ ما قامُوا	من صدا اشان کردم اما برنخواستند
مِنْ (مَقامِهِمْ) مَکانِهِمْ	از جا یشان
یا اَیُّهَا الْمُتَعَلِّمُونَ یُنادُونَکُمْ (یَصیحُونَکُمْ)	ای شاگردان صداتان میکنند
مَنْ یُنادینا (یَصیحُنا)	کی صدا میکنند مارا
مُعَلِّمُکُمْ یُنادیکُمْ	استادتان صداتان میکند

عائِله	اهل خانه	نَجْل	پسر اولاد
جَعَلَ	قرار داد	یَجْعَلُ	قرار میدهد
قِشْدَه	سرشیر	اِشْتَهی	میل کرد
یَشْتَهی	میل میکند	اَشْتَهی	میل دارم

صَباحَ الْخَیْرِ صَدیقی اِنّی سَعیدٌ بِلِقائِكَ	صبحت بخیر ای دوست من سعادتمندم بملاقات تو
کَیْفَ حالُكَ	چه طوراست حال تو
اَللّٰهُ یَحْفَظُكَ اَنَا طَیِّبٌ جِدًّا وَاَنْتَ	خداوند حفظ کند ترا من خیلی خوبم حال
کَیْفَ حالُكَ	شما چطوراست
کَیْفَ حالُ الْعائِلَه	چطوراست حال اهل خانه
بِخَیْرٍ یُسَلِّمُونَ عَلَیْکُمْ	خوب هستند بشما سلام میرسانند
وَمِنّا عَلَیْهِمُ السَّلامُ وَالرَّحْمَةُ وَالْاِکْرامُ	از ما هم برایشان سلام و رحمت اکرام باد
هَلْ اَنْجالُکُمْ بِخَیْرٍ	آیا اولاد اولاد شما خوب هستند
یُقَبِّلُونَ اَیْدیکُمْ	دستهای شمارا میبوسند
جَعَلَهُمُ اللّٰهُ قُرَّةَ عَیْنٍ لَکُمْ	خداوند ایشان را نور چشم شما قرار بدهد
بِاَنْفاسِکُمْ اِنْشاءَ اللّٰهُ	ببرکت نفس شما انشاء الله

بَلِّغُوا عَنِّی الْاِحْتِرامَ لِحَضْرَةِ والِدِکُمْ	احترامات مرا بخدمت والدتان برسانید
وَهُوَ یَسْأَلُ خاطِرَ الْجَنابِ الْعالی	ایشا نهم احوال جناب عالی را میپرسند
صارَ وَقْتُ الشّای	وقت چای شده است
عِنْدَنا شایٌ فاخِرٌ اِنْ تَشْرَبُوا	ما چای اعلا داریم اگر میل نمائید
هُوَ مِنْ شایِ الْاَخْضَرِ وَمِنْ اَفْخَرِ ما ذُقْتُمْ	چائی سبز است و از بهترین چائیهاست
اَتَشْتَهِی الْقِشْدَةَ مَعَ الشّایِ اَوِ الْحَلیبَ	آیا با چائی سرشیر میل دارید یا شیر چشیداید
اَشْتَهِی الشّایَ بِلا قِشْدَةٍ وَلا حَلیبٍ	چائی بی سرشیر و بی شیر میل دارم
اَلْقِشْدَةُ اَحْسَنُ اِذا اَرَدْتُمْ	سرشیر بهتر است اگر اراده بفرمائید
مِنْ حَظّی اَنْ لاقَیْتُکُمْ	از سعادتم که ملاقات کردم
خِفْتُ اَنْ لا یَکُونَ لِیَ الْحَظُّ بِلِقائِکُمْ	ترسیدم اینکه سعادت یاری نکند بملاقات شما

زَعْلان	قهر	فَشْلان	خجل
نَعْسان	خواب آلوده	غَرْقان	غرق شده
تَعْبان	خسته	عَطْشان	تشنه
جوعان	گرسنه	کَسْلان	کسل

هَلْ شایُکُمْ حُلْوٌ	آیا چای شما شیرین است
نَعَمْ هُوَ جَیِّدٌ جِدًّا	بلی بسیار خوب است
اِنْ لَمْ یَکُنْ شایُکُمْ حُلْوًا فَهٰذَا السُّکَّرُ فَخَلُّوا فیه	اگر چای شما شیرین نیست این قند است بریزید در آن
اَتَشَکَّرُ وَلٰکِنْ ما اَشْرَبُ اَکْثَرَ مِنْ فِنْجان	من ممنون شما هستم ولکن من بیشتر از یکفنجان نمیخورم
اِنْ یَکُنْ مُضِرًّا لَکُمْ فَلا اُلِحُّ عَلَیْکُمْ	اگر ضرر دارد برای شما من اصرار (ابرام) بشما نمیکنم
نُعَرِّفُ فی حَضْرَتِکُمْ جَنابَ الْاَخِ الْمُحْتَرَمِ	در خدمت شما معرفی برادر محترم را مینمائیم
اَهْلًا وَسَهْلًا	خوش آمدید

نِعمَ الرَّجُل	مرد خوبی است
مَرحَباً بِكُم	مرحبا بشما
الحظُّ الوافِرُ اَسعَدَنی بِهٰذِهِ المَعرِفة	بخت خوب من یاری کرد مرا باین شناسائی
مَسرورٌ مِن تَعَرُّفی فی حَضرَتِكُم	خوشحالم از آشنا شدن خودم در خدمت شما
هٰذا اَعظَمُ حَظِّنا	بزرگترین بهره ماست
مِن سوءِ الحَظِّ لَم اَتَعَرَّفكُم قَبلاً	از عدم سعادت پیش ازین شمارا نمی شناختم
اَستَغفِرُ الله مِن سوءِ حَظّی	استغفر الله این از بدبختی من بوده
هَل مِن خِدمَةٍ لِحَضرَتِكُم	آیا خدمتی (فرمایشی) دارید
مَمنونُ حُبِّكُم	ممنون محبت شما هستم
اِنّی مُستَعِدٌّ لِاَمرِكُم وَخِدمَتِكُم	من برای خدمت امر شما حاضرم
عَفواً سَیِّدی مُتَشَكِّرٌ اَلطافَكُمُ العالی	عفو بفرمائید آقای من متشکر الطاف عالی هستم
غَمَرتُمونی مِن فَضلِكُم	مرا غرق (بفضل) مراحم خود فرمودید
فَضلُكُم سابِقٌ وَاَنتُم اَهلُ الفَضل	مرحمت شما سابق است و شما اهل مرحمت هستید
اِستَمِعوا اِلیَّ اَعرِض لِجَنابِكُم	مرحمت فرموده گوش بدهید بجناب عالی عرض کنم
تَكَرَّموا عَلَیَّ بِمُساعَدَتِكُم	بمن کرامت فرموده همراهی (مساعده) بفرمائید
عَلَی العَینِ وَالرّاس	بسر و چشم
مِن فَضلِكُم بَیِّنوا لی	از مرحمت خود برای من بیان بفرمائید
حُبّاً وَكَرامَةً	بدیده منت
ما فَعَلنا اِلّا الواجِب	نکردیم مگر آنچه واجب بود
اَستَغفِرُ الله فَضلٌ وَمِنَّة	استغفر الله مرحمت و منت است
اَحسَنتَ وَاَجمَلتَ	بارک الله (خوب کردید)

اِقبَلوا مِنّی ذٰلِكَ الكِتابَ تَفَضُّلاً	از روی مرحمت این کتاب را از من قبول کنید
اِرتیاح — شادی نشاط	اِغماض — چشم پوشیدن
طَرف — گوشه چشم	مَركَبة — کالسکه
بِكُلِّ طیبَةٍ وَاِرتیاحِ قَلبٍ	با کمال رضای خاطر و شادی (قلب) دل
اَغمِضوا عَن قُصوری	چشم از (تقصیر) کوتاهی من بپوشید
اَستَغفِرُ الله لا قُصورَ مِنكُم	استغفر الله شما کوتاهی ندارید
صَدَّعتُ الجَنابَ فَلا مُؤاخَذَة	مصدع جناب عالی شدم عفو بفرمائید (مواخذه نفرمائید)
صُداعُكُم راحَةٌ وَاِنشِراح	صداع شما راحت و انبساط است
اُطلُبوا عَلَیَّ (عَفواً یا سَیِّدی)	بنده را عفو بفرمائید
اُهَنّی حَضرَتَكُم بِالرُّتبَة	خدمت عالی را باین منصب (رتبه) تبریک میگویم گوارا باد
وَلَكُمُ الهَناءُ وَعُقبیٰ لَكُم اِنشاءَ الله	و برای شما هم گوارا باد و عاقبت شما بخیر انشاء الله
لا زِلتُم مَظهَرَ كُلِّ فَخرٍ	همیشه (بفخرها) و درجات زیاد برسید
بِاَنظارِكُمُ العالیَة	بالطاف سرکار عالی
عَدَلوا مَعَكَ وَاَنتَ اَهلٌ لِذٰلِكَ	حقا با تو عدالت کرده اند با شما
لَوِ انتَهَی الاَمرُ بِخِلافِ ذٰلِكَ لَحَزِنتُ اِلَی الغایَة	اگر غیر ازین میشد الی الابد (بنهایت) من محزون میشدم
بِالاِجازَةِ سَیِّدی (اَتَرَخَّصُ سَیِّدی)	باجازه سرکار مرخص میشوم
اَنتَ مُسرِعٌ جِدّاً	خیلی عجله دارید
عِندی شُغلٌ لابُدَّ مِنه	کار لازمی دارم
اَخافُ اَن اَصِلَ مُتَاَخِّراً	میترسم دیر برسم
اِذا كانَ الاَمرُ كَذٰلِكَ فَلا اُعَطِّلُكَ	اگر این طور است معطل نمیکنم شمارا

انا حزين لان زيارتك كان قليلاً	من محزونم که ملاقات شما خیلی کم بود
بأسفٍ أفارقكم الان	با تأسف از شما مفارقت میکنم حالا
متى نحظ بزورتك	کی از دیدار شما محظوظ میشویم
في اقرب ما يكون (في اوّل فرصة)	در اوّل ازمنهٔ مکان
تعال دُرنا ثانية بأسرع ما يكون	باز این وسیله باید همدیگر را دو باره ببینیم
لاغنى عنكم (المحلّ محلّكم)	ما از شما سیر نمیشویم خانه خودتان است
عامرٌ باهله انشاء الله	خدا صاحبش را سلامت بدارد
نستودعكم الله (اودعناكم)	خدا حافظ (وداع میکنم باشما)
(خاطركم) بأمان الله	در پناه خدا
اهد تحياتي الى عائلتك	سلام مرا باهل خانه تان برسانید
يا سيدي قل لخادمك ان يذهب ويأتيني بمركبة	آقا نوکرتان بفرمائید برود یک کالسکه برای من بیاورد

(تعليم الاوّل)

اين ابريق صديقي — ابريق صديقك ليس عندي — هل عند خادمك منديلي — ليس منديلك عند خادمي — هل موس اخيك عند جيراني — ليس موس اخي عند جيرانكم — أليس بيتنا احسن من بيتكم — ليس بيتكم احسن من بيتنا — هل خدّامكم احسن من خدّام ابن اخي — ليس خدّامنا احسن من خدّام ابن اخيكم — أليس استادنا احسن من استادكم — ليس استادكم احسن من استادنا — هل قميصك احسن من قميصي — نعم قميصي احسن من قميصك — أليس حذائي احسن من حذاء ابن خالك — ليس حذائك احسن من حذاء ابن خالي — اين بستان ابن عمك — بستان ابن عمي عند بستان جيرانكم — هل بستان ابن خالك عند بيت استادي — نعم بستان ابن خالي عند بيت استادكم — أليس جورابي احسن من جورابك — هل جورابك احسن من جورابي — نعم جورابي وحذائي احسن من جورابك وحذائك

(تعليم الثاني)

هل عندك كتاب — نعم عندي كتاب كبير — هل كتابك اكبر من كتابي — نعم كتابي اكبر من كتابك — أليس كتاب اخي اكبر من كتاب ابن عمك — لا كتاب اخيك اصغر من كتاب ابن عمي — هل استادكم اعلم من استادنا — نعم استادنا اعلم من استادكم — من قال لك هذا — قال لي ابي استادكم اعلم من استاد ابن عمكم — اين كنت

انت وابن عمك — كنت انا وابن عمي عند جيرانكم — من كان عند جيرانكم كان عند جيراننا ابن خالنا وابن عمنا — هل انت اكبر من ابن خالك نعم انا اكبر من ابن خالي — اليس خادمي اقوى من خادمك — لا خادمنا اقوى من خادمكم — اليس اصدقائنا احسن من اصدقائكم — لا ليس اصدقائكم احسن من اصدقائنا — اين كنت ومن اين جئت — كنت عند ابي في البستان وجئت من عنده — هل جيرانكم جاؤا عند ابيكم نعم جيراننا جاؤا عند ابي — ماذا قالوا له — انا ما كنت عندهم انا رحت من عندهم — اين مكان خادمك مكان خادمي هنا — اين اماكن خدامكم — اماكن خدامنا عند بيت جيرانكم —

(تعليم الثالث)

اين راح ابن عمك الصغير — راح الى البستان الكبير عند اصدقائه من راح معه الى البستان — ابن خاله الكبير راح معه — هل ابن خالك اكبر منك — لا هو اصغر مني واكبر من اخي الصغير — من قال لك هذا قال لي هذا ابن عمك الكبير — هل ابن عمك الاكبر اعلم منك — نعم هو اعلم مني واعلم من اخي الكبير — اين الابريق الكبير — ابريق الكبير كان عند خدامكم — هل خدامي قالوا لك هذا — نعم خدامكم قالوا لي هذا — هل جيرانكم جاؤكم من البستان — لا ما جاؤا من البستان — اليس جيرانكم عند اخيكم نعم جيراننا عند اخينا — ماذا (قال) قالوا جيرانكم — انا ما كنت عندهم — هل خالك قال لك شيئا — ما قال لي خالي شيئا — اليس خالك اكبر من عمك — لا بل خالي اصغر من عمي

هل خالك كان عدوك — لا ما كان خالي عدوي بل هو كان صديقي

(تعليم الرابع)

ماذا يقول عمك يا ابني — عمي يقول من يكون عندكم — يا ولدي ما يكون عندي احد — اليس عندكم اخي واستادي وابن عمي لا ما هم عندي ليس عندي احد — من يكون في الغرفة — يقولون عمك في الغرفة انت متى تجيء في بيتنا — اليوم انا اجيء عندكم — هل يجيء معك صديقك وابن عمك وابن خالك — هم ما يجيئون معي — لِمَ ما يجيئون معك يا سيدي هم ما قالوا لي شيئا — انت متى تجيء عندنا — اليوم انا اجيء عندكم — اي شيء تريد مني — انا ما اريد منك شيئا — ماذا اراد عمك مني — يا عمي ما تريد من اخي — انا ما اردت منه شيئا — ماذا يقول ابن عمك — هو ما يقول شيئا يقرء درسه — اي كتاب يقرء يقرء كتاب الحكاية — اين كان كتابه — كتابه كان في الحجرة — هل تدري عند من كان موسه — كان موسه عند ابن عمه — متى تقرء درسك يا ولد — اليوم اقرء درسي يا استادي — خدام امك اين راحوا خدامي راحوا الى البستان الكبير — اي شغل كان عندهم في البستان ما كان عندهم شغل في البستان — ماذا يقولون في حق اخي يقولون هو يقرء درسه احسن منك

تعليم الخامس

يا استادنا اي شيء نقرء — اقرؤا درسكم يا اولادي — قرأنا درسنا يا استادنا — هل انتم تدرون درسكم — نعم يا سيدنا قرأنا درسنا ونحن ندريه — يا سيدنا الكسالى قرأنا درسنا

عِندكم — نعم يا اولادى قرأتم درسكم عِندى — اين تريد تروح
يا ولد — اريد اروح بيت ابن عمك — هل لك شغل عنده
نعم ياسيدى عندى شغل — متى تروح الى السوق — اريد
اروح اليوم الى السوق — انا اجيئ معك الساعه انا اريد اروح
الحين انا اجيئ — هل يكون معك غيرك — لا ما يكون معى احد غيرك
من اى طريق نروح — نروح من طريق سكة الحديد — تعال نروح
الآن ايجى — فى اى غرفة تكون — انا اكون فى هذا الغرفة عند
اخيك — هل عندكم شغل — لا ما عندنا شغل ابن عمك ماذا
يريد منك — يريد منى قلمى ودواتى — اين يكون قلمه ودواته —
دواته وقلمه كان فى الغرفة عند كتابنا —

(تعليم السادس)

يا ولد تعال جيئ بالشاى — اصبر يا سيدى الآن اجيئ به لك
يا سيدى هل نشرب شاى او قهوه — جيئ الشاى مع الحليب
هل تاكل الخبز — نعم جيب الخبز مع الجبن — هل تريد الرائب او الجبن
ما اريد الرائب اريد الجبن او (الحليب) اللبن — ليس عندى لبن
الساعه يجيبونه واجيئ به لك — ماذا انت تريد تاكل يا سيدى — اريد الخبز
مع اللحم او الرائب — ماذا ياكلون اصدقائكم — انا ما ادرى هم
يقولون لك ماذا ياكلون — يا ولد (لم) ليش ضربت ابن عمك — لانى
قلت له اقرء درسك هو لا يقرء درسه — من ضرب غلامى — جيرانكم
ضربوه — هل حبسه احد — ما كان احد عنده يحبسه — ليش خدامنا
ما حبوه — خدامكم ما كانوا عنده ليحبسه اقول لك من يضرب غلامى انا اضربه

ومن ينصره انا انصره — ان انت تحتم عنى انا احتم عنك — من ينصر ابن
عمى انا انصره — ليش ما يجئ عندنا ان تجئ فى بيتنا اجئ فى بيتكم — ليش لا
نروح عند ابن عمك حتى هو يجيئ عندك امس كنت عند ابن عمى —

(تعليم السابع)

متى تريد تروح الى السوق — انا موش رايح الى السوق — من رايح الى
السوق — ابوك وامك وابن عمك يروحون الى السوق — ماذا يشترون
لى بالسوق — ماذا تريد يشترون لك — اريد منهم الكفف والحذاء والمرآة
يا ابى انت موش رايح تشترى لى المنديل والمرآة — انا رايح اشترى لك
هذه الاشياء — يا ابنى تعال نروح الى الحمام — متى تريد نروح —
الساعة نروح — انت موش رايح الى السوق تشترى لى القفازين —
القفاز ابن غالى اشترى لك الحذاء والجوراب — خالى اشترى لابنائنا
عنده فلوس كثير انا اشترى شيئاً رخيصاً — ضيفك ماذا اشترى
فى السوق — ما ادرى يقولون هو اشترى الملاعق والمرايا والحذاء
والكفوف — هل عندك ضيف — نعم بل ضيوف — ضيوفك
من هم ضيوفى عمى وابنه وخالى وابن اخيه — اين انت — انا فى المطبخ
ما تسوى (تعمل) فى المطبخ — اريد اسوى الطعام للضيوف —
اى الطعام لهم لازم — ما ادرى اى الطعام لهم لازم يكون عندنا
الخبز واللحم المطبوخ والرائب والجبن والحليب وغير ذلك — هل اكلوا
شيئاً — لا ما اكلوا ولا لقمة حتى الآن

(تعليم الثامن)

من الذى اسمع صوته — هو ابن عمى الذى جاءك تسمع صوته — يا سيدى

اما سمعت صوت اخي الذي يقرأ درسه — سمعت صوته زين يقرأ — انا سمعت صوت احد يشتم من هو — نحن سمعنا صوتا لا ندري من كان من يشتم احدا انا اضربه — يا استادي ابن عمي شتمني — يا حسن لِمْ شتمت ابن عمك — ابن عمي يكذب انا ما شتمته هو قال لي يا خنزير — الآن اسأل من اخوانكم زين يا سيدي اسأل منهم — يا اولادي هل سمعتم شتم بني الاعمام نحن ما سمعنا شتم احد لكن سمعنا كلامهم — من يكذب انا لا احبه ومن يصدق انا احبه كثيرا — اين ذهب ابن عمك — ذهب الى بيت ابن خاله — جيرانكم اين يذهبون — يذهبون الى الحديقة — الى حديقة من يذهبون — يذهبون الى حديقة احبابهم — من الذي يذهب عندهم — هو ابن خالهم — اين تذهب يا اخي — اذهب باخيك الى الحمام — متى تذهب بي الى السوق — اليوم اذهب بك الى السوق —

(تعليم التاسع)

الذي ذهب يا اخي الى البستان متى يرجع — ما ادري متى يرجع — هل يجيء باخي ام يجيء وحده — هو ما يرجع حتى يجيء باخيك — هل البستان بعيد من هنا — نعم ابعد من بستانكم — هل بستانكم اقرب ام بستان ابن عمكم — بستاننا الصغير ابعد من بستانكم الكبير — خدامنا متى يرجعون من الجنة — خدامكم ما راحوا الى الجنة — بل راحوا الى الجبينة لاي حديقة ذهبوا بجيراننا — ذهبوا بجيرانكم الى حديقة خالكم — كم من هنا الى حديقة خالنا — حديقة خالكم يكون اقرب من حديقة عمكم — اليوم من اتى عندك — اتى عندنا عمنا وخالنا وابن خالنا — من اين اتوا عندكم — كانوا في جنة جيراننا من هنالك اتوا عندنا — متى تأتي عندنا —

بالعصر او بالباكر عندكم — ضيوفكم من اين اتوا — بالباكر من السوق هل اتاك كتاب من ضيوفكم الذين راحوا — لا ما اتى كتاب منهم لكن من جيرانهم — من من اخذت المكتوب — اخذت المكتوب من البريد هل ضافك احد — نعم ضافني احبابي — هل انت ضيفت احدا — نعم كل الايام عندنا ضيف — اليوم من ضيفك — الذي يذهب امامك ضيفي من ضرب ابن عمك — ما ضربه الا الذي هو محبك ان كان هو محبي ما يضرب ابن عمك —

(تعليم العاشر)

من الذي يتكلم مع جيراننا — انا ما اعرفه يقولون هو استادهم — انت ما تعرف استاد جيراننا — انا اعرفه لكن ما تكلمت معه — لِمْ ما تكلمت معه — لانه ما جاء عندي حتى اتكلم معه — اذا انت تريد اجيء به عندك حتى تتكلم معه — الساعة عندي شغل اريد اروح — يا جيراننا هل تعرفون ضيوف عمنا — نعم نحن نعرف ضيوف عمكم — ضيوف عمنا لِمْ ما يتكلمون مع جيراننا — اظن ضيوفنا ما يعرفون جيراننا حتى يتكلموا معهم — لِمْ تظن كذلك يا رحمة — انا رأيتهم يتكلم بعضهم بعضا ماذا تظنون في حق جيراننا — اليس جيرانكم اصدقائكم — نعم ظننا في حق جيراننا كذلك — لكن بعض الناس يقولون جيرانكم ما هم اصدقائكم — الحق معك بعضهم صديقنا وبعضهم يقولون بلسانهم نحن صديقكم ولكن ما هم صديقنا — هل نسيت شيئا — نعم نسيت بعض الاشياء — اي الاشياء نسيت — نسيت كتابي وقلمي ودواتي — هل خدامكم نسوا اشياءهم التي اشتروا — نعم نسوا بعضه — يا خدامي لِمْ نسيتم اشياءكم — يا سيدنا

ماكان فى بالِنا نسينا بعض الاشياء وبقى فى بيت عمكم — لش ما قلت
لابن عمك ما قلت لك لانى نسيت ما قلت لى ان اقول له — ما بقى
فى بالى ان اقول له — هل بقى فى بالك ما اقول لك — ما ادرى
هل بقى ببالى ام لا —

تعليم الحادى عشر

يا خدّامنا لش ما جئتم لتذهبوا بنا نتفرج — يا سادتنا انا كنا مشغولين
ما بقى فى بالنا — الساعة نذهب بكم تتفرجوا — اذهبوا بنا نتفرج فى
بستان عمنا — التنزه والتفرج فى بستان خالكم احسن من بستان عمكم
طيب نروح نتنزه فى بستان [illegible] انا — ما ادرى هل نشط ضيوفنا
فى التفرج — نعم ضيوفكم قالوا نحن نشطنا جدا فى التفرج — نعم اليوم
كان الهواء كثيرا منشطا — هل رايتم احبابكم فى التنزه — نعم راينا
بعض احبابنا فى التفرج — هل احبابكم راوكم — لا نحن راينا هم لكن هم
ما راونا — هل رايت درسى الذى كتبت — نعم رايته كتبت زينا لكن نسيت
بعض الكلمات — يا سيدى كلما خطر ببالى كتبته — الى متى تبقى عندنا
انا ابقى عندكم الى العصر — هل ضيوفكم بقوا عندكم امس — نعم كانوا
عندنا من الصبح الى العصر — هل بقى من درسك شئ — لا ما بقى
من درسى شئ — لش ما تبقى عندنا تاكل الغدا — اذا ضيوفكم يبقون
انا ابقى عندكم — هل تعرف ضيوفنا نعم انا شفتهم امس — لش ما يبقى عمك
عندنا يشرب الشاى — هو شرب الشاى — متى تشوف عمى — انا
شفته امس — متى تشوفون احبابى — اليوم اشوفهم — اذا شفتهم سلم
منى عليهم اذا ابقى ببالى اسلم منكم عليهم

(تعليم الثانية عشر)

ما صار ابنك الكبير — ابنى الكبير صار خادما — عند من صار خادما
عند ابن عمك — خدّامك ما صاروا — بعضهم راحوا من عندنا و
بعضهم حتى الآن باقون عندنا — من يبقى عندك فى الليل — خدّامنا
يبقون فى الليالى عندنا — هل يبقون عندنا اليوم — ما يصير لنا ان
نبقى عندكم اليوم — ماذا يتعلم ابنك الصغير — يتعلم العربى — هل
تعلّم لسان الفرانسوى — ما تعلّم لسان الفرانسوى بل الانكريزى
ماذا يتعلمون اخوانكم — يتعلمون علم الطب والوكاله — الساعة
تقدر ان تتكلم بلسان الانكريزى — لا ما اقدر لكنى اقدر ان اتكلم بلسان
الفرانسوى — من باعك هذا الكتاب — باعنى هذا الكتاب احد
احبابى — بكم باعك — باعنى بثلث ريالات — بكم بعت فرسك —
بعته بخمسين ريالا — من اشترى منك — جيرانك اشتروا منى — هل
بعته مع السرج ام بغير سرج — بعته مع سرجه هل تبيع بغلك — لا ابيعه
لانه لى لازم — هل تبيعون حماركم — اذا انت تشترى زينا نبيعه — بكم
تبيعونه — نبيعه بخمس وخمسين ريالا كثير غالى اذا انتم تبيعونه بستة
وثلثين ريالا انا اشترى منكم — بالامس باعوا احسن من هذا الحمار بثمانية
واربعين ريالا — نحن لا نبيع حمارنا بهذه القيمة — هل يمكن لكم ان
تبيعوه بتسعة وثلثين ريالا — طيب بعناه لك بهذه القيمة شف خيره
خذوا فلوسه

(تعليم الثالثة عشر)

هل يمكن لك ان تصبر شويا حتى انا اجى معك — لا ما يمكن لى ان اصبر

لأنّ عندي شغل لازم — هل يقدر خادمكم ان يذهب بنا بغلكم — ان تصبر شوى هو يجي بعد لك — الكن خدّامكم يقدرون ان يذهبوا بنا الى حد بقة عمنا للنزه — اذا انتم تصبرون قدر ساعة يذهبون بكم الى حد بقة عمكم لتنزهوا — نحن نصبر لكن نخاف ان يبطئوا في المجي — اصبروا شوية ما يمكن الساعة يجيون — يا تلاميذي لا تلعبوا انتم لا تخافون منّي — يا سيدنا نحن نقرء درسنا نحن لا نلعب — من يمنعك ان تكتب درسك — اخي ما يخلّيني ان اكتب درسي — يا احمد ليش ما تخلّي محمود ان يكتب درسه — يا استاذي ما انا موش مانع هو ما يريد يكتب درسه — جاء وقت اللعب روحوا العبوا — يا تلاميذي بعد اللعب لا تبطئوا ارجعوا بالعجل — روحوا الى بيتكم — خادمنا ليس هنا نحن نخاف ان نروح في بيتنا — لا تخافوا يا اولادي روحوا الى بيتكم — يا اولادي ارجعوا بالعجل من بيتكم لا تبطئوا — يا حسن هل نقدر ان نرجع وحدك الى بيتك — انا اخاف ان ارجع وحدي الى بيتنا الآن اقول لخادمك ان يذهب بك الى بيتك — طيب انا اصبر شوية حتى يرجع الخادم ويذهب بي الى البيت — لا تخاف من احد غير الله

(تعليم الرابعة عشر)

ما صار قلمك — قلمي صار مكسورا — اعطيني قلمك والموس ابري لك قلمي صار ضايعا من ضيّع قلمك الذي بريته لك — اخي ضيّع قلمي الذي جا بكم بريتم لي — يا ولد ليش ضيّعت قلم اخيك الذي بريته له — يا سيدي قلم اخي كان مكسورا — من كسّر قلمه او ضيّعه اضربه يا تلاميذي لا تكسروا قلب احد — يا اخواني لا تكسروا قلوب اخوانكم راحبا نكم

ماذا يمنعك ان تكتب درسك الذي قلت لك — اخي الصغير يمنعني ما يخلّيني ان اكتب درسي الذي قلت لي — ماذا تفتّش — ما ادري اين ضاع كتابي أفتّشه — فتّش عليه تجده — فتّشته كثيرا الى الآن ما وجدته متى ضيّعت كتابك — ضيّعته يوم الخميس وقت رجوعي من المكتب — هل ضيّعته في الطريق او في البيت — في وقت ما خرجت من المكتب — كان عندي بعد ما ادري اين ضاع — هل سئلت اخوانك — سئلتهم قالوا لي يوم الجمعة نحن رأيناه في الغرفة — هل فتّشت عليه — نعم فتّشت بنفسي في الغرفة ما وجدته — يا اولادي فتّشوا كتاب اخيكم يا سيدنا كلّنا فتّشنا عليه ما وجدناه في غرفة اخينا — هل يوجد كتاب اللغة في دكانكم — الآن ليس في دكاننا يوم الاثنين يجي عندنا اشتريه يوم الاثنين انا ما اقدر اجي عندكم يوم الثلاث اجي لا تجي يوم الثلاثا لأن عندي شغل اجيبه لك يوم الاربعا — اذا تجيبه انت بنفسك اصير ممنونا منك —

(تعليم الخامسة عشر)

ليش تتكلمون بصوت عال تكلّموا بصوت واطي — يا تلاميذي من يصرخ منكم في التكلم انا اضربه جدا — لا ترفعوا اصواتكم اقرؤا درسكم بصوت خافض — اخفضوا اصواتكم عند القرائة — لا تصرخوا ولا ترفعوا اصواتكم عند ابيكم وعند المعلّمين — لا تعلوا اصواتكم عند التكلم تكلّموا بصوت واطي — ما اسمع ماذا تقرء اعل صوتك حتى سمع كلامك — ما ترفع راسك حتى اسمع كلامك ارفع صوتك ولا تصرخ — اليس بيتنا ارفع من بيت عمك — نعم لكن بيت عمّي اعلى من بيتكم

اسكت حتى انا اقرء بصوت عال — اقرء بصوت عال ولكن لا تصرخ
خطابك مع من — خطابي مع الذين يقرؤن بصوت واطئ جدا — لا
تكلموا اسكتوا ان كان الكلام من فضة السكوت من ذهب — خاطبني
استادي وقال لي اكتب درس يوم الخميس وائتني به يوم السبت — هل
كتبت درس يوم الاحد — نعم كتبت درس يوم الاحد ويوم الاثنين —
اسكتوا اسمعوا ما اقول لكم — بالراس والعين سكتنا وسمعنا — اكتبوا درس
يوم الاربعا ودرس امسكم — نكتب درس الامس والغد ودرس يوم
الخميس — ان تكتبوا درس يوم خميسكم يكون احسن لكم — بالراس والعين
نكتب درس يوم خميسنا — ارفع يدك حتى اشوف — رفعت يدي و
رجلي هل رايت — رايت يدك ورجلك ارفع راسك حتى اشوف
ماذا يكون في عينيك — ليش ما تخرج من الغرفة اريد اخرج لكن اخي ما يخليني
حتى اخرج — يا سيدي انا موش مانع هو ما يريد يخرج — يا ولد ماذا تسوي
في الحجرة — يا سيدي افتش كتابي الذي ضاع مني ضيعت كتابك — ضيعته
يوم السبت — هل وجدته ام لا — الساعة اجده — يا سيدي فتشت
عليه حتى وجدته

(تعليم السادسة عشر)

اخوك كان عطشانا هل اعطيته كاس ماء — الكاس كان مكسورا لم يكن
لي كاس اخر لاعطيه الماء — اما كان كاس اخر عند اخيك — كان
عنده ولكن ما اعطاني — شف الكاس امامك بالعجل اخذ الكاس
واعطه الماء يشرب — يا سيدي هل نصعد غرفة الفوقاني او نبقى
في غرفة التحتاني — الفوقاني احسن نصعد هناك — ليش اخوك

لم يصعد معك — هو قبلي كان صاعدا — اين هو انا لم اراه — اما
نشوفه هو خلفك — يا سيدي متى صعدت — انا صعدت قبل
صعودكم — كيف الاحوال — بغاية الانشراح — متى تنزل نريد نركب
ماذا اركب — كما انت تحب اذا اردت تركب الفرس واذا انت تحب
البغل تركب البغل — الفرس احسن ننزل ونركب الفرس — اتوني
بفرسي لاركب — ليش لم ينزل اخوك — يمكن هو ما يريد يركب — اين فرس
انظر (شف) هو حاضر في يمينك — انا ما اركب فرس الذي في يميني
بل اركب الذي في يساري — كما تشاء (كما تريد) — هل وجدتم فرسكم
الذي صار ضايعا منكم — فتشنا عليه جدا لكن حتى الان لم نجده
هل وصل عمك الى بلدكم — لا اعلم هل وصل ام لا — بعد ما يخرج
الانسان من هذا البلد بكم يوم يصل الى بلدكم — اذا كان راكب الفرس
(الجواد) بعد عشرة ايام يصل الى بلدنا — القوافل بعد كم من يوم من الخروج
يصلون الى بلدكم — بعد اربعة عشر ايام يصلون الى بلدنا —

كتبه اقل المعلمين عبد الحسين بن محمد تقي الشريف
الأصفهاني فى دوازدهم رجب
فى سنة ١٣٢٣

آ

موزه و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

بمنّه و جوده

توسط جناب مستطاب شریعتمدار آقا سید عبدالوهاب معین العلماء اصفهانی سلمه الله
کتاب مستطاب مفتاح لسان العرب با کمال نفاست و پاکیزگی و کمال
صحت و جودت خط و حسن طبع که از هر جهت بهتر از طبع اول بود
در چاپ خانهٔ مروی بمباشرت عالیجاه میرزا علی اصغر چاپچی
بطبع رسید

محل فروش

کتابخانه معینیه که واقع است در خیابان ناصریه و در این کتابخانه
از هر قسم کتب کلاسیکی از قبیل مدارج القرائه و قواعد الجلیه و کتاب
علی و غیره و غیره موجود است و بقیمت مناسب
بفروش میرسد

بسمه جوده

بتوسط جناب مستطاب شریعتمدار آقا سید جواد ادیب معین الطلاب اصفهانی کتاب مستطاب مفتاح لسان العرب با کمال نفاست و پاکیزگی و کمال صحت و جودت خط و حسن طبع که از هر جهت بهتر از طبع اول بود در چاپخانه مردی به مباشرت عالیجاه میرزا علی اصغر چاپچی بطبع رسید

محل فروش

کتابخانه معظمه که واقع است در خیابان ناصریه و در این کتابخانه از هر قسم کتب کلاسیکی از قبیل مدارج القرائه و قواعد انگلیسی و کتب عربی و غیره و غیره موجود است و بقیمت مناسب بفروش میرسد

مفتاح اللسان







